شفق
SHAFAQ

فرمان خدا (ج)

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا

و آنانکه فرا گرفتند (ساختند) مسجدی را برای ضرر

وَّكُفْرًا وَّتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ

و کفر و برای تفرقه انداختن میان مومنان

وَإِرْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ

و برای انتظار مرآنشخص راکه جنگیده با الله

وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ ۚ وَلَيَحْلِفُنَّ

و فرستادهٔاو پیش ازین وهرآئینه ایشان سوگند خورند

إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ ۖ وَاللَّهُ

که اراده نکردیم (ببنیاد کردن مسجد) مگر کارنیکو و الله

يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١٠٧﴾

گواهی میدهد که بیشک ایشان ضرور دروغگویانند

تفسیر : پیشتر ذکر آنها بود که ظاهرآکار بد کردند یعنی تخلف ازجهاد نمودند اما چون اعتقاد نیکو داشتند وبخطای خویش معترف گردیدند بخشیده شدند اینجا ذکر کسانیست که بظاهر عمل نیکو نمودند یعنی مسجد بنا نهادند اما چون اعتقاد شان بد بود مایهٔوبال شان گردید ـ پیغمبر (ص) هنگامیکه از مکهٔ مکرمه هجرت فرمود نخست خارج مدینه در کوی بنی عمر وبن عوف فرود آمد پس از چند روزبه‌مدینه‌تشریف برد ومسجد نبوی را بنیاد نهاد ـ در کوی بنی عمر ودرآنجاکه حضرت نماز میگذارد سهاکنان محل مسجدی ساختند که به مسجد قبا مشهور است آن حضرت ایام شنبه اکثر درآن دو رکعت نماز می‌خواندوفضیلت آن را بیان میکرد بعض منافقان خواستند به مخالفت آنها که پیشتر مسجد قبارا تعمیر کرده بودند مسجد دیگری بنیاد گذارند وبآین وسیله از جماعت جدا شوند وبعضی مسلمانان ساده را از مسجد قبا

بقیه در ۱۲۱:

بسم الله الرحمن الرحیم

شفق

ارگان نشراتی حزب اسلامی افغانستان

کمیسیون ارشاد فرهنگ

انچه در این شماره میخوانید

۱ـ یاداشت اداره ـ بر آستانهٔ میلاد فرخندهٔ منجی بزرگ بشر

۲ـ میلاد مسعود

۳ـ پیغمبر صلی الله علیه وسلم د جهاد په ډگر کی

٤ـ محمد در تاریخ

٥ـ سیاست خارجی حضرت پیامبر صلی الله علیه و سلم

٦ـ د افغانستان مسئله په ملگرو ملتو کی

۷ـ مجاهدورور مزمل صاحب دشفق مجلی سره په مرکه کی

۸ـ مسلمانان بلغاریا و جنایات کمونیزم

۹ـ مسنگران پیامبر صلی الله علیه و سلم

۱۰ـ د کړکیچ اصل عامل

۱۱ـ د دین احیاء او تجدید

۱۲ـ جهاد و هدایت الهی

۱۳ـ اگر میخواهید از استثمار نجات یابید ـ بیائید به استغمار فرصت ندهید

١٤ـ جهادی ادب ـ سمنهایی از خون بهار انقلاب اسلامی ما

١٥ـ انسان وحشی

١٦ـ د روح غذاء یا معنوی خودکاره وسله

۱۷ـ د اجتهاد په برخه کی څو شکونه

۱۸ـ گذارشی از کنفرانس بین المللی تعلیم و تربیهٔ مهاجرین

۱۹ـ و اکنون چه باید کرد؟

۲۰ـ د توجه وړ !!!

۲۱ـ نامه های وارده

د دویم دور دریم کال دریمه او څلورمه گڼه میزان ـ عقرب ۱۳٦٦ کال

یادداشت اداره

برآستانهٔ میلاد فرخندهٔ منجی بزرگ بشر

امروز روز میلاد سرورکونین است ، میلادبزرگ مردی که با نیروی ارزش باران وحی الهی وتحمل بارگران رسالت دفترچندین قرنهٔ جاهلیت را با برگ وبارش ودارمدارش وهمه هستی وبودش با اولین ندای ملکوتی وبانگ رسای رسالت به طاهرومطهر شریعت آسمانی شستشوکرد.

تومارشرک قدیم وجدیدرا از لای پوششهای زنگ اندود اجتماعی وسنن مز خرفات وعزی بررخ مستضعفان جهان کشید ویکسره ازآن اعلام برائت نمود.

امروز، روز میلاد ورحمت است ، رحمتی که همه نشانه های قدرت را درخودپیچیده است وجهان یکسره نظاره گرتبسم صبح فطرت وچمن سبز بوستان انسان وانسانیت است ، همه جا نوراست ،همه جا سروراست و همه جا جمال وجلال کبریا وجبروت خداوندی تجلی میکند ،گویا دوره خمودوجموددگم وبربریت روبه زوال است وخورشیدجهانتاب خوبیها از مشرق آمال بشریت باطرفه ،طرفه دیگرگونی ولحمه لحمه ،انقلاب ولحظه ، لحظهٔ بهروزی وکمال طلوع میکند.

امروزروز میلادمجاهدبزرگی است که با رافت عیسایی جلال موسوی و تبلورصفات پیامبران پیشین که خودمظهرمصفای آنهمه شمایل وسجایایی است که درخت کهن جامعه بشری را منحیث باغبان دلسوزسرازنو شاخبری میکند ،شیار میزندوآبیاری مینماید... روزمیلاد مجاهدی که جهادومبارزه را درپرتووحی آسمانی والقای ملکوتی به سلسله جنبانی جداکبرش ابراهیم مهاجرابراهیم مجاهد، ابراهیم بت شکن واردمعرکه وکارزارزنده گی شده است...

میلادی که برنقوش هندسی تقنین نشنالیزم وعصبیت ،غاصبین حقوق زن ورهزنان منظم اجتماعی ،سیاسی ،اقتصادی خطه چلیپای بطلان کشید وبالگوی مجسم اسوهٔ حسنه ،رأفت ورحمت ،قاطعیت وصمودتربیه وجهاد طرح حکومت جهانی اسلام که جامع همهٔ رونقهای همه گیرزنده گی در صحرای فطرت است را ،پی ریزی نمود...

امروز روز میلاد فاتح بزرگ ، وسترگ وزعیم بی نظیر تاریخ آل آدم است ، فاتحی که کلید قلبهای آبنای آدم را در دست گرفت واریکه نشین دلها شد وخلاف فاتحان نامی وشمشیرزنان پر آوازهٔ فتح اوفتح ذهنیت ها وذهن ها وحوارح به پشتوانه عالمی ازجریان بزرگ کاروپیکار بود ، روی همین مدلول درمدت اندکی ازسه دهه دین جهانی اسلام را به گوشه های دوردست جهان منتشرنمود ، ازموکب جلال دعوتش رحمت میبارید ، بلی او سرتا پا رحمت بود !

امروز روز میلاد بت شکنی است که درطول ۲۳ سال دعوت ، مبارزه وجهادش دلی را نیازرد ، گونه یی را سلی نزد ، ومظلومی را ازبارگاه ساده وپر ابهتش مایوس نراند ، رؤفیت او چندان بودکه بعدازده سال تکلیف ورنج وتعجب بی پایان حتی آنانی که توطیه قتل اورا چیدند ومیخواستند با اشتراک مساعی چندقبیله به شهادتش رسانند ، درگوشه ، گوشهٔ حجاز حجازی به اوبرپا نمودند ، اما محمد فاتح که واقعاً فاتح دلهاست وهمین اکنون فرمانش اززیرانبار های خاک برهزار ملیون مسلمان کره ارض حکومت میکند ، بجزچندنفرکه گنجایش عفودرکیان هستی شان سراغ نمیشد ، همه را باندای آزادی بخش (فاذهبوا وانتم الطلقاء)درپاسخ اخ کریم وابن اخ کریم موردعفو قرار داد ...

بلی !

گرامی خوانندهٔ مجله !

درنگی برکارنامه های هستی یی که جاویدانه هست وامروزپاسداران — آیین اوکه درواقع جندخداهستنددر گوشه ، گوشهٔ جهان برضدجباران زورگو ، طواغیت سرکش ، وفساد پیشه گان ابرو باخته تفنگ به دست کمین به کمین وسنگربه سنگروکوی به کوی ، ازارزش های دین اودفاع میکنند واین خود یکی ازاعجازهمیشه پایای اسلام وراه فطرتی است که بشریت دارد — بعدازچندقرن به آن رجوع میکنندونه تنها چون راهیان گلیم خویش را از موج بدرمیکنند ، بلکه میجهندکه غریق را دستیاری کنندوجهان را بار دیگرازتوفان فسادقرن آتوم به ساحل نجات رهبری کنند ... هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است برجریدهٔ عالم دوام ما ...

ادارهٔ مجلهٔ شفق بادرنظرداشت فرارسیدن این روزخجسته یی که سالار بزرگ انبیاء علیهم الصلاه والسلام درآن پا به عرصه وجودگذاشته است این روزرا به مجاهدان خفته درسنگر ، به مهاجران داغدیده وهمهٔ مستضعفان جهان تبریک عرض میکندوازبارگاه لایزالی خواستار است که توفیق عمل برآیین محمدی رانصیب همه مان کند ودرصف رزمنده گانی شامل مان نماید که همین اکنون ارزشهای والای آیین توحیدبه قیمت خون خوددفاع میکنند .

والسلام

نوشته "فرحتیار"

میلاد مسعود

الهم صل علی محمد ما دامت الصلواة وصل علی محمد ما دامت الرحمة وصل علی محمد ما دامت البرکات وصل علی روح محمد فی الارواح وصل علی صورة محمد فی الصور وصل علی اسم محمد فی الاسماء وصل علی نفس محمد فی النفوس وصل علی قلب محمد فی القلوب وصل علی قبر محمد فی القبور وصل علی روضة محمد فی الریاض وصل علی جسد محمد فی الاجساد وصل علی تربة محمد فی التراب وصل علی خیر خلقه سیدنا محمد وعلی اله واصحابه وازواجه وذریاته واهل بیته واحبابه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین ه.

درود بی پایان بروان پاک پیامبر جلیل القدر آخرالزمان، خاتم النبین سید المرسلین، شفیع المذنبین، حبیب رب العالمین. سید کونین حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله وسلم.

درخانه "عبدالمطلب" محفل سرور وشادمانی برپا بود، درقلب ها شور وهیجان موج می زد.

بوی غذای لذیذ از فاصله های دور بمشام میرسید، خدمتگاران از مهمان نوازی مدعوین دریغ نمیکردند.

"عبدالله" کوچکترین ومحبوب ترین فرزند "عبدالمطلب" از برگزاری چنین محفلی برخود می بالید وچندحویلی دورتر خانم ها به اطراف "آمنه" حلقه زده واورا بزیورهای سنتی برای ازدواج می آراستند.

ازین وصلت پرمیمنت احساس خوشی وخرمی درلب ها نقش بسته بود وخورشید سعادت روزبعد درخانه ای نورافشانی میکرد که "عبدالله" و"آمنه" شب زفاف را سپری کرده بودند.

چندروزبعد کاروانی آماده حرکت شد، صدای پرهمهمهٔ بدرقه کنندگان درفضای مکه باعث شده بود تا همسایه ها سرازدیوارها بلندکنند وبه جنب و

جوش کاروان خیره شوند.
"عبدالله" این قافله سالارسفربراسب سپیدی نشست ،یال آنرانوازش کردوآنگاه نگاهی بسوی منزل خودنموده درانديشه‌فرورفت وفکرکردکه فاصلهٔ ازدواجش تا حرکت اوبرای سفروتجارت ،خیلی هاکوتاه بود.
کاروان آمادهٔ حرکت شدو"عبدالله "اسب خویش رابحلوراند ،"آمنه "آنقدر درین خط حرکت نگریست تاکاروان بسان نقطه‌یی درمیان دشت ها ناپدید گشت وآنگاه زیرلب زمزمه‌کنان گفت "سفربخیرعبدالله من ..."
"آمنه "روزهای جدایی "عبدالله "رادقیقه شماری میکردوهربارکه از "عبدالله" نام می بردا ین تصویردرذهنش نقش می بست که "عبدالله" براسب سپیدی نشسته وبسوی ابدیت می تازد ،تک سواری که وجودش به حقیقت . می اندیشیدکه چقدرزودا ین پیوند ازدراج به‌ثمرنشست وچقدر زوددست تقدیرا ین وصال رابفراق مبدل ساخت .
هرکاروانی که‌ازسفرمیامد ، دل آمنه‌ازوحدوشادی لبریزمی شد ،اما در آن کاروان "عبدالله "نمی بود.
پس ازین هم انتظاری هاکاروان "عبدالله "رسید ، صدای‌هلهله وفریاد خوشی ازخانه‌ها بلندشد ، "آمنه "هم‌به‌استقبال کاروان رفت ،اشک شوق ازچشمانش جاری گشت تانثارقدم های "عبدالله "نماید.
کاروان نزدیک ونزدیکترشدولی ازعبدالله‌خبری نبود ،"آمنه "دلش شور می زدونمیدانست که‌چه اتفاقی رخ داده ؟تا اینکه‌برایش گفتند ! "عبدالله" باکاروان نیست ..."
"آمنه" ازشنیدن این خبرکه "عبدالله "در" یثرب " بیمارشده ،بسخت ناراحت شد .
عبدالمطلب ."حارث "یکی ازپسران خودرامامورساخت تا به "یثرب "برود واز"عبدالله" تیمارداری نماید .
"حارث" هم چون بادتندرخ بسوی"یثرب"کرد ،شب وروزمنزل نمود ،پس از گذشت هفته‌یی در"قباءٔ" دردومیلی‌شهر"مدینه "ازشترخسته‌فرودآمدتالحظهٔ یی بیاسایدوقطره آبی بیاشامد.
ولی دلش آرام نگرفت ودوباره به‌سفرخویش ادامه دادوهنگامیکه‌بر بالین "عبدالله "رسید دیدکه‌اوازین دنیای پرهیاهوی به‌دیارخاموشی رخت سفربسته‌است .
ازشنیدن خبرمرگ "عبدالله" برقلب آمنه سیاهی شب دامن گسترد وبرلبانش آه وناله‌ٔ ناگسسته درام داشت ودرمیان این آه وناله‌گاه گاهی درعالم خیال باطفلی که دربطن می پروراندچنین زمزمه میکرد .

"ای ناشناختهٔ من ! توتولد نیافته بهغربت یتیمی گرفتار شدی،من لحظاتی سیرت وصورت پدرت را دیدم واما تودستان نوازشگر او را لمس نکردی . . "

وبه این ترتیب ماهها سوگوار انه سپری می شد، هفتهها پیهم میگذشت ، روزها بهساعت ها ودقایق بهثانیهها تقرب میکردندتا اینکه آن لحظهٔ موعود تاریخی فرا رسید .

لحظهایکهزمین وزمان به فرا رسیدن آن می بالیدند، عرش وکرسی و لوح وقلم بهآن افتخار میکردند .

همه موجودات کرهٔ ارض چشم براه چنین لحظهٔ فراموش ناشدنی درتاریخ کائنات وعالم موجودات بودند .

سرانجام لحظهٔ هیجانی،لحظهٔ فراموش ناشدنی،لحظهٔ تاریخ سازولحظه ایکه همه موجودات حاضروحال ومستقبل انتظارفرا رسیدن آنرا داشتند فرا رسید .

آری ! تاریخ خلقت شب دوشنبه (۱۲) ربیع الاول سال عام الفیل راچون مروارید سچه درصدف ، دراعماق قلب خودبیادگار دارد .

پاسی ازشب گذشته بودکه ناگهان آتشکدهٔ "پارسیان"کههزاران سال چون شعلهٔ درخشان می درخشید، بهخاموشی گرائید،ایوان "کسری"با ن عظمت ومحکمی که بنا یافته بود، مانندکلبهٔ محقرگلی کهدرمقابل اندک ترین لرزش زمین فروریزد، بلرزیدوچهارده کنگرهٔ آن فروریخت ،بند دریاچهٔ "دجله" شکست کردوسیل خروشان جاری گشت و . . .

وعاقبت الامرمنجمی کهدرحوالی مکه اتراق نموده بود، مشاهدهکردکه درآن تاریکی شب موج نورپرتلالووچشم خیره کن ازآسمان بسوی زمین فرومیایدوهم زمان باآن اجسام بالداری نیزدرمیان این انوارسرازیر میشوند،فکرکردخیالاتی شدهاست ،ازحیرت وتعجب زیادازجا بلندشدوسراز خیمه بیرون کرد .

ولی دیدکه این تصورنیست ،بلکه حقیقت است واین آمدوشدنورواجسام بالدارهمچنان ادامه دارد .

بی مهابا بسوی نورشتافت تااینکه خودرا درمقابل خانهای یافت که انواربردرخشش واجسام لطیف بالای آن خانه فرودمیایند .

ازساکنین خانه حال پرسید؟ عبدالمطلب درجوابش گفت !"آنچهخداوند قادروتوانا اراده فرموده بود، همان شد، درین خانه طفلی پابعرصهٔ وجودگذاشته که نواسهام میشود .

بهتدریج ساکنان مکه ازتولد نواسهٔ عبدالمطلب آگاهی حاصلکردند .

تولد این طفل نوزاد فصل تازهٔ مشیت خداوندی نیا زبود که هیچکس از آن خبر نداشت.

هفت روز از تولد این نوزاد سپری شده بود که بار دیگر در سرای "عبدالمطلب" محفل خوشی و شادمانی برپا گشت، بزرگان قریش و مکه گرد هم آمدند، سفره ها پهن شد و مسکینان از غذای تهیه شدهٔ گوشت شتر سیر گشتند، در خانهٔ دیگر زنها با "آمنه" گرم صحبت بودند و "آمنه" بدون توجه به سخنان دیگران هر آن بسوی نوزادش می نگریست، هزاران مرتبه سیمای "عبدالله" را در صورت او جلوه گر میدید.

نوزاد بسیار آرام بود، کمتر می گریست، کمتر موجب تنگ حوصلگی مادرش

شکل و شمایلش چنان زیبا صورتگری شده بود که بیننده را در نگاه اول مجذوب خود میکرد.

یکی از بزرگان قریش رو به عبدالمطلب کرده گفت:

ای عبدالمطلب! نام این پسر را چه گذاشته یی؟

عبدالمطلب کمی درنگ کرد، لبخندی روی لبانش نقش بست و با کلام آرام مهرآمیز و در عین حال قاطع گفت "محمد ... محمد ..."

آن پیرمرد قریشی گفت: "این نام میان اعراب چندان مرسوم نیست، چرا این نام را به او گذاشته یی)"

"عبدالمطلب" با همان طنین گرم و محبت آمیز ادامه داد: نامش را "محمد" گذاشتم زیرا که او هم کم نظیر است "بعد آهی کشید و گفت: "امیدوارم که عزیز آسمان و زمین شود ..."

حاضرین مجلس این نام را برای نوزاد "عبدالمطلب" تبریک و تهنیت گفتند، مهمانی تمام شد و همه سپاس گویان خانهٔ "عبدالمطلب" را ترک گفتند.

با گذشت ایام این طفل یتیم زیر سایهٔ مهرپرور مادر فداکار و پدر کلان دلسوز بزرگ میشد.

در میان بزرگان قریش رسم بر آن بود که اطفال شیرخوار را برای پرستاری و شیردادن به زنان قبایل بادیه نشین می سپردند. قبایل خیمه نشین سال چند مرتبه به مکه میامدند و با پذیرفتن فرزندی از خانوادهٔ اعیان و اشراف پول و مزایای بیشتر مادی کسب می کردند.

"حلیمه" دختر "ابوذویب" خانمی از قبیلهٔ "بنی سعد بن بکر" که چون موفق نشد از فامیل ثروتمندی طفلی را برای شیردادن و پرستاری بگیرد، لذا به پذیرفتن "محمد" (ص) راضی شد

"آمنه" مادربزرگترین مخلوق آفرینش برای آخرین بار بصورت قشنگ پسر دلبندش نگریست اورا سخت درآغوش فشردودرحالیکه سیل اشک ازچشمانش جاری بودرویش را بوسیدوبدایهٔ مهربانش "حلیمه" داد. ساکت وآرام این منظره ها را تماشا میکرد ،چون برای اودیدن چنین صحنه ها تازگی نداشت تاآن هنگام بچه های بسیاری را برای شیردادن وپرستاری گرفته وپرورش کرده بود.

"حلیمه" طفل نوزادرا دربغل گرفت و"محمد" چون غنچهٔ نوشکفته یی که در دامان نسیم بهاری جاگیرد، درآغوش "حلیمه" قرارگرفت. و"آمنه" چنین سفارش کرد :

"حلیمه"! متوجه "محمد" باش که من غیرازاو دراین دنیا کس دیگری راندارم ازاو بخوبی مواظبت کن ، من غیرازقراری که باهمگذاشتیم اندوختهٔ مختصری دارم که علاوه برآن ،برتومیدهم ،اورا هرگزتنها مگذار......."

وبدین ترتیب حضرت محمد (ص) ازدامان پرعطوفت مادرجداگشت وبا قافلهٔ کوچک ازبادیه نشینان عرب راهی صحراها شد.

هنگامیکه "حارث بن عبدالعزی بن زماعه" شوهر "حلیمه" طفل خوش سیمایی را درآغوش اودیداززنش پرسید :

حلیمه! "این پسرکیست ؟"

حلیمه جواب داد : "پسرعبدالله بن عبدالمطلب "پدرش ازدنیا رفته ومادرش رنج بسیارکشیده ..."

بادیه نشینان رخت سفربستندوبسوی بیابان خانهٔ خویش درحرکت شدند. محمد (ص) درآغوش "حلیمه" آرام وخاموش بود، درهنگام جداشدن ازآغوش مادرگریه نکرد، با "حلیمه" احساس بیگانگی ننمودوحضرت محمد (ص) با این صفات خارق العاده همراه بادیه نشینان بسوی قلب صحراها ، بسوی خیمهٔ چادرنشینان پیش میرفت .

حضرت محمد (ص) یک برادرودوخواهررضاعی داشت ،برادررضاعیش همنام پدرش بودیعنی "عبدالله" وخواهرانش بنام های "انیسه" و"حذاقه" مسما بودند .

باورودقدوم مبارک حضرت محمد (ص) درسرزمین "بنی سعد" آن دیارجان تازه گرفت ،زمین های بایرکه سالهای متمادی خشک ولم یزرع بودند سبزوخرم شدند، درجویبارها آب شفاف وحیات بخش جاری گشت ،چراگاهها مملوازعلوفه شد،گوسفندان ، فربه شدند وپستان شتران مملوازشیر گشت .

چوپانان اطراف واکناف بااطلاع یافتن ازین موضوع می کوشیدندتا رمه

های خودرا برای چراندن درین منطقه بیاورند، ازمشاهدهٔاین حالت همه متعجب بودند.
"حارث "حیرت زده ازهمسرش "حلیمه" پرسید: "میدانی چه شده ؟"
"حلیمه "درحالیکه بزها را می دوشیدبالبخندمعنی داری گفت: "نعمت به بنی سعدرسیده"؛ "حارث" سری تکان دادوگفت: من این بارکه بمکه رفتم از "هبل" خیلی چیزها خواستم..."
"حلیمه" باحالت انکارواصرارگفت: "نه این "هبل" نبودکه بما این همه نعمت فراوان داد؛ این ازبرکت قدم های این طفل است؛ این طفل باخودش رزق وروزی همه قبیلهٔ "بنی سعد" راآورده است ..."
واین بار "حلیمه" باجدیت ازشوهرش پرسید: "تواز "هبل" برای من هم چیزی خواسته بودی ؟"
حارث گفت: "نه..."
و"حلیمه" بااطمینان خاطرگفت؛ "پس بدان که شیرخشکیدهٔ پستان های من آنقدرزیادشده که برقفسهٔ سینه‌ام سنگینی میکند.. این هم ازکارهای "هبل" است ؟!؟"
چندی قبل شیرپستانم خشک شده بود ازبرکت این طفل، خدای کعبه وخدای ابراهیم بما نظرکردواین همه نعمتهارابما ارزانی نمود."
وآنگاه محمد (ص) رادرآغوش گرفت، رویش رابوسیدوزمزمه کنان گفت: "برکت ... نعمت ... بایدنام ترا نعمت وبرکت میگذاشتند، تواین همه برکت ونعمت همراه داشتی وما نگران آن بودیم که چون تویتیم هستی آیا پولی نصیب ما شودویا ...."
روزهای کودکی حضرت محمد (ص) دربیابان "بنی سعد" باآهنگ یکنواخت سپری میشد.
صبحگاهان با رمهٔ گوسفندان بچراگاه میرفت وشامگاهان به‌سوی خیمه‌ها قدم رنجه میفرمود.
روزها هم چنان میگذشت، صحرا وبیابان برای او مکتب وکتابی ازمکاتب وکتب پربرکت زندگی بود.
اوازدامن صحرا ومناظرطبیعی نخستین رموززندگی راآموخت.
"حارث" ازصفات حمیدهٔ حضرت محمد (ص) چنین حکایت میکند:
"این طفل بسیار باعطوفت، بسیار مهربان وبسیار باگذشت بود، هرگز خشونتی ازاوسرنزد، لجاجت وسرسختی دروجوداین طفل مهربان دیده نمیشد.."
زمان بازگشت محمد (ص) به مکه فرارسیدو "حلیمه" حضرت محمد (ص) رادو

با رنزد "آمنه" آورد .
"حلیمه" میگوید : "با موجودیت محمد (ص) درخانهٔ ما ، پیوسته دربرکت خدا (ج) بودیم ، درسن دوسالگی اورا ازشیرجدا کردم وخواستم ورا پیش مادرش ببرم ولی ازبس ازاوبرکت دیده بودیم خوش داشتیم که بازهم پیش ما بماند .
هنگامیکه نزدمادرش آمدم ، گفتم : "چه میشوداگرمحمد (ص) پیش من گذاری تا بزرگ شود .
میترسم مبادا مرض وباء برای اوصدمه برساندوبدین ترتیب باردیگر "آمنه" را راضی ساختم ومحمد (ص) را باخودآوردم ."
چندماه بعدروزی محمد (ص) با برادررضاعی اش عقب خیمه ها مشغول سرگرمی بودندکه برادرش دوان دوان بیامدوباحالت پریشان بمن وپدرش گفت : "بدوید ، عجله کنید ! چه مردسفیدپوش آمدندوبرادرقریشی مرا بزمین انداختند ، شکمش راپاره کرده بکاویدند . . ."
من وپدرش بدویدیم ومحمد (ص) را دیدیم که عقب خیمه ایستاده ورنگش پریده است .
بدوگفتیم : "پسرم قصه ازچه قراربود ؟"
با تعجب گفت : " مردسپیدجامه بیامدندومرا بیعگندند ، شکمم را بشکافتند وچیزی درآن می جستندکه ندانستم چه بود ؟"
با شنیدن این سخن پدرش روبمن کرده گفت : "اورا زودتربفامیلش بازگردان ، مبادا آسیبی برای وی برسد . . . . ، ازین رو محمد (ص) رادوباره نزدمادرش "آمنه" برگردانیدیم .
"آمنه" با دنیایی ازسروروخوشدلی محمد (ص) را نوازش کردونخستین سخن حضرت محمد (ص) با مادرش این بود : مادرجان ! "من چوپانی را دوست دارم
حضرت محمد (ص) دردامان پرمهرمادرودرپناه عطوفت پدرکلان بزرگ و بزرگتر میشد ، درآستانهٔ ششمین بهارزندگی قرارداشت که مادرش "آمنه" قصد سفربه "یثرب" رانمود .
کاروان کوچک سه نفری حضرت محمد (ص) ، "آمنه" ، "ام ایمن" خانم حبشی راه "یثرب" رادرپیش گرفتند .
حضرت محمد (ص) ازاقامت یکماهه خوددر "یثرب" لذت می برد .
همه روزها ، همه لحظات برایش لذت بخش بود ، مگریکروز ، یکروزاشک آفرین یکروزاندوهبار ویکروزسوگ آمیز . . .
آنروز "آمنهٔ" فرزنددلبندش را بالای قبرستانی برد ، لحظات بعدمحمد (ص)

متوجه شدکه مادرش روی قبری نشسته های ،های گریه میکند ،محمد (ص) ـ شتابان بسوی مادرشتافت ، دیدازچشمانش سیل اشک جاریست ،بی آنکه ازاصل موضوع چیزی بداند ، اشک درچشمان خودش نیزجاری گشت ودرمیان گریه پرسید :"مادر! چراگریه میکنی، مگرچه شده ؟ "

"آمنه" درحالیکه بغض گلویش راگرفته بود ، گفت :"پسرم! اینجا پدرتو خفته است ، عبدالله ما ... دراینجا مردودراینجا بزیرخاک رفت ... "

ومحمد (ص) باحالت غم انگیزی پرسید :" پدرمن ؟! "

"آمنه" گفت :"آری ! پدرتو ،شوهرمن ،عبدالله ما ... اومردبی آنکه تراديده باشد ... "

اشک تاثرواندوه ازچشمان مادروپسربالای قبرعبدالله جاری گشت و آنگاه محمد (ص) روی بسوی مادرکرد گفت :مادر! "گریه مکن دگربار او راخواهي دید ،من هم باردگراورا خواهم دید ."

وآنگاه دست مادرراگرفت وازسرقبر"عبدالله" دورشدند .

روزهای خوش "یثرب" برای محمد (ص) به اتمام رسیدوآماده عودت شدند باکاروان شترها سفربازگشت بمکه راآغازکردند .

هنوزچندمنزل طي نکرده بودندکه ازناحیۀ"ابواء" محلي میان "جحفه ومدینه" ،"آمنه" مریض شد ."ام ایمن" شتابان اورابخانه ای رساند ، لحظه به لحظه حال "آمنه" بدترمیشدوازتب شدیدمی سوخت .

کاسۀ آب سرددردست محمد (ص) هرلحظه پرو خالی میشد .

"آمنه" آخرین ظرف گیاه جوشانده راازکنارلب دورکرده گفت !"دیگر چیزی ازگلویم پائین نمي رود" وآنوقت دست خودرااززیرچادرش بیرون کرده وبطرف محمد (ص) درازنمود . محمد (ص) بی دریغ خودرادرآغوش مادررهاکرد ،"آمنه" اوراسخت درآغوش فشرد ، موهایش رانوازش کرد ، صورتش رابوسید ویکبارديگرفرزندعزیزش ، یگانه یادگار"عبدالله"را روی قلبش فشرد .

ومحمد (ص) قطرات اشک مادرراکه چون مروارید غلطان درگفته هایش مي ریخت ،احساس کرد ، احساس کردکه ضربان قلب مادرش تندوتندترشده تاچندشب دیگرهرگزازکنارمادرش جدا نخوابید ،شب هاازخواب برمي خاست واز حال مادرش خبرمیگرفت .

وآنروزکه خورشیدرنگ دیگری داشت ،سرازروزنه اتاق کوچک فروکرده لحظات اندوهباروحالت غم فزای آنجارابا دیدۀ نگران زمان مشاهده میکرد . سکوت سنگیني فضای اتاق رافراگرفته بود .

محمد (ص) بربالین مادرمات ومبهوت نشسته بودکه "ام ایمن" باظرفي

ازشیرگرم داخل شد.
درنورکمرنگ اتاق ،"آمنه" را رنگ باخته تراز هرروزدید.
ناله‌ٔ سبک وزودگذرازلابلای حنجره‌ٔ "آمنه" درفضا پیچید ،سپس تنش تکان خوردوسیاهی چشمش هم چون سیاهی شب درروشنایی صبح ناپدیدگشت ...
محمد(ص) با مشاهدهٔ این حالت ،مبهوتانه پرسید!" مادر! مادرجان! سیاهی چشمت چه شد ؟! "
"ام ایمن" بسرعت خودرا بالای سرآمنه رساند ،باعجله اوراتکان داد ، سخت ترتکان داد ، با آواز بلندصدا کرد:"آمنه .... آمنه..." ولی از آمنه" صدایی برنخاست .
وآنگاه با آوازگریه آلودوالتماس آمیزروبه محمد(ص)کرده گفت :
" آمنه ... مرد .. "
دربقیه راه سفر"ام ایمن "ازمهربانی های "آمنه" برای محمد(ص) حکایت ها کردبمجردرسیدن بمکه محمد(ص)چون پرنده ایکدبه آشیانش باز گردد ، خودرا درآغوش عبدالمطلب افکند .
گرمی آغوش "عبدالمطلب "محمد(ص)راگرم نگهمیداشت .محمد(ص)با "عبدالمطلب "یکجا غذا می خورد با اوصحبت میکرد وبا اویکجا حرکت میشمود و"عبدالمطلب "چون جان شیرین محمد(ص) را دوست میداشت .درخانوادهٔ "عبدالمطلب" رسم برآن بودکه روزها ، فرشی رادرکنار"کعبه"هموار میکردندوفرزندانش درآنجا انتظار می کشیدندتا 'عبدالمطلب "بیایدو روی آن بنشیندوآنوقت فرزندانش اجازهٔ نشستن می یافتند ،این احترامی بودکه همه نسبت به"عبدالمطلب" داشتندو هیچکس قبل از ورود "عبدالمطلب" روی فرش نمی نشست .
اما ... امامحمد(ص) قبل ازهمه میامدوپیش از"عبدالمطلب" روی فرش می نشست
دیگران چندین مرتبه کوشیدندتا محمد(ص) راازین کارمنع کنند.
اماعبدالمطلب مانع این کارمیشدوبه آنان میگفت :
"محمد(ص) را مانع نشوید ، بگذاریدهرچه دلش می خواهدانجام دهدوهرچه دلش می خواهدبگوید .
بگذارید صدرمجلس بنشیند ، اوسردارهمه است ،اوبمقام های برترازین هاخواهدرسید ..."
وراستی هم پیشگویی "عبدالمطلب" به حقیقت پیوست .
روزی فرارسیدکه حضرت محمد(ص) به پیامبری مبعوث گشت ،رسالت

بقیه د.

محمدنعیم "تائب"

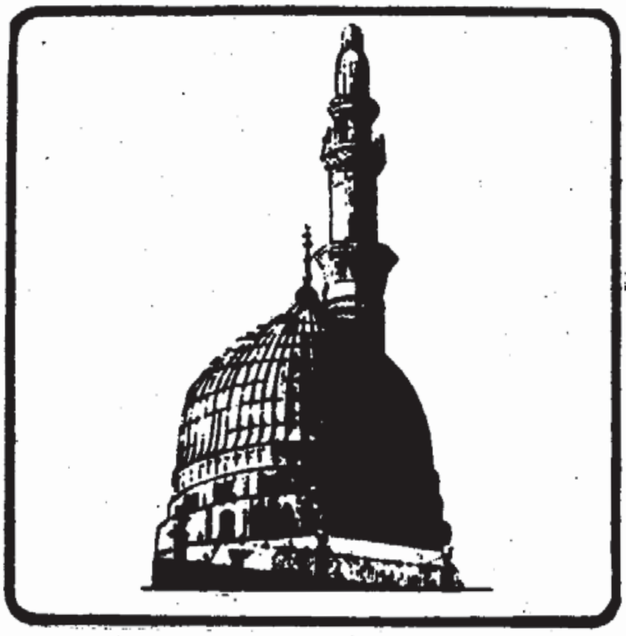

پیغمبر صلی الله علیه وسلم د جهاد په ډګر کی

داسلامي جهاد حقیقت چې په کوموا هدافوا واصولو مشتمل دی هغه د پیغمبر صلی الله علیه وسلم هغه اصول اوهدایات دی چې دخدای جل جلاله له لوری ورته هدایت اوښودل شوی دی همدا علت دی چې دپیغمبر صلی الله علیه وسلم جهاد دملحدینوا وماده فرستوفاتحو شخصیتونوله جنګ سره هیڅ ورته والی نلری ، دااختلاف (د جهاد او فاتحو شخصیتونو دجنګ ترمنځ) داسی څرګندی چې نه یوازی مونږ ته بلکې هر فکرخغلوونکی ته یې په ډیره کمه توجه په ټولو لویو اوړو جزئیاتوکی یوتربله جلاوالی او بیلتون څرګندیږی .

ملحد ، مادی اوفاتح شخصیتونه چې هروخت دجنګ میدان ته داخلیږی دټولو انسانی اخلاقونه یې ځان فارغ کړی وی دلونه ، سرنی ، رقص ، عیاشی ، فحاشی رامنځ ته کوی دکامل فسادنه ډکی ترانی غږوی لنډه داچې ټول هغه وسائل دځان اوخپل فوځ لپاره پیداکوی چې بوالهوس ځوانان یې دخپلی بوالهوسی لپاره خوښوی ځکه هغه خلک وربا ندی را ټولیږی اودجنګ میدان ته ځی چې دداسی خوښونوخاوندان وی ، دجنګ په میدان کی په خپلو فوځیانو هیڅ ډول بندیز نلګوی هرڅه چې یې غوښتل نه یوازی ور نه منع کولای یې نشی بلکې نوروهم ورته هڅولای شی ، چې دده نه یې هرڅه غوښتل ورته رسوی یې ځکه چې هغه دده دقدرت اودیوه فاتح شخصیت دنوم ګټلو لپاره جنګیږی .

په ټول زیب اوزینت ځان ښائسته کوی اوپه همدغسې حال کی دجنګ میدان ته داخلیږی ، هلبته دښائسته بت په توګه په ګوښه کی ولاړوی اودپورته صفاتولرونکی فوځیان یې تری تاویږی راتاویږی ، دده

ددی شان کبرا وغرورپه لیدوسره مخالف طرف تررعب اوویری لاندی راوستل غواړی که هغه تررعب لاندی راشی ددد په کبرا وغرورکی نورهم زیاتوالی راځی آن تردی چی په خپل کبرکی داسی مست شی چی دټولو انسانانودوژنی لپاره هم چمتوکیږی خوچی خپل قدرت یی وساتل شی، که دده په مقابل کی سروچتولی شی اویا یی دغرور دختمولوپه لټه کی کیږی دی ورته وایی چی : زمین را منم تاج تارک نشین ، مجنبان مرا تانجنبد زمین .

خودپیغمبرصلی الله علیه وسلم حالت ددینه بیخی مغا شرا ومخالف وی کله چی دجها دپه نیت دخپل کورنه وځی که څه هم یولږموئ من خلک (مجاهدین) ورسره وی بیاهم دخپل سفرملګری یوازی خدای(ج) بولی اودهغه (ج) سره په ډیره عاجزی اوکمینی مناجات کوی په خپل سفرکی دبریالی کیدلو، اوخپل اصلی هدف ته درسیدلوغوستنه ورنه کوی لکه چی درسول الله صلی الله علیه وسلم په هکله روایت دی : کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سافرقال الهم انت الصاحب فی السفروالخلیفة فی الاهل ، الهم انی اعوذبک من وعشاء السفروکا یت المنقلب وسوء النظرفی الاهل والمال ، الهم اطوف الارض وهون علینا الضر .

رسول الله صلی الله علیه وسلم چی به کله دجها دپه سفر روانیدو، ویل به یی : خدایه ! یوازی ته می دسفرملګری یی،په غیابت کی می ته دکوروالوپالونکی یی ، خدایه ! په تابا ندی دسفر دسختیونه پنا غواړم اوخدایه ! سفرمی لنډ اودسفر ستونځی راباندی اسانه کړه . کله چی پیغمبر دجها ددسفرپه نیت خپلی سپرلی ته پورته کیږی هم خپل خدای (ج)یی په یا داوپه داسی الفاظوکی دهغه نه غوښتنه کوی .

سبحان الذی سخرلنا هذا وما کنا له مقرنین ، هغه خدای څومره پاک او لوړشان لری چی داسپرلی یی راته مسخره کړی، کنه موږیی دتسخیر توان نه درلود .

کله چی خپلومجاهدینوته ددښمن په لورد تګ اوحرکت امرصادروی نه یوازی دکبر، غروراوبی ځایه احساساتونه یی منع کوی دلاوری اوبها دری بسه کیسویی نه تحریکوی بلکی دخدای (ج) دیادونی ،تواضع ، خاکساری ، دین اوامانت لورته یی توجه راګرزوی اووایی: استودع الله دینکم واما نتکم و... ستاسی دین ، امانت اوداعما لونتیجی خدای ته سپارم اودجها دفریضی ته مولیږم .

کله چی دسفرپه اوږدوکی په لوړوځوکوحرکت کوی په لوړاواز تکبیروایی او کله چی هواری ځمکی ته کوزیږی بیاهم دخپل خدای ثنا ،صفت ،تسبیح او

تحلیل له یاده نه باسي .

چې دجهاد دډگرته رسیږي اودخپلو مجاهدینو او وسائلو کمښت او ددښمن فوځ په ښووسلو سمبال په زیات تعداد دګي وینې ددې په ځای چې په زړه کې یې ویره راشي او یا یې اراده سسته شي دآسماني رحمت لورته پناوړي، مرسته ورنه غواړي اودهغه مرسته دځان لپاره کافي بولي لکه چې فرملي لماکان یوم بدر نظر رسول الله صلی الله علیه وسلم الی المشرکین وهم الف واصحابه ثلث ماءه وتسعه عشر رجلا ، فاستقبل القبلته ثم مدیدیه فجعل یهتف بربه :اللهم انجزلی ما وعدتني،اللهم آت ما وعدتني، اللهم ان تهلک هذه العصابه من اهل الاسلام لاتعبدفی الارض، ما ذال یهتف بربه ماذال ید یه مستقبل القبلته حتی سقط ردائه عن منکبیه فاتاه ابوبکر (رض) فاخذر دا ئه فالقاه علی منکبیه ثم التزمه من ورائه وقال یا نبی الله کفاک ماشدتک ربک فانه سینجزلک ماوعدک

(رواه مسلم)

دبدر په ورځ چې رسول الله صلی الله علیه وسلم وکتل چې ددښمن ګڼه یو زرو کسانو ته رسیده او مجاهد صحابه یې دری سوه نولس کسان وو، قبلې ته یې مخ کړ دواړه لاسونه یې پورته کړل اودخدای (ج) نه یې غوښتنه پیل کړه ویې فرمایل : خدایه !دفتحی اوبری کومه وعده چې تا راسره کړې هغه پوره کړه ،که دمسلمانانو داو ړه دلګی له منځه ولاړه شي بیا به ستاعبادت کونکی نشي پاته ،همداشان یې په ډیرجوش دخدای نه غوښتنه کوله آن تردې چې له ډیره جوشه یې څادردا وړونه ولویدو، حضرت ابوبکر (رض) یې حال ولیده ورتمراغی دده له اوږولویدلی څادریې راپورته کړاوبیرته یې په اوږوواچاوه، ورته نژدې شو ورته ویې ویل : یارسول الله (ص) خپلې غوښتنې او مناجات ختم کړه، خدای (ج) چې کومه وعده درکړې دیرژربه یې پوره کړي .

دجنګ په دګرکې چې زخمي شوددې نه پرته یې هیڅ ونه ویل :اللهم اغفر لقومي فانهم لایعلمون . خدایه ! زما قوم ته بښنه وکړه دوی نه پوهیږي .

په جهادکې چې دجهاد اصلي هدف پاته کیږي دسرته نیولي ترپښوپوری په ټول وجودکې یې دقهر او غضب نښې په ځرګندول معلوميږي او په خپل ټول توان هڅه کوي چې دجهاد اصلي هدف ترلاسه شي .

دجهادنه دراګرزیدا په وخت کې دالتائبون، عابدون لربناحامدون کلمات په ژبه لري ، یعنی دخپل سفرنه په داسې حال کې راستنيږو

چی خپل خدای ته توبه کونکی ، عبادت کونکی اوثنا ویونکی یو .

پیغمبرچی کوم ځای ته ورځی نه ورته خیمی دریږی نه فرشونه غوړیږی ، نه لاری ښائسته کیږی اونه نورتشریفاتی کاروونه کیږی ، هغه دخدای ذکرکوی ، دنوروسره په ځمکه کیني اوپه خدای باندی دځمکی او ځمکی والودشرنه دپناه او امان غوښتنه کوی ، هغه فرمایی : یا ارض ربی وربک الله اعوذ بالله من شرک ومن شرما فیک ومن شرما یدب علیک ای ځمکی ځما اوستا یوخدای دی ، ستادشرنه اودهغه څه دشرنه چی ستاپه منځ (خیټه) کی ژوندکوی اویاچی ستاپه سرباندی حرکت کوی په خدای پناه غواړم .

چی دجهاددسفرنه کورته راستنیږی دخپل کورنه مخکی اول دخدای کور مسجد ته حی ، هلته دخدای (ج) دشکرانی په منظوردوه رکعته لمونځ اداکوی ، کله چی دمسلمانانو دفتحی اوبری خبرورته رسیږی نه دعیاشی مجلسوته برابروی اونه نوربی هوده اشعار اوترانی غږ وی یوازی خدای ته سرپه سجده ږدی که په کوم سفرکی دخدای (ج)د - مشیت سره سم له ماتی سره مخ کیږی ددی پرځای چی خپل فوځ تحریک کړی اویا داحساساتوخبری ورته واوروی خدای ته په زاری لاس پورته کوی ځکه دخدای جل جلاله غیرت په ځپوراولی اودخدای نه علاوه دبل هیچا پرلورداحتیاج لاس نه غځوی اونه څه امید ورته لری .

دازمورمسلمان بچی اودادروسانوډالی

اقتباسی ازکتاب راه محمد
نوشته عباس محمود العقاد

ترجمه : داکتر اسدالله "بشری"
سیرت ، اجتماعی ، سیاسی

محمد صلی الله علیه و سلم در تاریخ

درفصلهای پیش برآن بودیم که عبقریت محمد (ص) را بیان نماییم و شخصیت بلندپایه ومناقب اوراکه دوست و دشمن ، چه آنانکه به آیین وی گرویده اند وچه آنانکه از دریافت این لطیفه سرباززده اند ولی بدان معترفند ، بازگوییم . واینک دراین فصل که پایان کتاب است برآنیم که کلمه ای چند از مقام او ودرتاریخ سخن گوییم ودراین باب به تفصیل نمی پردازیم چه آنکه جهان کتابی است که هرورق آن معرفت وعظمت اورا برما فرو می خواند - با هرمقیاس واندازه صحیحی که درعصرجدید نیز ارزشمند باشد ورا بسنجیم نهایت عظمتش پدیدار می شود . مقام و ارزش این عظمت درتاریخ کجاست ودرپی ریزی اجتماعات بشری ، دراعصار متوالی ، ودرهمهٔ جهان ، این ارزش چگونه منعکس شده است ؟ منزلت او درتاریخ جهان بعد از او وتحت تأثیر زمان او ومرهون کوشش وآیین اوست زیرا اگر ظهور محمد (ص) وآیین وی نبود هیچیک از وقایع جاوید تاریخ ، که مایهٔ سعادت وسرافرازی بشر است بوجود نمی آمد . اگر این دریابیم که درپانصد و هفتاد ویک سال پس از تولد حضرت مسیح به دنیا آمد نمی بود ، شرق وغرب جهان گشوده نمی شد وجنبش اروپا درقرون وسطی روی نمی داد وجنگهای صلیبی به وقوع نمی پیوست تا درپی آن ترقی دانشها پدید آید . کشف امریکا وارتباط بین خاور وباختر بین اروپائیان وآسیائیان وافریقائیان . وانقلاب فرانسه وحوادث اجتماعی که درپی آن درآن سرزمین روی داد ودوجنگ جهانی اخیر . همه سلسله ای است که به آن نقطه منتهی می گردد . تاریخ ، قبل از او چیزی بود وبعد از او چیزدیگر شد .

بین این دوزمان ، یعنی بین تاریخ قبل از محمد (ص) وبعد از او ، او بود که به عالم وجود آمد ودرگاهواره بانگی زدکه پس از او درقرونی متراکم

ومتوالی به گوشها دررسید ،به گوش هرآنکس که به این جهان درآمدودرمهد افتاد.
آن روز، بانگ آن کودک چه نارسا بود، وپس از آن چه بانگ رساوجهانگیر شد! وچگونه درروا ق تاریخ بشرپیچید! به معجزه‌ٔ بزرگی! وچه شایسته است که ما به آن معجزه ایمان آوریم هرچندزمان ما برآن بگذرد، وچه سزاوار است که از آن بازگوییم، از آن زمان که ستاره‌شماران وعرافان از آن بازمی گفته‌اند. کارهای شایسته‌ٔ بزرگان تاریخ، بزرگان تاریخ بشری، با میزان توفیق آنان به فتح کشورها وگشودن آفاق روحی، وکشور قلوب، بدون عظمت روحی امکان پذیرنیست وافق پهناورضمیر، جزاز راه عظمت روحی که از ایمان سرچشمه والهام گرفته‌باشد نمودارو کشف نمی گردد. همانا اسلام هرکشوری راکه گرفت به‌تمام معنی فتح کرد زیرا قلوبی را تسخیرکردکه ظلمت گمراهی آنرا مسخرکرده‌بود. درنتیجه‌ٔ استیلای خودبرکشورها چیزبربسیط زمین نیفزود، اما برمایه‌انسانیت چیزهاافزون کردوپایه‌ٔ ادراک رابالابردوآدمی رازسطح حیوانیت برآورد، وبه مرتبه خداوندنزدیک ساخت وهرآنکه درعالم ضمیروسعی، به‌حقیقتی آشناست این سخن رامی پذیردوهرآنکه ازقبول این معنی سرباززند، عروج انسان را به مراتب کمال انکارکرده است.
یکی ازعلمای اروپا بین محمد(ص) ومسیح وبودا، به‌جامعی معتقد است. درکتاب خودازخویش می پرسد: "آیا محمد(ص) به وجهی ازوجوه فرستاده‌ٔ خدانبود؟" آنگاه پس ازآنکه به این پرسش خودپاسخ مثبت می دهد، می گوید: "همانا، محمد(ص) به‌یقین دارای دوفضیلت ازفضایل پیغمبران بوده‌است. یکی آنکه ازخداوندی، حقیقت ومعنایی یافته‌بود که هیچیک ازآنان که درمحیط وی بودندآن معنی رادرنیافتند، ودرباطن اوجنبشی پدیدآمدکه قادرنبودازنشرآن حقیقت ومعنی سرباززنند.
دیگرآنکه ازپیغمبران بنی اسرائیل دلیرتروبیباکتربود. چه، او زندگی خودرادرراه خداوندبه‌چیزی نمی گرفت وحیات رادرراه مقصود الهی به پشیزی نمی خرید."
سالیان درازدرمقابل آزارواذیت روزافزون بردباری کردوبانفی‌بلد وحرمانهای بیشمارمقابل شد. ازامیدمودت یاران دست شست، وبالجمله باهرشکنجه وآزاری که ممکن بودروبروشدوبرآن شکیبایی کردورسالت خویش رامنتشرنمود ـ نه وعده ووعیدواوراازآن راه بگردانیدونه فریب والزام اورا منصرف کرد.
بسیاری دیگرازآزادمردان روزگار، مردم رابه‌توحیدخداوندودعوت

کرده اند و بت پرستان را به یگانه پرستی خوانده اند. اما هیچکس در جهان مانند محمد (ص) برای مبارزه با بت پرستی قیام نکرد و استقامت نورزید و این قیام و استقامت مقدور نشد مگر برای اینکه او خواست با عزم و اراده خود ایمان را در جهان استوار سازد - و بر خلاف یگانه پرستان دیگر که عزلت گزیدند، و از نبرد قطعی دست کشیدند، محمد (ص) به علت عمق و قوت ایمان خود و به اطمینان و یقینی که به آن داشت قیام خود را به پایانی نتیجه بخش رسانید. حقیقتی که در نظر انصاف نزد مسلمان و غیرمسلمان مسلم است آنکه نیروی محمد (ص) نیروی ایمان بود و فتوح ایمان بود و علت همه کوشش های او جز ایمان، ایمانی در بالاترین درجه، چیزی دیگر نبود.

هیچ چیز نتوانست او را از راهی که در پیش داشت باز گرداند. وقتی که محمد (ص) پرچم دعوت را تازه برافراشته بود، عتبه فرزند ربیعه که از سران قوم می بود، نزد وی آمد و با ملاطفت بسیار گفت: "ای برادرزاده - من همانا تو از مایی و از حیث حسب و نسب از برگزیدگان مایی و امری عظیم بر قوم خود فرا آورده ای که با آن جماعت ما را از هم پراکنده ای، و دانشمندان و بزرگان ما را دیوانه شمرده ای، و خدایان ما را به ناسزا یاد کرده ای. و آیین ما را عیبناک دانسته ای و پدران ما را که درگذشته اند کافر خوانده ای اینک با تو گفتگویی دارم به گفتنهای من گوش فرا دار شاید پاره ای از آن را بپذیری".

محمد گفت: "بگو آنچه می خواهی".

عتبه گفت: "اگر مقصود تو از آنچه می گویی و می کنی گرد آوردن مال است، چندان برای تو مال فراهم آوریم که از همه ما ثروتمندتر شوی و اگر منظورت بزرگی و افتخار است ترا بر خویش بزرگ و فرمانروا سازیم و بی فرمان تو کاری نکنیم و اگر سر پادشاهی داری پادشاهی ترا گردن نهیم و اگر جن بر تو دست یافته و بر دفع آن توانا نیستی با صرف اموال خود پزشکان مجرب بر تو گماریم چندانکه از این آفت باز رهی." محمد (ص) در پاسخ او آیاتی چند از قرآن کریم فرو خواند. عتبه بازگشت. کوششها کردند تا او را از راه آیین بگردانند، اما نعمتهای بی قیاس و فرمانروایی های شاهانه که بر او عرضه می داشتند در دل او کارگر نیفتاد و آنها را از نعمت های موعود الهی گرانمایه تر ندانست. اگر این مایه جهاد و کوشش نه از روی ایمان بود از چه روی بود؟ کدام پیامبر را رسالتی بالاتر از این بود؟ و کیست که بزرگی پیامبران را بشناسد و ادراک کند، اما نبوت محمد (ص) را بالاتر از همه نداند. تاریخ بین محمد (ص) و بدگویان او را جدا می سازد. امر او از مردوستان و دشمنانش، از حکم خدای پرستان و مشرکان،

وازحکم‌همه نافذتربود، زیراامرا وامرخدای تعالی بود.
ازجهت نفس، قدوهٔ پاکیزگان وازحیث کرداروتاثیر بزرگترین‌مردان بود، درعقیدت خویش ثابت وبرانگیزندهٔ ایمانها بودوصاحب آیینی بود که برروی زمین درخاندان بزرگ بشری جاویدخواهدماند.

*

ماه نو، ازدامن افق طالع می شودوسپس پنهان می گردد، وماه‌تمام درشب‌پهنهٔ آسمان رامی پیمایدوبازمی گردد.ساکنان زمین جزاینکه ماه شب. ظلمت رادرهم بشکندوشب راآرامش وتسلی بخشدچیزی ازآن نمی خواهند. باهلال وماه تمام، موسم کشت وزرع یاوقت کارهاودوران حکومتهارا تاریخگذاری می نمایند.
باری ـ ماه آسمان هرشب پدیدمی آیدوماهها وسالهای قمری راکه‌به توالی هم می آیندورشتهٔ زمان رامی بافندتشکیل می دهدوگویی این ماه آسمان پیوسته‌به‌بقعه های زمین یعنی به (غارهجرت)اشارت می کندیا روزها به‌رسالت محمد(ص) دلالتی رساتر داشت وهمان روزاست که مسلمانان آنرابه‌الهام ،مبداء تاریخ خودتراردادند.
آری ، به الهام ونه ازروی تعلیم وتفکر.
چرا روزهجرت مبداء تاریخ شد اما هیچیک ازروزهای بیشماردیگرمانند روزولادت محمد (ص) یاروزبدر، یاروزحجة الوداع ونظایرآن مبداء تاریخ نگردید ؟
درصورتی که این روزها برای مبداء تاریخ به‌ظاهرمناسبتروا ولی تربود تاروزیکه محمد(ص) به تنهایی فرارکردوعقیدهٔ اوهمچنان درزیر سالهای تاریکی وپنهانی مستوربود.پس هرمردی که‌روزهجرت را مبداء تاریخ اختیارکرد، ازهرمورخ ومتفکرموقف خودرابهترمی دانست وچیزی می دیدکه دیگران آنرانمی دیدند.
عقیده‌ها وایمانها باشدایدورنجهایی که‌برای آن عقاید تحمل شده‌اندازه گرفته می شود ولی باغلبه وبرتری مقایسه‌نمی شود.وهنگامی که طریقت وآیینی موفق شدوبرتری یافت .اغلب مردمان به‌آن می گروند، اماآنکه قبل ازاستقرارآن عقیدت وآیین ، درمیان امواج بلاوصفوف دشمنان به سوی آن عقیده رفته ،همانا چنین مردی به‌حق ایمان باور کرده وآن ایمان درنفس اوتجلی تمام داشته‌است.
دراین صورت ، برای تاریخ روزی ازروزهجرت مناسبتروشایسته‌تر نبود.
روزی که‌محمد(ص) درآن روزدیارخودرا به‌ترک گفت وهجرت فرمود."اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذهما فی الغار اذیقول لصاحبه

لاتحزن ان الله معنا . فانزل الله سکینته علیه وایده بجنود لم تروها و جعل کلمة الذین اکفروا السفلی وکلمة الله هی العلیا والله عزیز حکیم"[۱] نه تاریخ فتح مدینه و بدر پسر خطاب را جلب کرد و نه تاریخ فتح احد و فارس . بلکه وقتی (غار ثور)[۲] را دید در حقیقت لشکریان ظفرنمونی را نگریست که آن روز همه نمی دیدند و بعدها دیدند. با دیدن (غار ثور)، روز هجرت، مبداء تاریخ اسلام شد . روز دعوت اسلام را نمی توان روز شروع اسلام بشمار آورد، چه آنکه دعوت کلمه ای است که هر انسانی به اظهار آن تواناست و نیز هر انسانی می تواند پس از مدتی، دعوت خود را نکول نماید، و نیز روز تولد محمد (ص) روز طلوع اسلام به حساب نمی آید و مولود و معجزهٔ اسلام نبود . چنانکه تولد مسیح را معجزهٔ مسیحیت بشمار آورده اند چه آنکه، محمد (ص) نیز از حیث تولد خود همچون سایر مردمان بود . اما روز طلوع اسلام روزی است که آن دعوت مقدس پیروز شد . آری، تاریخ ادیان وعقاید از روز به دست آمدن غنیمتها و گشودن کشورها نیست بلکه از روزی است که آن عقیده و آیین چیره و غالب می شود ودلها و جانها را تسخیر می سازد .

۱ – سوره توبه ، آیه ۴۰

۲ – غاری است در کوه ثور (در مکه) که محمد (ص) هنگامی که دشمنان قصد کشتن او را داشتند بدان پناه برده .

همانا روز (غار) روزی است که همه روزها یادآنرا تکرار می کند و اثر آنرا منعکس می سازد .

روز (غار) روز عقیده بود و روز عقیده روز امید است ، و روزی است که مردی از حال حاضر خود ناخرسند به آینده پرامید و ثمربخش می نگریست ، او روزی بود که دوستان محمد (ص) که در اوضاعی تیره می زیستند نور خیره کنندهٔ آینده را دیدند و چیرگی آن آیین را مشاهده کردند . آری، وقتی که حیرت و اضطراب بر جهان دست یافت ، همانا جهان سرگشته و حیرت زده ، به انتظار روزی است که او را نجات بخشد و بی شک چنین بامدادِ درخشانی در پی آن شام تیره درمی رسد بامداد عقیده و ایمان ، زیرا جز نور عقیده و ایمان نیروی دیگری نیست که شب ظلمانی را درهم بشکند و در تاریخ انسانی هیچ جنبش و نهضتی جز به امید آینده روی نداده است .

محور همهٔ نهضتها فردای ناپیداست . فردایی که امیدها و آرزوها را با خود می آورد . فردایی که بتواند صورت آرزوها را مجسم کند و محقق سازد ، و فردایی که ذخیرهٔ جاویدان سعادتها و امیدهای دور ، در آن جای گرفته باشد ، روزی که علی و ابوبکر به محمد (ص) گرویدند و مساعدت

اوراکمربربستند، علی جنوانی بودکه بەزندگی روی داشت .بەسوی حیات حرکت می کردوگامهای نخستین عمررا می پیمودوابوبکر، پیری سالخورده بودکه زندگی را پس پشت گذاشته ،قدمهای آخرحیات را برمی داشت .

اما آن هردودرمقابل دریچهٔ فرداکەبەسوی میدبازمی شدایستاده بودند ،چه آن جوان کەبەسوی زندگی راه می سپرد .وچه آن پیرکه بەجانب گور می شتافت هردو، یکسان ، درمقابل امیدوایمان قرارگرفته بودندەدر برابرمشهودوعیان آیااسلام برای ابوبکرکهنسال چه عالمی ازعوالم زندگی رانمودارساخت ؟ آیااورابگذشته بازگردانیدیابەسوی آینده راند؟ اورابه قهقراسیردادیابه جلوپیش برد؟ اسلام ،آینده راهمان گونەکه برای جوانان ممثل کردبرای پیران نیزجان داد .اسلام حالات موقت را محوکردودفترزندگی ناپایداررا پاره نمودوانسان راازسراچهٔ تیره وتنگ ناپایداربەجهان امیدجاویدرهبری کرد .پس ،نه تنهادرمقابل جوانی چون علی دریچه فردای جاودان راگشود، بلکه دربرابرچشمان ابوبکرپیرنیز دنیای نورفردا را مجسم ساخت .

همەرا بەزندگی سراسرستگاری وشایستەدراین جهان ،وبەحیات جاویدان جهان،رهنمونی کرد .این است معنی عقیده وایمان واگرعقیده وایمان اززندگی فرد، وحیات زودگذردرنگذرد ،عقیده وایمان نیست عقیده وایمان آن نیست کەانسان فانی رابرای روزهای زودگذرزندگی مشغول کند .بلکه آن است که تاپشت پردهٔ مرگ نیزیاوروهمپای آدمی باشد .اکنون کسانی کەتودەهای مردم را رهبری می کنندوجنبشهای اجتماعی راپیشوایانند، بنگرندکەمعنی عقیدەوایمان چیست ،هیچ امتی نهضت نمی کند مگراینکه درمقابل اودنیاآینده روی نماید وهیچ قومی بگذشتهٔ خودتوجه نمی نمایدمگراینکه درگذشتهٔ او، بەآینده اش تلاقی وتماسی باشد .انسان درطلب آینده ودرپی عقیده بەتکاپوست یعنی درطلب چیزی است کەزندگی را قابل تحمل ، زیباوگواراکندچه آنکه زنده بودن بەتنهایی برای انسان کافی نیست ودرآن باحیوانات دیگرهمپایه است پس ایمان بەآینده هدف جنبش انسان است .وبساکه آینده را برای ایمان طالب می کند .وبساکه جهان رمزخلودرااز روز (غار)وازصاحب روز (غار) دریابد .

پیوسته به گذشته

نویسنده : پروفیسور محمد صدیق قریشی
مترجم : فدا محمد (فایض)

سیاست خارجی حضرت پیامبر صلی الله علیه و سلم

درعصرحاضرجهان به دوبلاک مختلف تقسیم شده است :
یک بلاک ازنظریهٔ جمهوریت وبلاک دوم ازنظریهٔ کمونیزم پشتیبانی می کند. آینده جهان بین این دوبخش منحصربه بقای امنیت یک دیگراست

درموجودیت عناصردیگر، مذهب نقش مهرا زنده دارد. اسلام یک حکومت نظری رابمیان میاوردکه اساس آن بجای تعصبات رنگ، نسل، زبان، حدودجغرافیایی و... ، براصول استوار باشد.
این حکومتی نیست که وظیفهٔ آن تنها برقرارکردن نظم و حفاظت سرحدات باشدبلکه یک حکومت مقصدی وهدفمنداست که برامنیت وعدل بین المللی استواراست.

دراعراب قبل ازاسلام حکومتی مرکزی وجودنداشت، ملک بین قبایل وعشایرتقسیم شده بود، اعراب درقعرذلت جهالت غوطه وربودندبخاطر برآورده شدن خواهشات نفسانی شان بتهای جداگانه یی ساخته بودندکه تعدادشان به (۳۶۰) رسیده بود.

اجتماع تاحدی نابسامان بودکه زنا مایه فخربود، شراب نوشی وقمار فطرت دوم آنان گشته بود، دختران زنده بگورمیشدند، کهانت (فالبینی) به درجهٔ راستی رسیده بود، غصب کردن مال یتیمان عمل قابل ستایشی بودوراجع به عصمت وعفت تصوری هم وجودنداشت.

بصورت مجموعی امراض بی شماراجتماعی، جامعهٔ انسانی رااذیت می کرد. درنظربیزنتینیها وایرانیها، اعراب قومی وحشی بود، مورخین رومی آنها را Natiopernicisa میگفتند. عربها نه دوست قابل اعتماد بودندنه دشمن قابل اعتماد ولی باآنهم رومیها وایرانیها

بخاطری برآنها یورش نبردندکه ازآنجا امیدحاصل چیزی را نداشتند.

حین ظهوراسلام ازجملهٔ قدیم ترین همسایه گان آنها یکی هم یمن بود گاهی مرکزآنرا "ما یب" قرارمیدادندکه درآنتهای جنوب جزیره نمای عرب واقع بودولی بعدازیک سیلاب قیامت برانگیز"صنعا" ساخته شد، جاییکه "ابرهه" بطورنعم البدل کعبه آنرا ساخته بود. پادشاهان یمن تا قرنها به لقب "تو بعا" یادمیشدند. توبا یک کلمهٔ افریقایی است که معنایش "قوی ونیرومند" است.

تحت اثر یمن پادشاهی "حیرا" قرارداشت که درشمال شرق واقع بود پادشاهان حیرا با شاهان همجد نسل شاهی صنعا بوند ناشندکه وقت به وقت سنگ اطاعت ایران را به سینه میکوفتند.

غسان درشمال غرب، پادشاهی سوم بودکه ازندامت برخوردار بود. پنج، شش صدسال قبل، این مملکت ازهمسایه گان نیرومندخویش بطور تظاهردم از اطاعت میزد. اگرچه پرچم یمن به نحوی ازانحا برمنطقهٔ وسیعی دراهتزاز بود، مرکزاعراب، بازمرکزقبایل مختلف النسل گردید. این عربها بسوی معماری، صنایع مستظرفه بلکه بسوی زراعت نیزتوجهی نداشتند. آنها مانندصحرا سرکش وبی لگام بودندروش اجتماعی آنان بدوی بودوبه قبایل ذیل تقسیم شده بودندولی بازهم پنج قبیله امتیازداشت. دروسط جزیره نمای عرب اهل "ربیعه" زیست داشتند وبا یمنیها ادعای قرابت میکردند، درغرب قریش بودندکه برمکه تسلط داشتندودرشمال قبایل قیس، تمیم وهوازن می زیستند.

درربع اول قرهفتم میلادی، افتاب منیری دل ظلمتکدهٔ حجازرادریده شعله هایش جهان را منورساخت که اسم مبارکش "محمد (ص)" بودرا جع به جوانب مختلف حیات این درتیم تاریخ نگاران، سیرت نویسان وعلمای دیگرکتب زیادی نوشته اندولی باوجودآن هم دربعض جوانب حیات مطهرپیامبر (ص) ووقایع ولایت اوذهن متوجه نمیباشد. گوشه یی ازبحث راسیاست خارجی نیزتشکیل میدهد.

رسول اکرم (ص) تعلیمات خویش راازقریش وهمبسته گان آنها که بر قسمت بالایی نصف ساحل غربی تسلط داشتند، آغازنمود، بعداً قبایل بی شمارمرکزی رابسوی اسلام دعوت دادوبالاخره حکمرانان صنعا، حیرا، غسان ویمن رابه پذیرش توحیدورسالت فراخواند.

درآن زمان سلطنت رومی درسرزمینهای شرقی خودرحالت زوال بود، اوبا چندین نوع سرطان زوال روبروبودولی ازجانب دیگرصنعتکاران بیزنتین چنان گدام محکمی ساخته بودندکه انبارهایی ازسامان الات

حربی درآنجا ساخته شده بود، درآنجا کشتیها ، منجنیقها وچارهای محکمی کمی نداشت .بغرض بوره کردن ضروریات وخواهشهای خود اکادمی های جدیدی را می ناء سیس کرده بودند که درآنجا تربیت نظامی داده میشد ولی بخاطر استعمال درست سلاحها با فقدان افراد مواجه بودند، افرادی که نمونه عملی نظریات حربی شده بتوانند .

حکمران حیثیت پدرقوم را داشت اگر اخلاق او خوب میبود ودرقوم را به دل میداشت ، قوم منازل ترقی را می پیمود "جستینین " با یک کنیز سازش کرد ولی تاج وتخت قیصر را چه رونقی بخشید که آسیا واروپا شکار بغاوتها گردید .

مخالفت احکام شاه صورت گرفته ومجسمه های او خرد شد .عساکر با منصب داران خویش دست وگریبان شدند ، صوری که بالای صلیب مسیح (ع) آویخته شده بود سنگ باران گردید .این حادثه به انتحار شاه "ماوراء س " وفرزندانش انجام یافت .آنان دردریا انداخته شدند تا خوراک ماهیان گردند وبرسرهای بریده شده شان مردم طعن ولعن میکردند وآن را حفظ کردند "فوتاس" چندسال برسلطنت شرقی حکومت کرد واین شاه کوتاه قدیخش " ازفنون علم وفضل حتی ازفنون حربی بی خبر بود .

دوره او عبارت بود از عیاشی وخوشگذرانی ولی با این همه ناچار با روزبدی مواجه گردید ،لباس کهنه پوشانده سوززنجیروزولانه با کمال استهزا برهنه آورده شد وبا یک ضرب شمشیر سرش از تنش جدا کرده شد .

بدینسان این شاه تندمزاج ازبین رفت وسر بریده اش را درآتش انداختند اکنون هرکلوس سمت قیصری یافت آفتاب سلطنت غربی روم قریب غروب بود ولی هنوز اشعه آفتاب درحال غروب باقی بود .غرورسلطنت مستحکم جستینین شکست ،لمبارد ها اکثرقسمتهای مقبوضات ایتالیا را تحت تصرف خود درآورد .ازجانب دیگرسلاف اوارس وسلاوها ازدانیوب گذشته به ادریاتک سرازیرگردید .

درشرق جزیره نمای عرب سلطنت بزرگ ایران قرار داشت جایی که خسرو دوم کارنامه های جدش خسرو اول را تکرار میکرد .او بغرض دفاع سلطنت خود سپاه بزرگ وقلعه های مستحکمی داشت دربین وقت سپاه او"کیدان" را تحت تصرف خود درآورده بود وبخاطر اشغال دمشق وبیت المقدس منتظر اشاره بود .سپاه ایرانی یقینا" درآنجا پیروز بود وممکن بود بسوی یثرب ،مکه وصنعا رخ کند .

خورشید جهانتاب رسالت (ص) دراینگونه حالات جهانی ازافق مذهبی راقطع کرد .مردم شکار چنان امراض اجتماعی شده بودند که کسی علاج آنرا نمی

داشت. یهودیت درچندین گوشه فعالیت داشت. رسول اکرم (ص) سعی ولوله توحید موسی (ع) وابراهیم (ع) را دنبال میکرد. یهودیت انانیت خودرا تحمیل کرده بود. دربعض جوانب، دومذهب کم اهمیت، مانیت وزردشتی وجود داشت. زردشتیها بتها را عبادت نمیکنند وبه عقیده آنها تعدد خدایان دواست (العیاذ بالله) اهورامزدا واهریمن. اول الذکر راست با زوحوا داست وآخرالذکر کم گو، عبا روزمانه سازاست. این مردم (زردشتیان) آتش را پرستش میکنند. تعلیمات مذهب زردشت واضح نبود بهاین اساس کاهنان برآن استیلا یافتند. مانی میگویدکه او ادعای حیمیز جدیدی راندارد. تعلیمات او عام فهم نیست بهاین اساس برای اعراب این مذهب هم قابل پذیرش نبود.

اکنون بیاییم به عیسویت. پیام عیسویت برای ایجاد اعتماد بین مظلومان کافی بود. تعلیمات آن ابهام کمی داشت این آیین اخوت ونیکی را تبلیغ کرد. بعدرت کنندگان از شرک آنرا برگزیدند، زهدعیسی علیه السلام نتوانست بنیادهای آنرا استحکام بخشد. خیلی زودعیسویها حضرت عیسی علیه السلام را فرزندخدا (ج) خواندندبهاین اساس تمام تلاشهای عیسی (ع) بهدر رفت.

کلیسا به شعب بی شماری تقسیم گردیدوهدف ازمحبت عیسی (ع) خون ریزی قتل عام وظلم کردن دانسته شد. اشخاصی که اثرمعکوس تعلیمات حضرت عیسی (ع) رابپذیرفتندوآنرا تبلیغ کردند، بحیث بزرگان کلیسا شناخته شدند.

افلاطون وارستو هردودرآیینهٔ حکومات ملوک الطوایفی خصلت سیاسی انسان را تحت بحث قرارمیدهند. آنان عقیده دارندکه انسان بخاطر نجات ازخودگرایی درتنظیمهای سیاسی شرکت میکنند. "جان لاک" و "ژان ژاک روسو" برخوبی انسان اعتماد دارند. جان لاک دررابطه با امکانات جامعهٔ خودطرفدارنظریات وسیعی است. روسوچنین نظردارد که انحصار یک بسه دیگر شکوک وعدم آمادگی رابمیان میارد. بنظر "تامس هابز" انسان اساساً بدخوی است ویکی تشنهٔ خون دیگری. "جان پال" نیزچنین نظردارد، گفته اوست که انسان ها بخاطری باهم معاونت میکنندکه زنده بمانندورنه خواهندمرد. بهاین اساس باید نظریهٔ معاهده عمرانی توسط تشددنیز نا مذکرددوحکومت بایدبدین فریضه را انجام دهد.

(ادامه دارد)

محمدنذیر "بشارت"

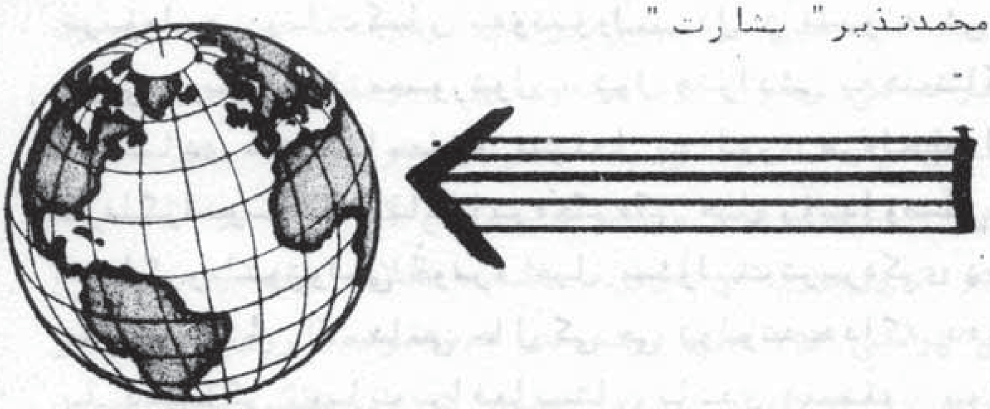

سیاسی تبصره

د افغانستان مسئله په ملګرو ملتو کی

سږکال یو ځل بیا د روسی استکبار او په هغه پوری د تړلیو اجیرو حکومتونو د تهولوبی شرمانه او ناځړا نمردانه تودلیرا و تلاښونو له منځ نه د افغانستان د مسلمان ملت د مبارزی د حقانیت، شهامت او مظلومیت آواز د ملګرو ملتو د عمومی اسامبلی په تالارکی غبرګ شو.

که څه هم پدی باب د بحث په ترڅ کی چی د افغانستان د محروم ملت په وړاندی چی د اته کاله ئی په هیواد کی د یوه لوی پوځی طاقت لخوا زړه ربړدونکی وحشت او بی مثاله جنایات تر سره شوی دی او خپل شرف، آزادی، استقلال، ملی حاکمیت او خودارادیت د حق په مثالونه دفاع کی ئی

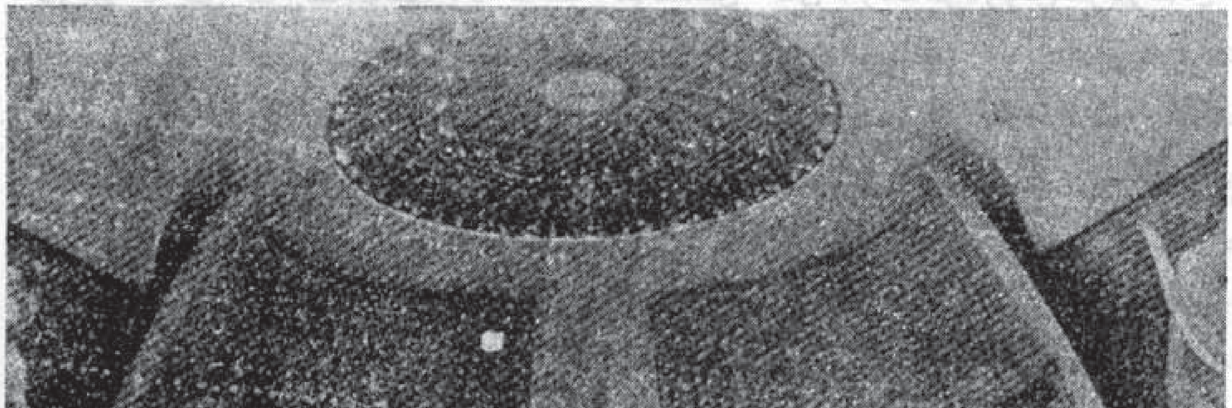

تر یو ملیون زیات کسان په وینو ولمبیدل ۵ ملیونه ئې د خپل پلرنی ټا
ټوبي پرېښودو ته مجبور شول ، ټول هیواد ئې په هیبتناکه ویرانه واوښت
او لګیا دی د یوه نا معلوم مستقبل په لوری هره لحظه له ځابرو روسي
برغلګرانو سره په نا برابره جګړه کې خپل ژوند او هستي نذرانه کوی .
د ملګرو ملتو ټولنی څومره خپل مسئولیت ترسره کړی ډیر دردونکی مسایل
مخې ته راځي ؟ پداسی حال کی چی ټولو ته په ډاګه ده چی په ۱۹۷۹ کال
په دسمبر کی روسانو پر افغانستان باندی د مستقیم پوځی یرغل له لاری .
حفیظ الله امین وواژه او ببرک ئې د حکومت پر تخت کینا وه . او دا پوښتنه
هم ټولو با وجدانه او باخبره جهتونو ته حل ده چی دا په هیڅ توګه د منلو
نده چې حفیظ الله امین دې روسان د خپل قتل لپاره رابللي وی ، او د روس
او د هغوی د مزدورانو ددی "ادعا" په باب خو چې ګویا د "افغانستان د خلکو
دیموکراتیک ګوند !" د روس پوځ رابللی د . اسلامی افغانستان دا میر
هغه استدلال چې په ۱۳۶۴ کال ئې نیویارک کې د خپلی وینا په ترڅ کی څرګند کړ
د ټولو پوښتنو د ځواب مبهم بې داسی و . د روس نوکران او ئې افغانستان ته
د شوروی اتحاد ! "محدود قطعات د خلکو دیموکراتیک حاکم ګوند" رابللی
خو ولی موږ وایو لومړی خو ددی ګوند حاکمیت غیر اصولی و ځکه له کومی ورځی
چې کمونیستانو د روس په ملاتړ کودتا وکړه ، زموږ مسلمان ولس او موږ منو
قوتونو ئې په وړاندی مخالفت او مبارزه اعلان کړه نو ددی امله د تحمیل
شوی "خلق ګوند" بلنه په هیڅ ډول زموږ د هیواد د ولسونو د ارادی ممثل
نده .
دوهم دا چې موږ نه پوهیږو دا څنګه ګوند دی ګوند خو د روس تر یرغل څه
موده مخکی د خپل پلینوم په ترڅ کی ببرک او ده نه ملګری چې د روسانو په
ګنشپ هلیکوپټرکی کابل ته راوړل شول ، له حزب نه د تل ډریدشوی و ملی
خاینانو وله سفارتونونه د هیواد د ښمنیدلو تهمارانو په نامه محکوم کړل
او د افغانستان له تابعیت نه ئې وتلی اعلان کړل ، که د "خلق" ګوند پر-
یکړی او بلنی ته ارزښت ورکول !!
کمېړی نو د هغه پلینوم علنی پریکړه دی ومنی !!!
په هر حال تر لمره څرګند ده چې په کابل کی د روس د یرغل په نتیجه کی
نصب شوی حکومت له هیڅ ډول داسی قانونی او حقوقی حیثیت نه نوی
برخمن چې په ملګرو ملتو کې دی د افغانستان د مسلمان ملت د غوښتنو او
ارادی نمایندګی وکړی دا د زور له منطقه پرته بل هیڅ پرنسیپ او اصل نشی
توجیه کولای چې د یوه ملت او هیواد د تمثیل او نمایندګی حق دی داسی
حکومت ته وسپارل شی چې عملاً د نوموړی ملت پر استقلال ، ځکه نی بشپړ

والي ،خپلواک ارادیت حق ،ملي نوامیس،ازادی اوشرف باندي دیوه لوی یرغلګرطاقت دیرغل داسي محصول اونتیجه وی چي دیرغلګرله یوی پوځي کمیساري زیات نقش اوحیثیت ولري. دا پیره دردوونکې ده چي یو ملت دي نهه کاله دخپلوټولوهغوارزښتونوپه دفاع کي چي دیوه ملت حیثیت ژوندا وسرنوشت ورپوري اړه لري . عظیم انقلاب اومبارزه پرمخ بوځي اودنړیوالي ټولنې ۱۲۳ هیوادونه دي هم دهغودمبارزی ددا عیي پرحقانیت اومظلومیت شاهدوی ، خوددوی مسلم حق (په ملګرو ملتوکي دافغانستان کرسي)دي ددوی دقاتل لاس ته سپارل شوي وي ، ددي لپاره لدي پرته چي دملګرو ملتودحرکت څرخ عملا" دزورا وطاقت جهت تعقیبوی بله هیڅ توجیه نشته .یووخت به دځیني جهتونولخوا داسي استدلال کیده چي ګویا دافغانستان دمقاومت قوتونه یوګړه پالیسي اوواحدویندوی نلری که نه په رسمیت به پیژندل کیدل اوخپل ټول نړیوال حقوق به ئي ترلاسه کول .

خواوس دادریم کال دی چي دملګرو ملتودکلینوغوبونوپه دورانکي د جهادی تنظیمونولخوا واحد ویندوی اوهیئات چي دملګرو ملتودکاراو پرنسیپونوپه رابطه دخپل ملت له ټول حقوقي اوقانوني ملاتړ نه برخمن دي لیدل کیږي ، ولي دا ده ګوروچي په ملګرو ملتوکي دافغانستان کرسي هماغسي دافغان ولس دبې شرمه قاتل اویرغلګردښمن په واک کي ده .

په هرحال ترکومه چي له افغانستان نه دروسي پوځ دژرترژره وتوپه باب د۴۸ اسلامي اونا پیلوهیوادولخوا ترتیب شوي تړون په رابطه دملګرو ملتو دعمومي اسامبلي د۱۲۳ هیوادونوپه ملاتړپوري اړه لري ،هغه یوځل بیا دا حقیقت به ثابت کړي چي روسي استعمار دخپلو ټولو شالمانه اوبي شرمانه تلاشونوله شدت اوپرنړیواله ټولنه باندي دزورا وتزویرد تپولني حاکمي روسي له موجودیت سره سره ونشوای کړای دیوه توریالي مبارز ملت ددا عیي حقانیت اومبارزی منطق په شاکړي .

له پروسږ راسي چي روسي کوم سیاسي اوتبلیغاتي مانورونه ترسره کړي ددي ټولومهم هدف ئي داوچي کدوکړای شي :

دافغانستان داسلامي انقلاب دقوت اوعظمت نړیوال انعکاس کم اودخپل ځان په باب دجهاني وجدان نفرت راټیټ کړی.د" ملي پخلاتوب !"یوه ازخیزا وربند"او"ملي ائتلافي حکومت !!" په نامه په کابل کي اخیر تحلیب دپیشنها دونودنړوری اوهمدا رنګه له افغانستان نه دروسي پوځونو دا یستوپه برخه کي دروس دکمونیست ګوندد عمومي منشي ګوربا چوف اودهغه هیواددبهرنیوچارودوزیرشوا ردنادزي کاذبانه څرګندوني ټول هغه به .

پروګرامونه ووچې په هغه مدې حقه کې عیارشوي وا ؤ دهغه مدې مواد و په تبلیغ سره د سیاسي حلقو د نظرا و ذهنیت د بدلولو لپاره د په پراخه پیمانه د دیپلوماتیکې هلې ځلې روشوي. دعمومي اسامبلي دغوندو ترپیل مخکې د روس په دستورا و د کابل د مزدورانو ۶۰ هیئاتونه افریقا، لاتینې امریکا او نورو هیوادو ته توظیف او په دوموږ وهیوادوکې د روس، هندا و نورو روسي اتمار و سفارشونه له ورسره مرستې کولوته وګمارل شول. دوی غوښتل ن پیوالوته دا ښي و ښي چې ګویا موږ "پخلاینوب" او "اوربند" اعلان کړی، موږ د ګډې پای ته رسول غواړو، موږ مقابل لوری ته په حکومت کې د ګډون پیشنهاد کړی، او بالاخره "شوروي اتحاد (١) د خپل پوځ ایستوته چمتو دی، خو دوی لدې ناخبره ووچې د آزادی او استقلال د ګټلو په حقه کې مبارزه او مقاومت باندې د ملتونو د ټینګا رنعا رتردې زیرلوړ دی چې د رسوا یرغلګر پداسې غوغا ووکې دې ورک شي، همدارنګه د بوه شل ملیونی مهاجر، مجاهدا و شهید ملت د حقانیت او مظلومیت فریاد تردې او چت دی چې د غاصب او خونریزا شغالګرکا ذبانه پردې ئې دانه کاس مخه ونیوای شي همدا حقیقت وچې د دښمن د هولوانکالونو او انتظار سره بر عکس د نومبر په ١٠ مه نیټه د ملګرو ملتو پر عمومي اسامبله کې ١٢٣ هیوادو د روس پرخلاف رایه ورکړه او په دې ډول د مزدور نجیب په لاس تمثیلیدونکو ډراموئې روسې باد رانوله رسوائي او شرمندګۍ پرته بل څه رانه وړل - لکه چې مخکې موږ ویل سږکال دعمومي اسامبلي د رابو د سدلیدو په حقه کې د روسانو دسخت مصروفیت کال و، د اساساً مداسې تر پرله پسې غونډوئې لیږوړاندې د نجیب حکومت و ګمارو چې له پاکستان سره په ژنډوکې د غیرمستقیمو خبرو اترو د عاجل دور د پیلیدو پیشنهاد وکړی، وائي چې "اوبوووړي ټګ ته هملاس اچوي". روسان هم په همداسې حالت کې ووو. پداسې حال کې چې د عاجلو خبرو لپاره یې هیڅ نوي موادنه درلودل، فکرئې کاوه چې وبه کړای شي د یوې تبلیغاتي غوغا په جوړولو دا ذهنیت را پیدا کړي چې ګویا دوی سیاسي ته زیات تمایل لري، د خبرو په جریان کې ئې د خپل دا نو د توجیه لپاره د خپل پوځ د ایستو تقسیم اوقات د ١٨٠ میاشتو پر ځای ١۶ میاشتې پیشنهاد کړ چې په دې ډول د خبرو د جریان ترپای ته رسیدو مخکې نړیوالو ته څرګنده شوه چې د روس د اسیاسي حرکت له یوه تبلیغاتي مانورنه پرته بل هیڅ نه و. په دې لړکې د روسانو یوه بله شیطاني نقشه چې له پخوا طرح شوي وه او د عملي کیدو لپاره ئې د افغانستان په موضوع د اسامبلي د بحث پر وخت د هنوبي یمن او سوریې مزدور حکومتونه استخدام کړل هم له رسواماتې سره مخامخ

شوه .سوروی او جنوبی یمن د روسیی په اشاره په نړون کی چی "روسی پوځونه دی ژر تر ژره له افغانستانه ووځی" بی دیوه داسی پراګراف زیاتول پیشنهاد کړل چی ګویا د بهرنیو لاسوهنو د مخنیوی لپاره دی اقدامات وشی .

روسانو یدی شیطانی حرکت غوښتل لمړی د تړون پر محوری موضوع (له افغانستان نه د روسی پوځونو ژر تر ژره وتل) فشار او زور کم کړی او دوهم پر خپله دی بی منطقه او بی بنسټه ادعا د ملګرو ملتو د تصدیق ټاپه ولګولای شی چی ګویا دوی په افغانستان کی د بهرنیو لاسوهنو د مقابلی لپاره راغلی دی.

روس خپل دی شوم هدف ته د رسیدو په توطیه کی زیاتی هلی ځلی وکړی او یدی نامدئی غوغا پیل کړه چی سوروی د پیشنهاد په منلو سره موږ چمتو بوجی قرارداد ته مثبته رایه ورکړو .خو د پاکستان او نورو اسلامی هیوادو او هغو ملکونو چی زموږ د ملت له قضیی سره ئی یه یوه ډول نه یوه ډول مصالح تړلی د دریځونو تینګار او تاطعیت د روس او د هغوی د مزدورو حواریونو دا ـ هلی ځلی شنډ ی او بی ګټی کړی او تړون بر خیل حالت چی د روسی پوځونو ژر تر ژره وتل ئی محوری موضوع ده په ۱۲۳ موافقو ۱۹ مخالفو او ۱۱ ـ مستنکفو رایو د تصویب په ۱۰ مه نیټه پاس شو او یدی ډول له هماغه نړیوال تالار نه د روس او مزدور نجیب د یو کال پر له پسی تو لیوا و مکرونو و روستی ماتی اعلان او تاریخ بوځل بیا په خپلو پاڼوکی د مسلمان افغانستان به بیاوړی موضع او بی لاسی منطق باندی د نړیوالو ګواهی ثبت کړه .

د خلکو حکومت (۱) مولا ' د بنبی پر بکړی دی !؟

مجاهد ورور مزمل صيب له شفق مجلې سره په مرکه کې

مجاهد ورور مزمل صيب د تخطيط او تنظيم د کميټې نوى رئيس چې څه موده مخکې د خپلو مجاهدو ورونو سره جهاد ته تللى و په دې ورځو کې بيرته راستون او د ور سپارل شوى کوميټې د دندو په سرته رسولو يې پيل کړى ، د شفق مجلې له نوموړي محترم ورور سره لنډه مرکه کړې چې درنو لوستونکو په وړاندى دى .

(اداره)

پوښتنه : مجاهد ورور مزمل صيب ! هيله ده د جهاد تودو سنګرونو ته د خپل سفر په اړه څه ووایاست ؟

ځواب : د مجاهدينو او جبهاتو ته د نږدې ليدلو په هدف روان سفر بر سيره پر دې چې د ملت او وطن د بد حال په رابطه زمونږ وجداني ثبات په يو واقعي معيار ودرول زمونږ د ژوندي وه پخه تجربه هم وه . هلته مونږ د جهاد په هنداره کې د افغان نيمګرتياوي عملاً وليدې د جنګ او قرباني د افتخار تو هسک غلي مو په خپلو سترګو وليد چې د جهاد د نه د محرومو محرومو ګړو خولې ئې د کوپړي غوړځوله پدې پوه شوم چې د خداى په مينه مست مجاهد د انساني ارزښتونو او يا ړونو په کوم معراج کې قرار لري هلته بله دنياوه هلته داسې وګړي وه چې د دين او وطن په خاطر زما د عمر مشکلات هغوى په يوه ورځ ژوندکي په شا وهلي .

کهڅه هم زمالیدنی کتنی زما دپاره دانسانی ژوندداخوږب په رابطه ترټولولوی درس وه ولی باوروکړی چېدجهادی کمبودونوا ودمجاهدینوپه رابطه پههرکلی اوپههره بانوهکی می ځان سره ویل چی کاشکی زما په ځای دلته یوډاکتر،یوعالم اودحزب نظامی مسئولین وای چی هغوی ددی قوم دردلیدلی اوعملاً"ئی پهخوږپتی ایښی وه .

دنوروومشکلاتوپه حنگ کی دعلماوء نظامی ورزیده افرادوکمبودهلته ډیری ستونځی راپیداکړی چی مجاهدین ئی پخپل منځکی مصروف کړید ی پرهغه صورت کی چی دمجاهدینودا خلی مصروفیت مخه ۴۰% پهسلوکی هم ونیول شی زما باورده چی داسیلاب به دنجیب اوورسره روسانوبا راوبستره په شپږومیاشتوکی دخېړی لاندی کوی .ځکه ملت چی پهکوم سنگرکی ولوید هلته فتحه اوبری بایددننداری دپاره هم یوځل راشی دهمدی ځایه خوملت ته ډیره توجه پهکارده هغهځوک چی غواړی داجهاددا مه پیداکړی اوهغه فتحی ته ورسیږی بایدپدی پوه شي چی جهاد یعنی د ملت پاللاالبته هرهغهبی نظمی چی پهداخل اوخارج کی جهادتهلارپیدا کیږی . دهغی منني اغیزی ترهرڅه لمړی بهملت لویږی‌نهښائی ملت پدی روان حساب کی نالیدلی ونیول شی دملت دحال اوواقعیتونوژبی همداتکرارولهچی دروسانوا یستل پهمونږخودا ختلاف اوبدنظمی مخه نیول په تاسی ، څنگه ممکنه ده چی ملت دځینوتنظیمونوبدانتخاب عفوهکړی هغهچی دملت بدخواه اوددولت پلوی افرادئی دقوماندانانوپه توگه پهملت تحمیل کړی .

داخل ته زمونږدی سفرمونږته پهعملی لحاظ وښودله چی زمونږوورونه بایدخپله رابطه دجبهاتوسره پهبل معیارعیارهکړی هغوی بایددملت پدی بدهوږځ کی دیرلری واقع نوی پداسی حال کی چی مجاهدین په پخوسرکونوباندی سکرت لگوی .

پوښتنه : دجهادا و سنیوضعله مخکنیسره پهپرتلهکولوسره څنگهځیړیودراتلونکی پهباب یی څهنظرلری ؟

ځواب : جهاددپخوا پهنسبت پهجنگی لحاظ زیات قوی شویدی ولی داچی پهافغانستان دبمونوا وراکتوبا ران اوری کلی وران فصلونه‌ا و تهول کړی اودبلی خوا پهمجاهدینوڅهنا څه دبدانتخاب مسئلی هممشکلات راپیدا کړی پدی کی شک نشته چی بایددی مشکلاتوته حدی توجه وشي ،باوروکړی داسی ډیری سیمی دی چی هلته دژوندابتدائی وسائل نهپیداکیږی برسیره پردی چی هلته غذائی موادپهاوښانوراوړلی شی بایدداوښانو واښههم په اوښانوباررا وړل شی .

همدا سې په جهادکې تربیه شوی پرسونل هم دشهادتونو په لړکې خیل ځای کله کله داسې چا ته پریږدي چې یا خودشهیدا ما نتونه سا تلی نشي او یا خوترڅنګ افرادنشي قانع کولی چې هغه ددی کارعهدی وتلی شي چې داکار په اوس اوراتلونکي کې زیات خطرناک ښکاري باید ددې ننني اوسبانې دوا پروګوماندا نا نوژوندا وفکرته توجه وشي به جبهه کې دیوغلط اونااهله مسئول را تګ کله کله دیوی ولسوالي خلک پدې تردد کې اچوي چې جنګ پریږدي اومنطقه ؟

ولې پرعمومي توګه دجهاددپاره چتمووالي زیات دی اودهمدې ځایه خو باید هغو سیموته چې خلک ندی مهاجرشوی زیاته توجه وشي په هغه صورت کې چې جبهات خپل اهداف مشخص اوپه ګډه هم آهنګ عملیات پیل کړي نو ددې قوت مخه نیول دنجیب دسو پي پورته خبره ده .

پوښتنه : زمونږدا سلامي فرهنګ نقش زمونږدسپیڅلي جها دپه پرمختیا او پیاوړتیا کې څه .دول ارزیابي کو ی؟

ځواب : په افغانستان کې ددی عظیمي قربانې محورا سلامي فرهنګ تشکیل کړیدی دهدف او انګیزی له مخې دا سلام سره ددې ملت دغه ابتدائي او کلیچه رابطه ده چې دی انقلاب زورا خستی دی کله کله دچا ځلورم یا پنځم ځوی هم شهید شي خلک پرجراءت بیا هم دهغه دتسلې پردودوا ئي انا لله وانا الیه راجعون اودځلوروشهیدا نوپلارهم ددې آیت په آوریدو دمره اطمینا ن پیدا کوي چې سړی فکرکوی ځا من ئې بلخ ته دتجارت دپاره لیږلي دي ولې دبده مرغه دنظم او اجتماعي روا بطودتنظیم په رابطه ډیر کارپه کارده چې اسلامي فرهنګ زمونږدا فرادوقضا وت اومواقف دمدیني د خوا خوږویا را نورنګ اوخوندته نژدې شي البته چې ترهرڅه دمخه ملت او مجاهدین پدې رابطه ژوندی قدوی اوپه ملت باندې عاشق قیادت ته ضرورت لري .

په اسلام باندې آګاه اودا سلام سره متعهد افرادکه دکابل نه په یولیری ولایت کې هم وی هغوی کابل ته ترهرچا ښه نژدې دی هلته چې یومسئول په مشخص لحاظ اسلام په ځا ن عملي کړي . ګوري چې دهغه جبهه نوره نه عقب نشیني پیژني اونه دکابل رنګ ، ولې کله چې دا رابطه کمزوري ده هلته بیا ګوري چې هم د خلي جنګ شته اوهم دملت له خوا رټنه .

که په افغانستان کې دا سلام سره دمجاهدینودغه نا.زولې رابطه نوی نو روسا ن بیا په سده او. چارسده کې ګوره .

پوښتنه : آیا ددښمن چلونه زمونږ دمجاهدینوپرمورال څه منفي اغیزکړې ی یا کولای شي ؟

ځواب : دا یوپه ځای ا وزمونږ دملت په خیرکا روه چې خلقي سروکودتا چیا نو دقدرت دترلاسه کولوپه هماغه لومړی سرکې دڅپلي درباری فوځي کودتا په نسبت دا قناعت اا شباع کړچې افغانستان کې اکتوبر، جوړا وپه کابل کې بل لینن راغی هغه ده چې عقده منوکمونستانود خپل مخه پردی لیری کړی اودبې رحمه تصفیوا ونا ولوپروګراموپه لړکې ملت دهغوی اصلي څیره وپیژندله نورا فغانستان کې کمونستان ځان په بله جامه کې نشي پټولی اودهغوی رسوا توطئې اوپرګر امو نه کوم منزل ته نشي رسیدلی خلاصه کابل ته دسروفوځیا نورا ښکته کیدوچې دکمونستانود بقاء دپاره یوحیاتي قوم دی پرچم اوخلق خوله بې دبې ځوابي پداسي بند تړله چې نورملت سره دغږیدوا ویا پخلاینې هیڅ مخ نلري یواځني شی چې دملحددولت شیطانیوته څه ناڅه زمینه برابروی هغه په داخل کې په ځینوسیموکې دمجاهدینوترمنځ اختلافات دی چې پدی رابطه ما یوسا و ملحدین خطرناک پروګرامونه لری اودپروګرامونوترشا په بخارا او سمرقندکې دهمداسي حالت نه داستفادی بده سابقه اوپه همدی امید هغوی په کابل کې دمجاهدینودچړولاندی ژوندکوی البته دافغانستان اسلامي انقلاب په هیڅ صورت دبخارا دخلکودمقاومت سره مقایسه کیدای نشي دی مقاومت سره ژوندی تجربه اودخلکوپراخه حمایه ده خوپه هرصورت د مسلمانانودتفرق اوبې پروګرامی نه زمونږا نقلاب زیاتي صدمي خوړلي شي، ملت اومسئولین بایدپدې برخه کې بې پزوانوی ،که یوکمکی اوغیر موثر سرګروپ هم دجبهاتوپه عصباني حالتونوکې داتصمیم نیسي چې دولت سره تفاهم وکړی اوبالاخره ځان ددولت په څنګ کې خوندی اوپه امن و ګڼي دابایدیوه فاجعه وګڼوځکه دکمونیزم اواسلام په منځکې کې د — افغانستان موحوده خلیج چې په وینودک دی نه ښائي چې یو عمل او قضاوت کې دافرادودتسلمیدوله مخې پخپل سر دسولي اوتفاهم کمکي پول ومني ، داسې ده چې ددولت دستوری افراددی چې دابې فائدې منډې دی خواا واخوا وهي ولی هوښیاری په کار ده نه ښائي چې داپروګرام تکرار ددښمن له خوا دمجاهدینوپه منځکې ولوپریوه کوچني سطحه عملي شي .

که څه هم دولت دخپلودغوپروګرامومحصول ترحدزیات ګانه نجیب فکر کاوه چې دهغه دخا دسوحوزا وکلخوزکیدای شي ډیری مسلحې جبهې دهغه ترڅنګ ودروی اودخپل اقتدارپه پیل کې وغوښتنه دخا ددکا رنتیجه خپله واخلي هغه وه چې دملي پخلاینې پروګرام ئې پیل کړترڅودده په فکرارتباطي جبهات ددولت دی پروګرام ته مثبت ځواب ووائي ،ولی دملي پخلاینې ناکام پروګرام په نجیب باندی دبل هرنوی اوتازه شیطاني ابتکاردرواب

زی بندی کړی زما په فکرباید مجاهدین اوتنظیمونه نوردکابل دفتحی دپاره یومشترک محاذ خلاص کړی دکابل په شاوخواکی ځوښیدلی‌قوتونه دکاراوابتکارترپولوښه فرصت همدادی چی دکابل سورمنیتی کمربند ټیری اودکمونستانوسره روان جنجال په‌آسانی پای ته‌ورسول شی داپه کابل د سره کمربنددننه ارام حالات دی چی ملحدینوته‌دخطرناکو پروګرامونوفرصت ورکوی کابل ته دیوی منظمی‌جګړی لارکولی شی‌مجاهدین اوکمونستان غبرګ پدی پوه کړی چی ملت ئی خپل کړبری ئی شکل کړ پوښتنه : دجهادسنګرونوته دخپل تګ نه‌موپه‌جبهاتوکی څه‌موږ شریت حس کړ ؟

ځواب : داخل ته تګ اودخپلوورونوسره دنژدی اوسیدل څه موږ شرویاو یانه دایوه دینی اوتاریخی فریضه ده‌که‌څوک غواړی خپل هویت ثابت کړی ځان ددی ملت چیرګنی خپله‌رابطه دملت سره ژوندی وساتی باید دملت په‌څنګ کی ژوندوکړی ځوورځی افغانستان ته دننه‌تګ انسان ته ښئي چی هغه دملت اومجاهدینوپدی روان کاروان کی څومره‌وروسته پاتی دی ،اودهغه‌لیری والی دهغه هویت اودملت سره‌دهغه رابطه ډ سوال موردګرځولی‌ده‌هرافغان چی بیرون ژوندکوی داخل ته‌دهغه‌تګ مخکی لدی چی دجهاداومجاهدینوپه‌رابطه موږ شردی پخپله دهغه په‌نسبت یوتاریخی‌ضرورت دی ددی دپاره‌چی دملت دتاریخ مذهبی افتخاراتوسره خپله‌رابطه وښي یائی‌ټینګه‌کړی دملت پدی بده‌ورځ بایدخپل حضور ثابت‌کړی هلته چی سړی دخپل ملت اومجاهدینواتلواله‌مبارزه دنژدی ووینی دخپل مؤقت اوځنډیذلی تګ نه‌خجالت باسی په‌سترګوداسی افراد وینی چی هغوی دخپل دین اوملت په‌رابطه یوه‌ورځ دمره کاراوزیار باسی چی دسړی عمرسره برابروړی اویاددی نه هم اوچت .

داخل ته تګ ترهرڅه‌دمخه خپله دسړی دژونداومسئولیت په‌رابطه موثردی که سړی غواړی خپل ځان ملت اومجاهدین وپیژنی‌دمشکلاتوئی‌خبر شی‌بایدپه‌داخل کی وی زه دخپل سفرپه‌بیرته راتګ‌کی پوه شوم چی سره ددی چی ددی جهاددعملی‌فتخاراتونه‌محروم یم خوعلی‌الاقل زه دیو عظیم ملت جزیم دیوژوندی تاریخ موږ یید .

هغه څه چی زه دخپل سفرپه‌رابطه ځان یکی موږ شرګنم هغه‌دجبهاتو دتنظیمی‌نیمګړتیاوی پیغام دی چی مسئولینوته‌می دځان سره راوړی چی دتهولوپه‌سرکی دعلماووفکری وګړوداکترانو ،نظامی تربیه‌شوی افراد و تګ اوموجودیت .

پوښتنه دجهادجبهاتوته دخپل وروستی تګ په‌ارتباط له‌خپلوخاطراتو

نه څه وواياست ؟
ځواب : ترټولوښه خاطره مي په لوګرکي دمجاهدينودښه تفاهم او تعاون په باب ده چې انسان هلته نه پوهيده چې ماسره په خوړه ژبه لګيا شخص په بل تنظيم پوري مربوط دی اوبده خاطره چې دلته يادول غواړم دا ده چې دمجاهدينوا ختلافاتوکلي په هيوادوا وکوشي په سرحدي پولوتمديل کړي .
بلکه دجومات دصف ترڅنګ کليوال هم هلته دسري په کورراڅي لارنيسي او دسردوينوعشق اخستی .
پوښتنه : مهاجرينوا ومجاهدينوته څه واياست ؟
ځواب : مجاهدين ورونه بايدپدې پوه شي چې په عملي جهاد کې دهغوی مصروفيت دا يوه لويه آسماني بېرزوينه اوداد تاريخ په وړاندې د براءت يونه ورکيدونکي وثيقه هغوی ده يخ مشکل په صورت بايدخپل في سبيل الله جهاد خراب نکړي دخپلوورو نوسره همدردي وکړي اوکله چې هم دجهاد دمسئولين دتنظيمي مشکلاتوله مخې دهغوی کارا وځای يدلوی اطاعت وکړي ځکه په هرتنظيم کی بې اطاعتی دجهاد دمذهبي کيف اورنګ له منځه وړي هغه څوک چې دهغوی دقوماندی لاندې هغه خپل رعيت وګني د ملت دارامی په خاطرهرخطرته سپرشي .
مهاجرورونه بايدپه کمپونوکي دجهاد دسره رابطه غوڅه نکړي اودکمپ په داخل اودپاکستان په ټوله خاوره کې داسې عمال ونکړي چې جهاد بد نام اومهاجرت رسواکړي هغوی ددی جهاد پيغام ورونکي دي بايدپه خپلوسواعمالوثابته کړي چې دهغوی دښمنان نه خدای ورکوی .
پوښتنه : ديوه اديب اوليکوال په حيث دادب اغيزه پرژوندڅه ډول بولې ؟
ځواب : دادب اغيزه په ژوندکي :
په دنياکې پرهرڅه کی بدلون راوستل ډيره ګرانه ندی لکه په انسانی فکرا وروحيه کی ، داانسان دی چې دبل هرمخلوق په نسبت ئې ژوندپه مسلسل ابتکارولاړدی ولی داپخپله انسان دی چې بيا په ګمان کی دبدلون راوستلوابتکارئې ځنوني اوکله غيرموثر دي؛هغه څه چې په انسانی فکر اوژوندکي ډيره اوچټک بدلون اوتغيرراوستلوترټولوښه اوموثرعامل دی هغه ادب اوادبيات دی دهمدی ځايه خوداسلام دوروستی پيامبرتر ټولولوړه اولويه معجزه دقرآن کريم ستره آسمانی ادبيات او بلاغيات وه .
طبيعي ده چې دمحيطي عوامل وله مخي انسانی احساسات اوشاعرکله کله پخپري شان نظمو اوجالاتوپه رابطه انسانی شعورخپل ژوندی

استقبال او برداشت د لاسه ورکوي ولې د ادب او ادبیات دی چې د ژوندینو تعبیرو او پیلیو مفاهیمو د لاری حقائق او واقعیتونه د انسانی ذهن او شعور د توجه او پاملرنی وړ ګرځوی هرخومره چې انسانی حواس یېخ او انسانی شعور بی خاصیته شی بیا هم د اادب او ادبیات دی چې د مفاهیمو او ارزښتونو په نسبت د هغه حساسیت او غیرت تخنوی .

څنګه چې انسان د بیان او شعور له مخی د نورو جیوانا توسره توپیر لری هم داسی د انسانی ژوند مثبت ابتکارونه په زړه پوری بدلونونه هم د حالاتو او د مهمو قضایاو په نسبت د انسان د ژوند په تعبیر پوری اړه لری .

په انقلاب او ژوندکی د خلکو قناعتونه او د هغوی فکری تبدیلی یو حیاتی او انسانی ضرورت دی ولې هغه څه چې د قناعتونو په اوبدلو او د فکری تبدیلیو په اسانولو کی ډیر او مؤثر رول لری هغه ژوندی ادبیات دی .

د انسان وجدانیات او مشاعر چې یو دائمی تحرک ته ضرورت لری او د سکوت په صورت کی مرګ خوب او غفلت ته سپاری ترهرڅه دمخه د ادب د ژوندیو تعبیرونو په لړکی ژوندی او حساس پاتی کیدای شی ډیر غفلت وهلی وجدانونه او زنګ وهلی مشاعر دی چې د ژوندینو ادبی تعبیرونو ئی سترګی پر ژوندا و حقائقو خلاص کړی او په انسان کی یې ارزښتناکه تبدیلی راوستی ده .

یو یې سی چیرته یی ترخا ورولاندی کړی ، د نورو انجام یې هم دادی

الحاج محمد امین "فروتن"

مسلمانان بلغاریا وجنایات کمونیزم

بلغاریا کشوریست که حزب کمونیست در آن همهٔ مذاهب وملیت ها را بیرحمانه سرکوب مینماید. مسلمانان کتله‌یی قابل ملاحظه در بلغاریا بشمار میروند اما سالهاست که میراث های باستانی وتاریخی مسلمانان این کشور ذریعه کمونیست ها با خاک یکسان شده وامروز نیز برای قطع ریشه های اسلام تلاش فروانی ادامه دارد مگر شگفت انگیز است که علی‌الرغم این همه سرکوبی ها وستم اسلام بحیث ندای جاویدان حق از شهرها و صحرا های بلغاریا سر می کشد واینک جای دارد تا درباره اسلام وبلغاریا مقاله‌ای راکه ازمنابع مختلف عربی بویژه مجلات المجتمع والعالم عربی زبان ترتیب گردیده خدمت خوانندگان عزیز تقدیم گردد.

(اداره)

امروز ادبیاتی که بتواند آواز الله اکبر یک مسلمان بلغاری را به ما برساند درزیر خاک خوابیده است و آن همه آثار تاریخی که معرف هویت مسلمانان بلغاریا بودند درمیان تباری از تاریخ وادب وجود ندارد. احیاناً اگر آوازی از اسلام ومسلمین دراین کشور را می شنویم بررسی ها وپژوهش های تاریخ نویسان وسیاست دانانی است که مزدبگیران دستگاه بخون آغشتهٔ حزب کمونیست بلغاریا بحساب می آیند برعلاوهٔ این ستمکاران حتی درصدد اند تا نامهای اسلامی ملیت ترکان بلغاری را با اسمای مارکسیستی ومادی تعویض سازند، مساجد راکه پایگاه های مستحکم مقاومت ومبارزه مسلمانان بودند به خرابه ها ویا هم موزه ها مبدل نمودند حجاب که با عفت ترین ارزش در زندگی زنان مسلمان بود دربند بی حجابی اسیر گردید واینکه زن در جامعهٔ کمونیستی بلغاریا وسیلهٔ تفنن وغریزه مبدل گشته است. چه ظلمی اضافه ترازین است که مرده ها و

قبرستانهایی از مسلمین را نیز به محاکمه کشاندند و مسلمانان از قبرستانهای مستقل شان محروم گشتند وامروز جدید مسلمانان باید در قبرستان های از کمونست ها و مسیحیون دفن گردند و حتی لوایح عجیبی را ناقذ ساختند که باساس آن مسلمانان حق ندارند اجساد مرده گان خویش را غسل دهند و باید گذاشته شود تا مراجع دولتی به هر نحوی که خواسته اند از مرده گان مسلمین استفاده کنند!! هر روز و هر شب گروهی از پاسبانان محلی بر منازل مسلمین یورش می برند و هر شی ای که در آن نشانه ای از اسلام وجود داشته باشد مصادره میکنند. حتی تمام نوارها را ضبط و ویدیوها را نیز از بین بردند که در آن آوازهای موسیقی شرقی ضبط گردیده بود و هیچ مسلمانی حق ندارد که از راه تیلفون وتلگراف با اقارب شان در ترکیه تماس گیرند و نباید در محضر عام به زبان ترکی مکالمه نمایند. درست این وضع بدتر از جنایاتیست که نازی ها در اروپا عملی می ساختند جنایت وظلمی اسف انگیزتر ازین چه خواهد بود که زن مسلمان را نمی گذارند تا حین ایام حمل نباید از روش های اسلامی استفاده کنند و نه باید در گوش کودک نوبدنیا آمده آذان بخوانند!!؟ تمام طرق و روش های اسلامی مرگ وحیات مسلمانان در این کشور با بی رحمی وستم بخاک وخون کشیده شده است.

برای همه جهانیان بویژه به مسلمانان دنیا اعلام باید کرد که وضعیت مسلمانان بلغاریا بدتر از آن است که گاه گاهی بنگاه های نشر روسیه وبلغاریا برای مغشوش گردانیدن اذهان مسلمانان دنیا به آب وتاب به نشر می سپارند بدون شک وضع مسلمانان بلغاریا یکی از مسایل مهم جهان اسلام بحساب می آید و باید با صراحت اعلام کنیم که دستگاه های خبیث مسیحیت جهانی وصهیونیزم بین المللی در سرکوبی ونابودی مسلمانان بلغاریا همدستان محبوب!! حزب کمونیست بلغاریا بوده اند و درغیر آن سازمان های بین المللی حقوق بشر و سایر مراجع جهانی باید این همه ستم و ظلم را برملا می ساختند. تاریخ شاهد این واقعیت است که اکثریت مناطق جنوب بلغاریا مانند شما قبلی، فلیبیه فلوفدیف ، واسکی زغرای، ورسحوک قدیم ومناطقی که درشمال طیرنوفا واقع اند حق مسلمانان بوده وتمام مردم آن مسلمان بودند درحالیکه حزب کمونیست بلغاریا بر آن چشم پوشی نموده واوراق تاریخ را مسخ میکنند. شاید مورخین متعصبی همچون زلاتارسکی وکوسیف وبروموف که برای تحریف حقایق مصروف اند به فکر این بوده اند که میتوانند اذهان عامه را به نفع حزب ملحدمارکسیستی تغییر دهند اما هرگز ممکن نیست تا با نوشتن چندرساله ومقاله حقایق

مربوط با تاریخ و حیات ملت ها را ازمیان برده چه منطق عجیبی که آقایون تاریخ نویسان کمونیست ارایه میکنند بزعم ایشان چون هیچ اثری از اسلام در مناطق متذکره به نظر نمی خورد لهذا نباید آن را مال مسلمین خواند !!! ببینید اول تمام آثار اسلام و مسلمین را با بی رحمی و ستم محوه میکنند و بعد نیز آنرا بنای قضاوت های تاریخی خود حساب میکنند !! درحالیکه تا سال ۱۸۷۷ م (۴۸۶۰) مساجد جمعه بزرگ (۴۲۴۰) مسجد کوچک (۴۱۱۲) مدرسه اسلامی در بلغارستان موجود بود و در شهر صوفیه که (۵۳) مسجد جمعه در آن وجود داشت پس از حملات کمونیست ها فقط یک مسجد باقیمانده است.

دربلوبدنیف (۵۳) مسجد بزرگ موجود بود که یکی از آن باقیمانده.

درسومیتو (۴۰) مسجد بزرگ موجود بود که دو مسجد از آن باقیمانده.

درروس (۴۰) مسجد بزرگ موجود بود که دو مسجد از آن باقیمانده

درسیرنونا (۳۶) مسجد بزرگ موجود بود که یکی از آن باقیمانده.

درسلستره (۳۰) مسجد بزرگ موجود بود که یکی از آن باقیمانده.

درسونی (۲۷) مسجد بزرگ موجود بود که یکی از آن باقیمانده.

درفیدین (۲۶) مسجد بزرگ موجود بود که یکی از آن باقیمانده.

اما علی الرغم این همه جنایات به قول یکی از مسلمانان بلغاریا که "ما در زیر خرابه های مساجدمان قرآن را چنان دریافته ایم که نور آن هرروز در قلوب و عقول کودکان ما جای میگیرد و کمونیزم نمیتواند جلو این نور را بگیرد"

مسلمانان بلغاریا بسوی یک آینده رهائی بخش اسلامی مینگرند.

بی شرمانه تر این است که حزب کمونیست بلغاریا برای مقابله با جنبش اسلامی نصابی را در مدارس جای داده اند که در آن دین مقدس اسلام به عنوان "آئین جهالت !! " یاد شده و برای کودکان می آموزانند که دین اسلام مردم را به سکوت و انتظار وا می دارد !!

(ادامه دارد)

مجازات

درگاه خدا، قبله‌ی حاجات منست
با او همه دم، وقت مناجات منست
از او همه رحمتست و از من غفلت
خودبی خبری، اصل مجازات منست

الحاج عبدالاحد تارشی

همسنگران پیامبر اسلام
صلی الله علیه وسلم

ازین مشتی ریاست جوی رعناهیچ نکشاید
مسلمانی ز سلمان جوی ودردی ز بودردا

براء بن مالک رضی الله عنه:

وی یکی ازدوبرادری است که درراه خدا زندگی کردندوبا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تعهدی بستند که باگذشت ایام تموکرد و شکوفان شد.

برادراولی همان "انس بن مالک "رضی الله عنه خادم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم است که مادرش "امسلیم "رضی الله عنها وی را درسن ده سالگی نزد رسول الله صلی الله علیه واله وسلم بردوگفت: (ای رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم ،اینک انس غلام توست وخدمت ترا خواهدکرد، برای وی دعاکن)

ورسول الله (ص) بین دوچشم اورابوسیدند.وبرایش دعاکردندکه بطور مسلسل ودایم عمردرازش رابه سوی خیروبرکت سوق می داد.

رسول الله (ص) برای وی چنین دعاکردند.

(اللهم اکثرماله وولده وبارک له وادخله الجنه)... خدایا مال ودارایی وفرزندان اورازیادکن ،وبه زندگی وی برکت بده واورادربهشت داخل نمای.

ودرنتیجهٔ همین دعای فرستادهٔ راستین پروردگاربودکه انس (رض) — نودونه سال زندگی کرد، والله تعالی تعداد زیادی فرزندونواسه بوی عنایت نمود. وازروزی فراوانی برخوردارش ساخت بگونه یی که دارای باغ فراخ وسرسبزی بودکه هرسال دوبارمیوه می داد...!!

وبرادردومی براء بن مالک رضی الله عنه است.

مردی که درزندگی بزرگ وپرتلاشش شعار وی **چنین** بود : (الله وجنت) ..
کسی که اورا درحالت جهادفی سبیل الله می دیدید ،بدون شک بیش ازحد تعجب می کرد ..
چه براء درهنگام قتال علیه مشرکین باشه رش ازجملهٔ کسانی نبود که درجستجوی پیروزی هستند ، باآنکه پیروزی ازاهداف بزرگش بود بلکه وی شهادت را جستجومی کرد .
همهٔ آرزویش این بودکه شهیدشود ، وسرزمین معرکه یی از معـــارک بهمین حق واسلام باخونش رنگین گـــردد .
جهت وی ازهیچ غزوه یی به عقب نماندوازهیچ معرکه یی تخلف نورزید .
روزی برادرانش به عیادتش رفتند ،ولوح فراست لوح خاطرایشانـرا خواندوچنین گفت :
(شایدشما خوف دارید که من دربستروفات پایم ... نه بخدا سوگند،پروردگارم مراازشهادت محروم نمی سازد)وخداگمان براء رابه یقین بدل نمود و( ) اورابه دبستربلکه درمیدان معرکه یی ازپرشکوه ترین معارک اسلام ،درحالیکه لباس رنگین شهادت پوشیده بود ، درنزدش فراخواند ...!!
بدون شک قهرمانی براء درروزیمامه شایستهٔ اوبود ... شایسته قهر-مانی که امیرالمومنین عمر (رض) بوی توصیه مه کردکه هرگزقوماندانی لشکراسلام رابه دوش نگیرد ، زیرادلیری اش وسرعت اقدامش ،وجستجویش از شهادت ،همهٔ اینها درصورتیکه اوقوماندان باشد ،باعث خطرحدی برای لشکرمی شود ... خطری که شبیه هلاکت است ..!!
براء (رض) درروزیمامه که قوماندانی سپاهیان اسلام راخالد (رض) بـه دوش داشت ، استاده شده ودرحالیکه آماده قتال گشته بود ،ازبی صبری لب بدندان می گزیدولحظات قبل ازصدورفرمان قوماندان برای حملـه راماننندسالهای درازی می دانست که باکندی می گذرند ...
وچشمان تیزبینش چون شاهین تیزپروازبا سرعت ونفوذ همهٔ سرزمیـــن معرکه رانگاه می کرد، توگویی این چشمان درجستجوی بهترین محـــل برای شهادت قهرمان بود ...!!
آری ! جزاین آرزو ،آرزوی دیگری ، دل وی رابدنبال خودنمی کشید ...
آرزوی اینکه شمشیربران ونابودکننده اش سرهای بیشماری ازمشرکـــان این دعوتگران ظلمت وباطل رابه خاک افگند ...
وآنگاه درانجام معرکه ضربهٔ شمشیرمشرکی ،جسدمبارکش رابه خون آلاید و روح پاکش به سوی ملاء اعلی ومحفل شهداء وعیدگاه رستگاران پروازکند

... !!

خالد (رض) با کلمات بانگ الله اکبر آغاز معرکه را اعلان کرد و به دنبال صفوف مرصوص لشکر توحید حرکت نمود و با ایشان عاشق شهادت براء بن مالک نیز براه افتاد...

او با شمشیرش پیروان مسیلمهٔ کذاب را بخاک می افگند و ایشان چون برگهای خزان زده در ساحهٔ درخشش آن سرنگون می شدند...

ارتش مسیلمه ارتش ناچیز و یا کم نمود، بلکه خطرناکترین همهٔ ارتشهای ردت به شمار می رفت...

و از نگاه تعدادش و ساز و برگ جنگی اش و جنگجویی افرادش خطری بالاتر از هر خطر به حساب می آمد.

این مرتدان در آغاز در مقابل هجوم مسلمانان مقاومت و سرسختی بیحد نشان دادند تا جائیکه قریب بود ابتکار جنگ را در دست گیرند و دفاع شان به تعرض تبدیل شود..

اینجا بود که درصفوف مسلمانان اندک اضطرابی پدید آمد. وزعما و خطبای لشکر اسلام را بر آن داشت که از پشت اسپها شان به وعظ و نصیحت و تقویه روحیه جنود حق بپردازند و وعده های الهی را بیاد آورشوند.

حضرت براء (رض) دارای صدای بلند و رسا بود.

بناء خالد (رض) خطاب سوی گفت: ای براء سخن بگو!

و براء (رض) فریاد برآورد و کلماتی را بر زبان راند که در بلاغت و اختصار و دلالتش بر مطلب و نیرومندی به درجهٔ نهایی رسیده بود.

و آن کلمات چنین است:

(ای مردم مدینه!

"امروز مدینه یی برای شما نیست..

"فقط الله است و بهشت..")

این سخنان چگونگی روحیهٔ گوینده اش را به نمایش می گذارد و خصلتهای او را نشان دهی می کند.

آری!

فقط الله و بهشت ... !!

و نیش از این چیز دیگری در این معرکه جای ندارند و نمی سزد در مورد آن فکر کرد.

حتی نمی سزد در بارهٔ مدینهٔ منوره پایتخت اسلام و شهری که در آن خانه ها و زنان و اولاد خویش را گذاشته آمده اند فکر کنند، زیرا اگر ایشان در

این معرکه شکست بخورند ، آنگاه مدینه ی وجودنخواهدداشت ...
وکلمات براء چنان درجان ودل سپاهیان اسلام راه یافت که نمیتوان آنرا توصیف کردوبه چیزی تشبیهش نمود زیرا هرگونه تشبیه بمعنی ظلم به حقیقت یا تیزآن است ...
پس باید بهمین اکتفا کنیم که : کلمات براء درجان ودل سپاهیان ره یافت وبس .
ولحظاتی بعدازین سخنان گهربار حضرت براء جنگ به شکل نخستین خود بازگشت .
درست مانند مرحله نخستین ، مسلمانان پیشرفت می کردند وفتح و نصرت نصیب شان می گردید .

ومشرکان درگودال شکست فضیحت بار سقوط می کردند .
وبراء (رض) با برادرانش تحت بیرق پیامبرعظیم اسلام حضرت محمد (ص) بسوی میعاد بزرگ آن (بیرق) پیش می رفتند...
مشرکان به عقب گریختندوبه باغ بزرگی پناه بردند .
ومعرکه ازگرمی افتاد ،وچنان می نمودکه گویا ممکن است با این حیله یی که پیروان وارتش مسیلمه به آن پناه برده اند ، سرنوشت جنگ دگرگون خواهدشد .
واینجا بودکه براء برتپه بلندی برآمدوفریادکشید :
(ای گروه مسلمانان !

مرا بر دارید ودرباغ بیاندازید)
آیا نگفتیم که وی درجستجوی شهادت است نه پیروزی ... !!

اودرآئینه این پلان خودبهترین پایان برای زندگی اش ونیکوترین تصویربرای مرگش را می دید ... !!

زیرا وی هنگامیکه درباغ انداخته می شود ، دروازه آنرا بروی مسلمانان می گشاید ولی درعین حال شمشیرهای مشرکان جسدش را پاره پاره می نمایدوبازدرعین وقت دروازه های جنت با همه زیبایی هایش بروی شهیدجدیدوبزرگی کشوده می شود ...!!

براء منتظرنماندکه مسلمانان اورابردارندودرباغ بیاندازندبلکه خودبالای دیوارباغ برآمدوخویشتن را در داخل آن افگندودروازه را گشود ولشکراسلام داخل شدند .

لاکن آرزوی براء برآورده نشد ،چه نه شمشیرمشرکان وی راازبین برد

ونه اومرگی راکه درانتظارش بودبه‌آغوش کشید...
وچه راست گفته بودابوبکر رضی الله عنه که :
(برمرگ حریص باش که برایت زندگی بخشیده می شود)...!!

درست است که آنروزجسم قهرمان هشتاد و چندزخم ازشمشیرهای مشرکین برداشته بود، واین جراحت ها تاحدی عمیق بودکه خودحضرت خالد (رض) یکماه تمام بعدازجنگ مداوا وپرستاری ...رانگرانی می کرد.
ولی همهٔ این چیزها پائین تر ازآرزووتمنای اوبودند...
باآنهم براء مایوس نگردید، زیرا آینده‌ ...های دیگری واقع خواهدشد.
وازطرفی رسول الله صلی الله علیه وسلم برایش خبرداده بودندکه او (براء) مستجاب الدعوه است.
ووی همیشه ازپروردگارخواسته است که سعادت رانصیبش کند، پس حتماً دعایش قبول خواهدشدوشاهدشهادت رادرآغوش خواهدکشید، بناءً لازم نیست عجله نمایدزیرا هرچیزوقتی دارد.

(ادامه دارد)

تپی یی کرم‌خوبدل اخستل می آیمانی دندی ده

دکړکیچ اصل عامل

په افغانستان باندی روسی وسلوال یرغل دنړیوالی سولې امن او دوړوکوهیوادوپه تیره بیا دآسیائی هیوادودخپلواکی لپاره ... تر تهدیدا وخطرناک گواښ دی چه شیبه په شیبه په سیمه کی دقوا وتعـ...ادل دوستانه اړیکی متقابل اعتماد او دخلکو لسوله ... زړوندله منځه ... ړی. داد روسی یرغل اوکورورانونکی تجاوزسوغات دی ... ددی سره بل شــوی اور لمبوا وتا وته نژدی هیوادونه مجبورشوی ترڅو د ... لو پدتن لوڅوا وپه نس وږوخلکولپاره دې وډی په ځای روسی اوامر ... باروت واخلی، ځکه په افغانستان کی دیوه آزادخپلواک اومسلمان ... دآزادی ملیحاکمیت اواستقلال ترپښولاندی کولوا ودهغوی په عزت حریت، عقیدی اوکوربانـدی داسی بی شرمه اوبربندیرغل سمدلاسه دتولوپرنوحتی دبیرلریلری هیواد و سره دآزادی، عزت اووطن دساتلوحیاتی سوال اواندیښنه راپورته کړه، طبیعی ده چه کدخدای مه کړی روسی ښامارپه اسلامی افغانستان کی خپلـه کلچه ټینگه کړی نړیواله سوله اودهغه په سرکی دسیمی دنژدیهیوادو آزادی اودخاوری تمامیت دروس لداستعماری عزایموڅخه خوندی نشــی پاته کیدای کله چه دکریملن دحکمدارانودهوس لیونی ښپی دومره یاغی کیږی چه دټولونړیوالواصولوا ومقرراتوپه خلاف دیوه وړوکی، آزاد، خپلواک اومسلمان ولس ملی حاکمیت دخاوری تمامیت اوآزادی تـــ... دپښولاندی کوی، دروس پولوته نژدی هیوادونه ضروربایددخطراحساس وکړی اوحق لری چه دخپل جغرافیائی اوتاریخی موجودیت دبقالپاره هــــری ممکنی وسیلی ته لاس اوږدکړی. نوپداسی حساسوشرایطوکیچیدولسونوژوند خپلواکی اوکورله ورکیدوسره مخامخ کیږی اودداسیورکیدااوبـــرا لا یرغل عملی نمونه هم په سترگووینی، هرڅوک مجبوریږی چه په وړی نس ډبری وتړی اوپه ستومانه ساه دخپل عزت اوحریت دساتلولپاره دساروتودرنه پنډه په شاکړی، ځکه له یرغل اوجگړی سره بیلدجگړی بله څه چاره شته.

ولی دکعبی په امن ناک آسمان باندی دجنگونوپیغام وړونکی امریکائی آواکس گرزی؟ ولی ایران له هغی ټولی دښمنی سره چه له امریکا سره ئی لری بیاهم مجبوریږی امریکائی وسلی واخلی؟

دایران په انقلابي ملت باندې چا داجنګ تحمیل کړی دی ؟
ولې د ۱۹۷۹ میلادي کال له ویرجن دسامبر راپدې خوا دخلیج عربي هیوادونه
چه نورو ته دخوړو خرما او پسته و نفتو کانټینرونه لېږي په خپلو هیوادو —
کې دوږو نکوو سلوا او سوزونکو باروتو ګودامونه جوړوي ؟
ولې هغه هند چه په ۴۵ درجې سخته ګرمۍ کې دسړکونو او جادو په منځ کې —
سل ګونو زره بې پرتو خلکو ته سیوری نشي جوړولای احمقانه دې ته مشغول کېږي
چه ترنیمائي زیاته بودجه په روسي جنګي تکنالوژۍ فرانسوي الوتکو
ایټالوي، سویډني او الماني وسلو ولګوي، ولې هند په میګ ۲۹ دوله او —
میګ ۳۱ دوله روسي جنګي الوتکو چه تر اوسه پوازې د روس په قوا وکې —
استعمال شوي مسلح کېږي ؟ روسان ولې او دخه لپاره هند دې ته هڅوي چه
۱۴ ملیارده دالره روسي وسله واخلي . او بالاخره ولې پاکستان مجبور
شوي چه حتی امریکائي اواکس طیاري په کرایه زا ولي او په خپل آسمان
ئي وګرزوي ؟ دسکنډونیویا هیوادونه چه له روس سره ګډې پولې لري
او تل ئي داسیاست تعقیب کړی چه دهغوی سیمه باید وسلو خالي وي ، اوس
دجادو سلو هډې جوړې نشي نن ولې دې ته مجبوریږي چه دماتولو قوا وسره
په خپلو هیوادو کې دهغو جوړولو موافقه وکړي . داځکه په افغانستان باندې
دروس یرغل په هغوی کې دروس په نسبت شک او تردید را پیدا کړی . اوس —
پدې هیوادو کې دبېطرفه دې وسلې کولو سیاست سخت کمزوری شوی او ځانته
دکلکو پوځي هډو دشتوالي احساس کوي ، ترڅو له روسي خطر څخه مخنیوی وکړي
روسي خطر هغوی ته هغه وخت لا په ثبوت ورسید چه کله دناټو هوائي قوا او
په خپل هوائي قلمرو کې ۵۵۰ دوله روسي جاسوسي الوتکې ولیدله او پدې
لنډه موده کې یو ځل بیا دناټو ترانسپورتي الوتکه روسي الوتکو تر
خپلې سیني لاندې کړه .

د ۱۹۸۷ کال دمې په میاشت کې دناټو کمونیستانو په اوسلو کې د روسانو د یرغل په
خلاف خپله زوره کرکه څرګنده کړه ، ولې حتی د روسانو هم فکره کمونستان
دې ته مجبور بوي چه په اصطلاح دکمونیزم له زانګو څخه دخطر احساس وکړي؟
ددې ټولو ځواب پدې ، ترلمر روښانه او څرګند دی . او هغه دا چه روسي یرغل
ولسونه او هیوادونه دې ته مجبور کړي چه دخپلې بقا لپاره هري ممکنې
وسیلې ته لاس اوږد کړي . دا روسي یرغل دی چه سیمه ئي د باروتو او وسلو
په کندو بدله کړې ده ، که نه د آسیا په وروسته پاته او غریبو هیوادو کې به کله
هم دوسلو اخیستلو ګراف دومره نه وه جګ شوی . په افغانستان باندې له
روسي یرغل وروسته آسیاتر بل هر وخت په زیاته کچه سیمه بدله شوی

اوترڅو چه دآسيا په زړه کې داتوره شپه نه وي ختمه شوې آسيا به کله هم دامن ژړا ونه ګوري .داتشنج کړکېچ اوددې دښمنې فضا نښتر الې به ترهغه پدې سيمه کې مسلط وي ترڅو چه دهندوکش به لوړو څوکو دمنا هدا فغان په لاس داسلام جنډه ددې مسلمان ولس دخپلواکۍ دمبول په حيث نښبه وي رسيدلې .

کله چه روسي جنګي اواکتشافي جاسوسي الوتکې دايران په پولو کې ګرزي ، اوکله چه دروس ديرغل لمبې په اسلام قلعه کې ايران ته بايېړي اوهغه وخت چه دوه مليونه افغاني مهاجرين دروس يرغل د عيني شاهد په توګه دجنګ وهلي ايران په اوږدو روندوالې کوي اوبالاخره په هغه صورت کې چه دافغاني ګوندي اويتيم اوښکې دمسلمانوايرانيانو دکورپه دروازه کې توئيږي آيا ايران دې ته نه مجبوريږي چه علاوه پر تحميلي جنګ دنور څه په فکر کې هم ولوېږي ؟آيا ايران دې ته نه مجبوريږي چه دخپلې آزادې نه ددفاع په لارکې وسلې واردې کړي ؟ اوکله چه "دزپول" ،خرم شهراوآبادان په روسي راکټونو ړنګيږي آيا ايران حق نلري اودې ته اړندي چه له دوا ړخيزه روسي تهديد سره دمقابلې په خاطرخليج دجنګ اوتجاوزدبنديدو په لارکې دسکروتوپه نغري بدل کړي.

پوازې د١٩٨٦ ميلادي کال په جريان کې دمزدورو اوروسي پيلوټانو په سپرلې روسي جنګي الوتکو ٧٥٠ ځله دپاکستان په هوائي قلمروتيرې کړي اودحارې کال ١٩٨٧ په لسو ودربو مياشتو کې په دل ګونو ځله بيا دپاکستان په هوائي قلمروتيرې شوي . چه داخل دپاکستان دکليوا وبازارونو په وحشيانه بمبارې سره تر٣٥٠ تنه زيات بې دفاع پاکستاني اوسيدونکي اوبې سرپناه مهاجرين په شهادت رسيدلي دي دهغه رسمي رپوټ له مخې چه د ١٩٨ کال دسپتمبردمياشتې په ١٣ نيټه دپاکستان دسرحدا توو زيرسيد قاسم شاه دپاکستان پارلمان ته وراندې کر .له ١٩٧٩ راپديخوا د روسي قواودډ وهوائي دځمکينو تيريو په ترڅ کې چه دپاکستان په هوائي قلمروا وخاوره شوي تراوسه پورې ٨٥٦ تنه بې دفاع خلک به شهادت ته رسيدلي چه دهغوله دلې ٤٢٢ تنه پاکستاني او٤٣٤ تنه مظلوم مهاجرين دي. په همدې موده کې ١٠٢٢ تنه پاکستاني اوسيدونکي او٦٤٦ تنه مهاجرين ټپيان شوي دي. دروس قواودمسلسلو بمباريو په ترڅ کې تراوسه پورې پدپاکستان کې ٧٧٨ر٩٤٥ر٥٦ کلدارې مالي زيان عامه خلکوته او ٦٤٩ر٤٢١ر١٥ کلدارې دولتي مالونوته زيان رسيدلي .لدې سربيره دپاکستان به بيلوبيلوښارونو کې دکې جي بي دجاسوسي ادارې دمزدورو جاسوسانو په رخمانه چاودېدنې په خپل وار دسرې امراطورۍ دمسلسلو

ځا یا توتر تېلوښه څرگندوی دي
دومره بې کچه تیرې دحکومت له اعلام پرته تر او مه دنیړي په تاریخ کې
بې سارې دي. داسې ورځ نشته چه دپاکستان په یوه گوټ کې دي د روسي
ساره تو اورنه وي لگیدلې. دپاکستان ټول جرم او گناه د روسي برښندونو او
بې شرمانه تیریو په مقابل کې دا ده چه دري میلیونه بې کوره او بې سر
پناه پرها رځلو افغان مهاجرینو ته ئې داسلامي ورورولي او انساني حقوقو
داحترام او دبشري وجدان دغوښتني په اساس پناه ورکړي. آیا دپاکستان
دا اصولي موقف چه دنړۍ ۱۲۳ هیوادونه او ټول ټولنیزاو سیاسي سازمانونه
ئې په کلکه تائیدوي او دبشري ضمیرلوړې غوښتنه هم ده، دروسانو په
نزد داسې لوی جرم دی چه بایددهغه په بدل کې دافغانستان په څیر
پاکستان هم وسوزوي؟ پس پداسې شرایطو کې آیا پاکستان حق نلري او
مجبور نه دی چه له خپلو پولو خاکو او خاورې څخه ددفاع په خاطر ځان مسلح
کړي او دخپل وطن او خلکو دعزت او حریت دساتنې لپاره تیاري ونیسي؟
پداسې حال کې چه په زرگونو زرگونو روسي پوځ دتورخم او بولدک په
څنځیرو لاړوي او دتوپونو میلې ئې دپاکستان په لور دزې کوي، او پداسې
حال کې چه وروستي ماډل روسي جنگي الوتکې دپاکستان په خاوره —
تیري کوي، دپاکستان دخلکو آزادي دخاورې تمامیت او ملي حاکمیت
ترگوابن لاندي نیسي، دپاکستان کلي او کورونه ورانوي او خلک ئې وژني
، پاکستان حق لري او مجبوردی چه امریکائي او اکس په کرایه راولي
او په امریکائي ایف ۱۶ جنگي الوتکو خپل پوځ سمبال کړي. دي ته که
روسان دامریکا لاس وهنه وائي او که بل هرڅه نوم او عنوان ورکوي او که
ئې دسیمې دنورو ملکونو ویا ځان لپاره خطربولي، دا دي پاکستان دآزادي
او خپلواکۍ او دپاکستان دخلکو ضرورت او مجبوریت دی، او ددي عامل
پاکستان ندی. دا هرڅه دروس له لاسه کیږي او روس پاکستان دي ته
اړباسي چه امریکائي او اکس پدي سیمه کې وگرزوي.
روس چه دیوه مظلوم او تش لاسي افغان ولس خپلواکي او استقلال دخپلو
جنوبي پولو لپاره دومره لوی خطربللو چه ۲۳۰ زره پوځ ئې له وروستي
ماډل جنگي تکنالوژي سره په افغانستان را مرش کړ، او دا ئې له خپل،
استعماري قلمرو څخه ددفاع حق گڼلو، آیا پاکستان چه عملاً ئې په سرحد و
کې دیوه نړۍ خوار استعماري قوت جنگلي پوځونه ځای په ځای شوي دي او
هره لحظه دپاکستان آزادي او دخاورې تمامیت تهدیدوي، دا حق نلري
چه حداقل خپل وړوکي پوځي قوت تر یو خوا ریاست سمبال کړي؟
روس هغه او دکابل روسي مزدوران په یوه وخت کې اعلامه ی چه دپاکستان

وسلوال کبدل اوهغه ته دامریکاښی آواکسورا تلل دسیمی لپاره خطر دی اوپاکستان دامریکا په ژاندارم بدل شوی.اول خودا دپاکستان خپلحق دیچی دفاع لپاره چدلدا فغانستان وروسته په لومړی درجه ترروسی فشار لاندی دی ،لهمرچاهرډول وسله ترلاسه کړی ، خوکه فرضاً" داله روسانوا وغندوا نو سره ومنوچه پاکستان دامریکا په ژاندارم بدل شوی اودسیمی لپاره خطردی، آیاددی خطراصلی علت اوعامل خپله روسان ندی ؟آیا روسان پاکستان دی ته نه مجبوروی چه په دومره بی وسی سره دلوړقیمت جنگی الوتکی اوجنگی تکنالوژی واخلی ؟ داروسان دی چه پاکستان ئی مجبورکړی ترڅودخپلی آزادی دساتنی لپاره داسی ناغوښتی درونه بارپورته کړی .هیڅ پاکستانی اوپه سیمه کی لهروسی مزدورانوپرته هیڅوک نه غواړی چه امریکادی دلته لاس ولری اودلته دی ځای پیداکړی ولی روسان دی چه امریکائیانوته داچانس په لاس ورکوی، روسی یرغل دی چه امریکائی یه عنوان کولوسره پدی سیمه کی دځان لپاره ځای پیدا کوی .

روسان غواړی دهندپه لمسون اوزیات وسلوال کولوسره پاکستان له هغی خواهم ترفشارلاندی ونیسی . د١٩٨٦ کال به سرمبرکی دهلی ته د گورباچوف له سفروروسته دپاکستان په پولوکی دهندی پوځونوله ناندر یوډکی مانوری نه دهنددخلکوغوښتنه وه ،نه دهند دسالمیت په خاطروی اونه هم دهندی جنرالانودمغزطرح اوپلان وو،بلکه داروسی باداړتوب مانده وه چه احمق مزدورورته بی سنجشه ونڅید.هندپه سیمه کی یوازی هیوادی چه ځوانومی بمونه اوترڅدی یوتن راډیواکتیف موادپه اختیار کی لری . هندله چین نه وروسته لومړی درجه پوځی قوت دی. هندترڅلوینت زیاتی دوسلوجوړولوکارخانی لری .یوازی له ١٩٨٠ څخه تر١٩٨٦ پوری هند ٥٠٠ نوی ماډل جنگی ز غروال ټانگونه ترلاسه کړی دی.هندسره په هغووسلوچه له امریکا، جرمنی، فرانسی ،ایتالیا ،سویدن اوغربی المان څخه ئی ترلاسه کړی، یوازی له روس څخه ۱۴ملیارده ډالره وسله اخیستی دد ، چه په هغوکی هغه میگ ٢٢ ډوله جنگی الوتکی اومیگ ٣١ ـ دوله الوتکی هم شاملی دی چه تراوسه ئی دڼا رسادبکث هیوادونه هم نلری .

دهندپوځی قوت دومره لوړدی چه هیڅکله دپاکستان پوځ هغه ته دخطر سبب نشی گرزیدای .اوداچه روسان هنددپاکستان دوسلوال کیدوپه بهانه دسیمی لپاره دسکروتوپه انبارېدلوی په هندباندی دزړه سوی

ژباړن: محمدنعیم "نائب"

دد ین احیاء او تجدید

داسلام او جاهلیت ترمنځ فکری او تاریخی جګړه :

په نړی کی چی کله دانسان دژوندانه لپاره کوم نظام جوړیږی هرو مرو یی د ماوراء طبیعت (الهیاتو) نه پیل کیږی ، دژوندانه لپاره هیڅ پروګرام ترهغی نشی جوړیدای څوددی کائناتو په هکله چی دانسان مینه او استوګن ځای دی څه تصور موجود نوی داپوښتنه چی په کائناتو کی بایدانسان څه دندی سرته ورسوی په اصل کی ددی پوښتنو سره ژوری اړیکی لری چی انسان څه شی (څه شانته) موجوددی ؟ په کائناتو کی یی څه حیثیت دی ؟ دکائناتو نظام څه ډول دی ؟ چی دانسان دژوند ډول ورسره ورته شی ددی پوښتنو په ځواب کی چی کوم ځواب وشی دهغه نه یوه ځانګړی اخلاقی نظریه منځ ته راځی، ددی نظریی په اساس د انسان دژوندګتهی او یودبل نه مختلفی ځانګی او شعبی تشکیلیږی او ددی قالب دننه دځانګړی سیرت او کردار او دټولنیزو اړیکو قوانین ځانته مفصل صورتونه اختیاروی او په نتیجه کی په همدغو بنیادونو د تمدن تعمیر آبادیږی .

ترنن پوری چی په نړی کی دانسان دژوندلپاره څومره مذهبونه او مسلکونه رامنځ ته شوی دټولو لپاره داول نه یوه بیادی او اساسی ، اخلاقی نظریه ترتیب شوی چی چی دا صولونه نیولی تروړوو جزئیاتو چی یو مسلک او مذهب دبل مسلک او مذهب نه بیلوی دهمدی فلسفی،اخلاقی نظر نه سرچینه اخلی څکه چی دژوندانه د هردستورمزاج دجزئیاتو موافق ترتیب شوی وی .

څلور نظرسی :

ددی نه پرته چی جزئیاتو ته نظروکړای شی په اصولی توګه دنظر کولونه وروسته څرګندیږی چی دانسان او کائناتو په هکله څلورنظریی موجودی او تائمیږی ، په نړی کی چی څومره دژوندقوانین موندلی شی ټولوددی څلورونظریونه یوه غوره کړ ی ده ، هغه څلورنظریی په لاندی ډول دی .

سوچه جاهلیت !

دبورته ځلوروںظریونه یوه نظریه په سوچه جاهلیت تعبیروو چې خلاصه یې بدې ډول ده :

دکائنات توټول نظام په اتفاقي ډول موجود شوی ،ظهورسې کړی، لـه شایې دهیڅ حاکم حکمت کارنکوی ، دڅه خاص مصلحت او مقصدیه بنا منځته ندی راغلی ، همې خوشي پیدا شوی، همې چلیږی، او حربان لري او همې بې نتیجې به ختمیږی ،خدای نلري اوکه لري بې. دانسان له ژوندسره هیڅ ډول تعلق او ارتباط نلري .

انسان یوقسم څناوردی، امکان لري دنوروشیونو په توګه په اتفاقي او نـا څابې ډول پیدا شوی وی ،ددینه اصلاً بحث ندی چه کارچې انسان چا پیدا کړی ؟ او دڅـه لپاره یې پیدا کړی ؟ یوازې دمره پوهیږو چې دغمکې به سرپیدا کیږی،څه غوښتنې لري چې دپوره کولو لپاره یې هیڅې کړی ،څه حواس (قواوی) لري چې دهغوپه ذریعه خپلې غوښتنې اکمالوي ،دځان شاوخوا دځمکې په غوږبدلی لمن چې څه څه خپاره وینې خپل حواس او قواوی دهغوپه ارتباط په کاراچوي گټه ورنه اخلي او استفاده ورنه کوی او خپلې خوښتنې ورنـه پوره کوی لدې کبله ویلای شوچې دانسان دژوندهدف او مقصدلدینه سوا بل هیڅ نشي کیدای چې دخپل حیواني طبیعت غوښتنې پوره کړی اودهغـه دانسانی استعدادونومصرف یوازې او یوازې دخپلوغوښتنودپوره کولوپه لرخ کې وی .

دانسان نه لوړدعلم او هدایت داسې هیڅ منبع او سرچینه وجودنلـری چې دهغې نه بې دځان لپاره کوم قانون پیدا کړی وی لدې کبله هغـه (انسان)نه دخپل محیط داحوالو ، آثاروا وتاریخې تجربونه دځـان لپارد په خپل لاس یوقانون لاس ته راوړل پکاردی .

په ظاهرکې داسې حکومت په نظرنه راځې چې دهغه په وړاندې انسان محکوم شي اودی غاړه ورته کیږدی لدې کبله انسان یوغیرذمه دارا وبې مسئولیته موجوددی ،که څه مسئولیت ولری هغه یې دځان په وړانـدې مسئولیت دی اودهغه توان او قدرت په وړاندې مسئولیت دی چې انسانانو په خپل منځ کې دخپل منځې نظم لپاره تشکیل کړی وی او په ځانګړي توګه یې پدا فرادوعملی کوی .

په کروړوکدڅه نتائج مرتبړی هغه په دنیوی ژوندبوري ترلي او ـ محدود دي ، په دې ژوندبرسیره بل ژوندوجودنلری ځکه بایدوا یوچې دصحې او غلط ،گټه من اوضررمن ،دکولوا ونه کولووړاونوری فیصلې یوازې دهغونتائجوپه اساس کیداشي چې په دنیاکی یې سړی په سترګووینی.

انسان چې دسوچه جاهلیت په حال اوحدودوکې وی اوپه خپلومحسوساتو

برسیره کوم. حقیقت ته نشی رسیدای او یا د نفس دغلامی له کبله د ماوراء الطبیعت حقایقو ته زسیدل نه غواړی بیا څرګندده چی په ذهن او دماغ یی همدغه (دسوچه جاهلیت) نظریه حاوی او حاکمه ده، دنیا برستو (مادی) خلکو په هر وخت کی دغه نظریه غوره کړی، دکمی استثنا سره وبلای شو چی پادشاهانو، امیرانو، درباریانو، دحکومت خاوندانو، خوشحاله خلکو، او په خوشحالی پسی سرګردانه هاندوهونکو په عمومی ډول دی نظریی ته ترجیح ورکړی.

په تاریخ کی چی دکوموقوموتمدن دترقی سندری غږیږی دهغوټولو په ریښو کی همدا دسوچه جاهلیت نظریه کارکوی، داوسنی موجرد غربی تمدن په ریښوکی دا نظریه کارکوی که څه هم دغرب اوسیدونکی په عمومی ډول دخدای او آخرت نه انکار نلری او نه په علمی توګه دماده پرستی داخلاقو قائل دی خو کومه روح چی ددوی په تهذیب او تمدن کی کارکوی هغه له خدای او آخرت نه دانکار او دماده پرستی داخلاقو روح ده، دا پدی ډول ددوی په ژوندکی څرګندیږی چی کوم خلک چی په علمی توګه دخدای او آخرت قائل دی او په اخلاقی اړخ کی غیرماده پرستانه نظر اختیاروی هغه هم په غیرشعوری توګه په خپل ژوندکی دهری او ماده پرست دی ځکه چی دهغوعلمی نظرا وعملی ژوندهیڅ ډول تناسب سره نلری.

دهغو تاریخی خلکو چی خدای یی له ذهن نه ایستلی او مترفین ووهمداسی کیفیت و، د مشق، بغداد، ډهلی او غرناطی مترفیس داسلامیت له کبله نوومنکرشوی بلکی دهغو دژوندیروګرام داسی وچی ګواکی نه خدای (ج) شته او نه آخرت، نه چاته ځواب ورکونکی دی او نه دچا نه هدایت اخلی، فکریی کاوه هر څه چی دی زموږ غوښتنی دی. دغوښتنو دلاسته راوړلو لپاره هر راز زرائع او لاری غوره کولی کامله آزادی لرو، په دنیاکی چی موقع په لاس راځی ترټولو ښه دمصرف ځای یی دادی چی: بابر به عیش کوش که عالم دوباره نیست، لکه څرنګه چی مخکی ذکر شو ددی نظریی فطرت داده چی په بنیادی دماده پرستی داخلاقو نظام جوړیږی که په کتابونوکی لیکل شوی وی او که یوازی په ذهنونوکی مرتب شوی وی، دهغه نه علم وفن، افکار وآداب خپروشی اولدی لاری ټول تعلیمی تربیوی نظامکی دالحاد ومادیت روح ورننوځی وروسته دهرچا ځانګړی اخلاق په همدی قالب کی اچولی شی، له انسان سره دانسان دکړوړو او ټول صورتونه، په همدی نقشه بناکیږی، دقوانینونشوونما او ترقی پدی توګه کیږی اولداسی اخلاق لرونکونه ټولنه جوړیږی.

په داسی ټولنه کی هغه خلک علما ولوړوالی ته رسیږی چی دټولو

په نسبت زیات مکار ،بی دین ، دروغجن ، سخت زړی ، غولونکی اوخبیث النفس وی ، دټولی ټولنی دسیادت اوقیادت اودهیواد دقدرت واګی ددوی په لاس کی وی ،چی دبی بهاره اوبې‌پښان دهیواد دمحاسی نه ویره نلری اودهری [illegible] ته [illegible] خلکو باندی ناخاپه حمله کوی [illegible] تهول کړه وړه دمیکاولی Machiaylli دسیاست په اصولومبتنی وی ، دغه په وړاندی زورددحق اوکمزوری دبا طل نوم وی ، چیرته چی مادی پولی اوبندیزونه نوی هلته یی هیڅ‌شی دظلم نه نشی ګرزولی .

داظلم ددولت په چوکاټ کی داسی شکل اختیاروی چی د توان لرونکی طبقی لخوا تیټه اوکمزوری طبقه ځپل کیږی اوخوړل کیږی اودخپل هیواد نه دباندی دقوم پرستی ، امپریالیزم ، ملک نیولوقوم وژلوتیری او تجاوزپه صورت کی څرګندیږی .

(نــوربـــیا)

میلاد مسعود ...

عظیمی بعهده‌اش سپرده‌شد ؛ ماموزشدتادستورات خالق بی همتا رابرای مردم بازگوکنند .

نه‌تنها رهبروپیشوای عصرخودشد ،بلکه آخرین پیامبرنسل بشرگشت .

محبوب دلها شد ، درقلب‌ها جاگرفت ، درصدرمجلس نشست ،سردارهمه کائنات شد وحتی قدوم مبارکش به صدرالمنتهی رسید .

ملائک آسمان به نقش‌نعلین‌اش افتخارکردندوبروجودپرنورش درودگفتند .

د کړکیچ اصل عامل ...

احساسندی بلکه دافغانستان په‌مظلومه‌قضیه‌کی ذمظلومو افغانانوپه کوربه‌پاکستان باندی دتهدیدزیاتوالی ډی دی ته‌هڅوي اودادهندبی بصیرته اوکودن حکومت دی چه خیل خلک اوسیده دروس بد مرغه غوښتنوپه لارکی اوپه وروستی هدف‌کی خپله ، هند باندی دروسی تانګونودغوبل لباره دبارودترپه اورسوزوی ..

نوربـــا

جهاد و هدایت الهی

خداوند می فرماید : والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وان الله لمع المحسنین .
آیت کریمه فوق شعاری است از شعارهای مجاهدین که آنرا بزبان تکرار کرده ودرلوحه ها نگاشته ودردیوارها نصب میکنند ،لذا مناسب است که آیت کریمه مذکورشرح وتفسیرگردد تا مجاهدین ارجمندوسائرمسلمانان از معانی واعجاز این آیت باخبرگردیده ومفهوم ومحتوای آنرا درسنگرهای سرنوشت آفرین جهاد تطبیق نمایند .
خداوندمی فرماید : کسانیکه درراه ما وبرای ما جهاد میکنند طورحتمی برای آنها راهای خودرا نشان میدهیم وهرآئینه خداوندبانیکوکاران است .
بعدازین ترجمهٔ لفظی به تفسیرآیت شریفه می پردازیم :
والذین جاهدوا فینا ـ یعنی کسانیکه خاص ازبرای ما ودرراه ما جهاد میکنند ،اگربه ابتدای آیت کریمه متوجه شوید درآن لفظ (والذین) یعنی اسم موصول استعمال شده است که معنایش کسانی ویا آنانی است بناءً برآن کلمهٔ مذکوربه یک شخص ویا یک گروه ویا یک وطن دلالت ندارد هرکس که باشد بهرنام ونشانی که باشد وازهرنژاد وازهر وطن ومنطقهٔ که باشد ، دربرمی گیرد ازین آیت هم عام بودن وعدم تبعیض دراسلام معلوم میشود ، لذا هرکس که درراه خدا وبرای خدا جهاد کند پاداش که درآینده ذکرمیشود برایش اعطاء می گردد ، درینجا نه تبعیض راه دارد ونه بی عدالتی،ونه خویش خوری وخویشاوندی .
طوریکه درآیت دیده میشودکلمهٔ جهاد (جاهدوا) مطلق وبدون قید ذکرگردیده است وجهاد را به کدام انواع آن مقید ننماخته است لذا مفسرین کرام ازین اطلاق چنین استنباط میکنندکه این کلمه شامل جهاد با دشمنان ظاهری وباطنی است .
دشمنان ظاهری چون کفار ، منافقین وکسانیکه د... وصفت با آنجا مشابهت دارند .
خداوندمی فرماید : یا ایها النبی جاهدالکفار والمنافقین واغلظ

علیهم ، یعنی ای پیغمبربا کفا رخدا نا شنا س ومنا فقین دوروبه ودوزبانه جها دکن ودرجها دت برضدا یشا ن شدت وتشددنما ،ودشمنا ن با طنی چون شیطا ن ، هوا وهوس ، آرزوها ی شخصی، سیا ست با زی ها ی غیرمشروع است که شخص مسلما ن پیش ازپیش با تما م این اوصاف قبیح وناجا ئزجها دمیکند وخودرا ازتلوث وگردوغبا رآنها پاک می سا زدوجها دکردن با دشمنا ن باطنی این است که انسا ن فقط حکم خدا را درهمه ا زقات وا حوا ل مدنظربگیردو وقتیکه حکم خدا با این اهداف وآرزوها وهوا وهوس شخصیش تصا دم کندهمه آنها را بگذا ردوحکم شریعت را تطبیق کندا گرچه مفا دما دی وسیا سی نا جا ئز را ازدست بدهد .بنا برآ ن آیت طوریکه به جها دظا هری ا مر میکندبه جها د با طنی نیزبه عین سویه حکم می نما یـد .
(فینا) بمعنی درراه ما وبرای ما ست ،ازین قیدمعلوم میشودکه پا دا ش که درآ ینده ذکرمیشودبه آن کسا نی دا ده میشودکه جها دظا هری وبا طنی شان خاص ازبرای خدا وتطبیق حکم خدا وحصول رضا ی خدا با شدنه چیزدیگری .
یک شخص وقتی برای خدا است که درجها دودیگرا مورش پیش ازپیش ازتما م خطوط وخوا شد اقتصادی ،شخصی ،سیاسی،گروهی ،ریاست ... نیت وقصد خودرا پاک بسازدوغیرازتطبیق حکم خدا ورضای خدا چیزدیگری را مدنظر نداشته با شد .
مثلاً اگرمجا هدا ست با ین مقصدجها دکندکه چون جها دیک فرض خدا است و مقصدآن ازبین بردن فتنه وفسا دوکفروشرک بود ،وتشکیل حکومت الهی در روی زمین است وغیرا زین کدا م هدف دیگری را درنظرنگیرما نند ،آمر وقوما ندا ن شدن، بدست آوردن موترواسپ ،جمع کردن پول ، تظا هروریا کاری ،ریاست وچوکی ،یا شکست دا دن رقیبا ن سیاسی ویا نصب کردن فوتو ها ی این وآن ، ویا تصرف منطقه آن مجا هدفی سبیل الله است وهمین حکمت است که خدا وندد رتما م آیات مربوط به جها دمتصل آن کلمه فی سبیل الله را تذکرمیدهدکه با یدمجا هدقبل ازهمه چیزنیت وقصدش را ازاشیای بی ارزش پاک وصاف گردا نند .
لذا این نوع مجا هدهیچ شکست نمی‌خورد ، اگرکشته شودجای اوجنات برین است واگرکا میاب شودفا تح وغا زی است بهردوصورت رضای خدا رابدست آورده ویکی ازدوخوبی را (احدی الحسنیین) رانصیب گردیده است ، و چون ازاول مقصوداو حصول رضای خدا است بنا برآن کشته شدن وزنده ماندن درنزدا ویکی است ودربین آن کدا م تفا وت نیست .
اصحاب کرام وسلف صالح این امت با این مرا م عالی به سنگرهای جها د میرفتندوغیرازین کدام هدف دیگری نداشتند .

ولی مجاهدیکه مقصودش مرام دنیوی ودیگر اشیای باشدکه ما تذکردادیم، با آنکه از اول جهادآن درنزدخدا قابل قبول نیست ،ولی از حیث ظاهر اگرآن مرام بدست آید خوب وگرنه ازنگاه روحیات چنان شکست میخورد که هرگزبرنمی خیزدزیرا همه مرام وهمین تحصیل اشیای مادی ویا ریاکاری بودچون بان موفق نشدبنا برآن ازمعرکهٔ جهادهزیمت دیده وشکست خورده می برآیدوحرئت دوباره رفتن به جهادازوی سلب می گرددوگاهی هم این ناکامی او به یأس تبدیل شده ودرنتیجه به تطمیع دشمن فریب خورده وبوی تسلیم میشودویا که خودرا انتحار میکندواین هردوازاوصاف مجاهدین فی سبیل الله نیست .

(لنهدینهم سبلنا) به یقین که راههای خودرا برای آنها نشان میدهیم.
جملهٔ (لنهدینهم)... خبراست ازمبتداء (الذین) پس ترجمهٔ آیت چنین میشودکه کسانیکه درراه خدا جهاد میکنندخداوندبرای شان راههای پیروزی ،فتح، شهادت وبه بهشت رفتن را نشان میدهد، اگرازبرای خدا جهادنکنند ازتمام آنها محروم وبی بهره می مانندودرپی برآوردن آن مقصدیکه دارندسرگردان وشتاب زده می گردندواز تمام انواع عون وکمک محروم وبی بهره می مانند.

حرف لام، در(لنهدینهم) برای توکیداست که این کاربرای مجاهدین فی سبیل الله طورحتمی وموکدشدنی است واین وعده است ازطرف خداوندوعده اش را خلاف نمیکند. ان الله لایخلف المیعاد .

اگردرآیت دقیق شویم می بینیم که خداوندهدایت وسبل (راهها) رابخود نسبت داده فرمودکه (لنهدینهم سبلنا) یعنی ذات ما ایشان رابراه های خودما هدایت میکندلذا این وعدهٔ موکداست برای مجاهدفی سبیل الله که خودذات ذوالجلال متکفل هدایت اوبراههای خداونداست واین راهها نیزدرعلم خداونداست که چطوروکدام راهها باشدولی چیزمهم این است که خداوندمتکفل هدایت وراهنمایی مجاهدین فی سبیل الله درراههای خداوندی است که راههای مذکورطورحتمی مجاهدرا بمقصودمیرساندزیرا کسیکه مستقیماً تحت رهنمایی وهدایت خداوندی جهادکندآن مجاهدطور حتمی ویقینی پیروزشدنی است .

بعضی مفسرین آن (لام) رالام جواب قسم میدانندبنا برآن درترجمه آیت می گویندکه خداوندسوگندمی خوردکه کسانیکه درراه او جهاد میکنند ایشان رابراههای پیروزی وفتح رهبری میکندوعبارت عربی آن چنین استکه ... والله لنهدینهم ... بلی درقرآن کریم سنت سید المرسلین آیات واحادیث زیادی وجوددارد که همهٔ آنها تاکید میکنندکه

مؤمنان متقی ومجاهدین فی سبیل الله راخداوندتوسط الهام رهنمایی میکندوآنها رادرصحنهٔ زندگی بدون رهنما ورهبرنمی گذاردکه در وادی ضلالت وگمراهی سرگردان وبشکل سرسام آوربگردنـــد.

خداوندمی فرماید :(و الذین اهتدوا زادهم هدی) یعنی کسانیکـــه هدایت شدندوبه احکام خداوندی پابندی کردندخداوندرهدایت ورهنمایی ایشان زیات میکندواشان رادرراه خیروفضیلت بیشتررهنمایی میکند و درآیت دیگری فرموده است(ومن یومن بالله یهدقلبه والله بکل شی" علیم)هر کس که بخداایمان آوردخداوندل ٔ ورا رهنمایی میکندوخداوندبهرچیـــز علم کامل داردکه ازآن جمله رهنمایی ایماندا ران ومجاهدین فی سبیل الله اســـت.

باین شرح کدکسانیکه بخداایمان داشته وبه مقتضای ایمان شــان عمل می کنندونیت وقصدشان راخاص برای خدا می گردانندخداونددردلهای آنها هدایت وراه یابی راالهام میکندومطابق آن هدایت میروندوبـــه مقصودخودمیرسندواگردرسنگرجها دباشندازین صفت چنان مستفیدمیشوند که دیگربرهنماهای ظاهری وبشری ضرورت ندارندوازطرف خداوندبه آنها نورو بصیرت خاصی اعطاء می گرددوراههای فتح وپیروزی راتوسط آن نور وبصیرت می یابندومی بینندودرپرتوآن حرکت میکنندودراندازهٔ که نیت ودل شان برای خداباشداین بصیرت والهام وکشف قلبی آنها بهمان ـــ اندازه زیادمیشودوتدابیرحربی راخوب ترمیدانندکه دیگران نه تنهـــا ازفهم آن عاجزهستندبلکه درفکروخیال شان هم خطورنمیکندواین نــوع مجاهدین راخداونددر پناه عصمت خودنگهمیداردونمی گذاردکه دشمنان خدا واسلام برایشان حکومت کــنند.

وهمچنان احادیث وآثارزیادی وجوددارد که مطلب فوق راتائیدمیکنهد مانندا ین حدیث که حضرت رسول الله (ص) میفرمایدکه :من عمل بمـــا علم علمه الله علم مالم یعلم ، یعنی کسیکه به آنچه میداندعمل کنـد خداوندبرایش آنچه رامی آموزدکه آنرا نمیدانـد.

مجاهدین ارجمنداگرشما درجبهات جهادنیت وقصدتان رابرای خدا بگردانید به یقین بدانیدکه خداوندبرای شما درجبهات مذکورتدبیرهای حربی وفنون جنگی رامی آموزاندکه نه خوانده بودیدونه شنیده بودیدونه درفکرشمـــا خطورمی کرد ، چون خداوندبهمه چیزعلم کامل دارد بنا برآن مطابق بـه این علم خودبدل های شما تدبیرهای راالهام میکندکه صدها صاحب منصب تعلیمیافته وتجربه کاروآزموده ازدرک آن عاجزوناتوان هستند.

ازتمام این نصوص فهمیده میشودکه خداوندبصاحبان نیت نیک ومخلصین

ومجاهدین فی سبیل الله درسنگرهای جهادوغیرجها دراههای موفقیت وپیروزی وبمقصودرسیدن رانشان میدهدودردل اوالهام میکندواوبه امر وهدایت دل کارمیکندودلش که پیوسته با اوست رهبرورهنمای او قرار میگیرد.

وان الله لمع المحسنین : وبه یقین که خداوندبانیکوکاران است.

متوجه شوندکه این قسمت آیت کریمه به کلمهٔ (ان) که برای توکید وتحقق است شروع میشودوبعدازآن لفظ جلاله (الله) که جامع تمام صفات کمالیه وجمالیه است ذکرمی گرددوبعدازآن حرف لام توکیددر (لمع) تذکرمییابد وتمام این صنعت بلاغی به غرض توکیدوتحقق کمک ومعاونت خداوندی با مردم نیکوکاراست وعلاوه برآن ها این جمله اسمیه بوده ودرآن هیچ کلمهٔ فعل ذکرنگردیده است که صنعت مذکوردلیل دوام واستمرار این معاونت وبودن خداوندبانیکوکاران است چون درابتدای آیت سخن ازجهادبود وحقیقت است که جهادموضوع ساده وبسیط نبوده بلکه مشقت وزحمت و تکلیف کاردربنابرآن شخص به معاون وکمک کننده محتاج می گردد ،لذا خداونددرین قسمت آیت فرمودکه ذات ذوالجلال (الله) باچنین مجاهدین معاون ومددگاراست وعلت اظهارذکرکردن لفظ (الله) نیزبهمین دلیل است که چنین ذات مقتدروقادرمطلق درکمک آنها است چنان قادرلایزال که نه قدرتش مغلوب میشودونه ازقدرتش چیزی می کاهدبلکه همیشه غالب و پیروزاست .

وکسیکه چنین معاون وناصرداشته باشد اونه شکست می خوردونه هزیمت می بیند . ولفظ (مع) درلمع المحسنین ،همراهی نصرت ،کمک ومدد و حمایت خداوندی است که این مددوحمایت اوتعالی درهمه جای وهمه احوال واوقات باآن مجاهدینی است که درسنگرهای جهادخودرابخدابسپارند و غیرازخدابکس دیگری توکل نکنند وغیراز خدا ازکس دیگری اجروپاداش نخواهندومنتظرتحسین ومدح دیگران نباشند .

المحسنین : اسم فاعل احسان است واحسان درلغت نیکی رسانیدن بکسی است ولیکن دراصطلاح شریعت معنی دیگری داردکه آنرا حدیث شریف توضیح میداردکه الاحسان ان تعبدالله کانک تراه فان تکن تراه فانه یراک :

احسان آن است که خداوندرا طوری کامل ،باادب واطمینان عبادت کنی ، مثلیکه اورا می بینی واگرتواورانمی بینی به یقین بدان که اوترامی بیند .

این حدیث شریف برای مسلمان می فهماندکه اوبایددرعبادت آداب ، شروط ، سنن وفرائض آنرا مراعات کندوباندازهٔ سرموی ازآن تجاوزنکند

وچنان باشد مثل اینکه او خدا را می بیند، طبعاً وقتی که به این عقیده باشد که معبود خود را می بیند و معبود هم او را می بیند، پس باید در همه امور در عبادات و غیرعبادات به اندازهٔ ذرهٔ هم از حکم وی سرکشی نکند و سرتا پای متوجه آن ذات باشد. وچون کلمهٔ محسنین به لفظ اسم ذکر گردیده است بنابرآن چنین معنی میدهد که کمک، لطف و مدد خداوندی با آن کسی است که این صفت را بطور دوام و استمراری عملی کند و چنان ادامه دهد که برایش چون عادت گردد و در هیچ وقت در آن جزئی ترین سکتگی را وارد نه کنند.

بنابرآن بر مجاهدین سنگرنشین راه حق است که او در سنگرهای داغ جهاد وجبهات خون و آتش به احکام خداوندی چنان پابند باشد که اول به این عقیده باشد که او صاحب این حکم را می بیند و اگر او را نمی بیند به یقین بداند که صاحب حکم او را می بیند و از علم و بصر وی هیچ چیز پنها نیست ومطابق علم و دیدن خود او را پاداش وجزا میدهد و هیچکس در نزد او بدون اجرو پاداش نمی ماند.

مفسرین می گویند که مقصد از محسنین درین آیت کسانی اند که خاص در راه رضای خدا و تشکیل حکومت الهی در روی زمین جهاد میکنند وغیر از رضای خدا و بجای آوردن بندگی بدرگاه آن ذات مقصد دیگری ندارند، بنابرین تفسیر حرف الف ولام (ال) در المحسنین برای عهدی است و اینکه مجاهدین را بنام محسنین یاد میکند به غرض این است که این مجاهدین باید در جهاد و دیگر امور و معاملات شان مانند محسنین باشند که اول به این عقیده بوده وچنان جهاد کنند که گویا خداوند را می بینند و اگر آنرا نه بینند به یقین بدانند که او ایشان را می بیند بنابرآن در جهاد شان هیچ انحراف و سکتگی نمی آید واحتمال دارد که حرف (ال) برای جنس باشد پس هرکسیکه افعال نیک و اعمال حسنه را مطابق به حکم شریعت انجام دهد خداوند با او است و مجاهدین ابرار و متقی نسبت به هرکس دیگر درین حکم بیشتر و اولتر شامل می شوند.

پس مقصود آیت کریمه این است که کسانیکه در راه خدا محنت و زحمت می کشند و به مجاهدات و تکالیف مختلف مصروف می باشند ودرین راه با صبرو حوصله مندی ادامه میدهند و ماءیوسیت و نا امیدی را برخود راه نمیدهند واز آرزوهای شخصی، مادی وسیاسی نا جائز می گذرند خداوند به آنها نور بصیرت خاصی عطاء میکند و راههای قرب ورضای خود را برای شان میفهماند وهراندازه که درین راه ادامه داده و زحمات را متحمل شوند همانقدر درجه

پیوسته به گذشته   نویسنده : علاءالدین "اثیر"

اگر میخواهید از استثمار نجات یابید ـ بیائید به استعمار فرصت ندهید

استعمار و اخلاق :

محال است رفاهیت شامل حال جامعه گردد که از رهگذر تن دردان تربیت نشود. آنانیکه می خواهند راه رفاهیت جوامع انسانی را هموار نگهدارند ناگزیرانند افراد آن جامعه را از نقطه نظر اخلاق علمی وعملی تربیت دهند وفقط از این دوراه تهذیب نفس وتحصیل اخلاق فاضله ممکن است هرچند مکتب ها را در فاضل بودن اخلاق واخلاق چیست وکدام است اختلاف نظر است.

استعمار به منظور انحراف اخلاق از مسیرش به اشاعه مسائلی می پردازد که بتواند نظم اجتماع را به زودترین فرصت پاشان سازد برای این مطلب مسئله جنسی را عنوان وسرلوحهٔ کار روزانه خود قرار میدهد می داند که مسئلهٔ جنسی تیریست که قلب جوانان را هدف میگیرد وبسرعت این تیر جگرهدف را می خراشد وقلب بی آلایش جوانان آن جامعه را مجروح میسازد جوانان که نیروی موثر جامعه اند از همین طریق بزودی روانه خیابان های فساد میشوند وقتیکه فساد برسرنوشت جوانان جامعه حاکم گردید نظم آن جامعه مختل گردیده درنتیجه محتاج کمک های استعماری میگردد شرکت زن جامعه به نحوی که امروز آرزو میشود شعار استعمار بوده وضربهٔ کاری بر اخلاق جامعه محسوب میشود.

برای اینکه ذهن خوانندهٔ محترم سابقه پیدا کند به تربیت اخلاقی در دو کشور مقتدر امروز که در راس جوامع استعماری قرار دارند اشاره می نمایم . وبه بررسی اجمالی فحشا در امریکا وشرب شراب در شوروی می پردازیم .

فحشا در امریکا :

جوامع استعماری از نظر تربیت اخلاقی خود دچار مشکلات فراوان اند و عمداً میخواهند مستعمرات شانرا به آن امراض مبتلا کنند ، در اخبار روزنامه

ها وکتب ازتزایدوفجایع فحشا وسردرگمی تا دیوانه‌گی وولگردی نسل جوان درامریکا چیزها میخوانیم که موبربدن آدم راست میشودوآدم به این فکرمی افتدکه حقا تمدن مادی امروزجزوحشت وضلالت چیزی بار نیاورده است.

به گذارش مجله سروش سال هفتم شماره ۳۱۸"درامریکا درهرسال بیش ازیک ملیون نوجوان بین یازده و هفده ساله ازخانه فرارمیکنندکه نیمی ازآنها را دختران نوجوان تشکیل میدهد"ازچنین نسل تمدن چه چیزی میتوان انتظارداشت. تمدن امروزی الدالخصام است که یهلک الحرث ونسل ازپیامدهای آنست .بدبختی وشقاوت ازین چه بیشترچگونه چشمی باشد که به بیچارگی چنین حال اشک نریزدوآن اینست که "طبق گذارشات دولتی امریکا درهرسال حدودپنج هزارنوجوان که هویت آنها معلوم نشده درقبرهای ناشناس مدفون میشوندوتعدادپنجاه هزارنفر ازجوانان ،خیلی ساده ناپدیدمیشوندهیچکس نمی داندکه چه اتفاق به سرآنها آمده است."

مطابق گزارش این‌همان‌تعدادمی باشد که ازخانه‌های شان فرارمیکنند دچارشناعت فحشا میشوند ودرهرگوشه وکنارکثیف وخبیث می میرند.این وضع ظاهرا" برای کشورهای استعماری مشکلات تولیدمی کندولی خالی ازمفادنیست چه بدان سبب عمراستعمارطویلترمیگردد.

شراب نوشی درروسیه :

پرواضح است ملت‌های مستثمره وکشورهای مستعمرهٔ شوروی بارمظالم بیشمار حکومت کمونیستی را میکشند اگرامکان ریفراندوم درآنکشور میسر باشداکثریت قریب به ۸۰ % مردم روسیه ازرژیم کمونیسی‌وحکومت وقت اظهار تنفروبیزاری میکنند.درشرائط فعلی اکثریت ناراض قادربه تنظیم وتشکل مردم برای قیام بنابرشرائطیکه قدرت استعماری درآنکشوربارآورده است ، نیستندوبرای آن فرصت کافی ولازم ضرورت است ازسوی دیگرشوروی بوسیله شیوع تقریبا" عام شراب نوشی مردم آن کشوررا ازنعمت تفکر،تدبروانديشه بازداشته است وشرائط را بوجودآورده است که مجبورا" یک تبعهٔ شوروی اوقات شبانه روزی اش چنین بگذراند.

هشت ساعت الی ده ساعت کاراجباری است ،حتما" باید انجام دهد.وهشت ساعت برای یک انسان لازم است بخواب برود، ویک ساعت شان به رفت و آمدبه‌جای کارمصرف میشودوحداقل یک ساعت دیگرباید‌صرف غذا شودوشش ساعت برای تفکروتدبروتفریح وديدوا ديدخويشا وندا ن‌دوستان وپذیرائی ازمهمانان وغیره حالات باقی می ماندوآنهم صرف بیخودی وبدمستی و

سکرشراب نوشی می گرددوغالبا" این شش ساعت برای بیخودی ودیوانگی آنها کفایت نمی کندونا چار ساعات خواب وگاهی ساعات کارشانرا دربر میگیردوحکومت کمونیستی بااین طرح این سود را می بردکه ملت هرگز فرصت پیدا نمیکنندکه به نظام اداره ،اجتماع ، حکومت ووضع زندگی خود شان تفکروتدبرنمایند .ازمیان رفتن این شیوه درآنکشور روزنهٔ امیدیست که امکان بوجودآمدن انقلاب را تقویت می بخشد.
استعمارگران کمونیست واستثمارچیان محلی درآن مملکت تاآخرین رمق سعی می ورزند تا مسئولیت مستقیم سیستم های اخلاقی رادرجوامع دراختیارداشته باشند.

استعمار ونظام :

قدرت های نظامی امروزبیشتردرخدمت استعماربوده وبرای ارعاب ـ کشورها وملت ها بکاربرده میشودوچنان پهنه رعب آوررا تشکیل داده است که دل هیچ جنبدهٔ درروی‌زمین ازترس وحشت آنها خالی نیست .قدرت نظامی برتربه استعمارفرصت داده است .وامور سرنوشت ملت ها وکشورها تصمیم میگیرند بدون آنکه اجازهٔ داشته باشندیا حداقل آن ها راخالی کنند، ودرپوشش پیمان های نظامی استعمارزمی گذارد ـ ملت ها وکشورها ازاستقلال نظامی برخوردارباشندوآزادانه خط مشی های شانرا تعیین نمایند.

جامعه ملل باتاثیرپذیری ازقدرت نظامی استعماربه مثابه آلهٔ در خدمت قدرت های بزرگ که کنیه کشورهای استعماری است عمل میکند . هیچ فیصلهٔ بدون اجازه واشارهٔ آنها تحقق نمی یابد ،مخالفت های که درین مورد رونما میشودنمایشی وعرضی بوده وازنیرنگ های استعمار است ، ازین نیرنگ ها درگذشته بکثرت استفاده شده درآینده نیزاستفاده میشود . درگذشته استعمارازطریق جامعهٔ ملل درسرزمین فلسطین برای یهود کانون تشکیل دادندکه عرب راسوخت اروپا کانون استعمارازروس گرفته تابریتانیا درتشکیل دولت یهود دست بدست هم دادندواسرائیل امروزی رابوجودآوردند. باالمقابل دین ،نظام ومتفکرین یهود آله های برندهٔ دست استعماراندکه قلب بشریت را جریحه دارکرده ومیکنند.

مسلمان هغه دی چی مسلمانان یی دلاس، ازبی دضررنه په امن وی او مهاجرهغه دی چی دهغه څه نه ځان وژغوری چی خدای (ج) ورنه منع کړی .

وحید "مژده"

هندوکش روسی کش است

درسنگرهای دیدبان قلعه یی
با هندوکش زجور زمان داشتم سخن
این کوه پایدار بزرگ زمانه است
یادآورست عظمت ایثار این وطن

اینجا کمین کسی است که رزم آوران یل
دام مهیب مرگ بدشمن نهاده اند
درراه مجد دین ووطن جان سپرده اند
خون داده اند وخاک بدشمن نداده اند

فریاد کردم هندوکش ای دژ استوار
از بهر ما چو دامن پرمهر مادری
باران بمب خصم نلرزانده پیکرت
تو سخت سنگری وتو سد سکندری

تا این سخن بگوش بلند هندوکش رسید
پاسخ بداد با زبه پژواک گفتنم
دیگر نه هندوکش که بخوان روس کش مرا
کم دیده ئی بچشم خودت روس کشتنم

بی تو من استوار نیم پایدار نی
ایمان توست مایه این استواریم
تا وحدت است قامت ما خم نمی‌شود
توپ وتفنگ تو چو کند پاسداریم

جهادی ادب

بفضل ولی "ناګار"

د هجرت دالی

د هجرت دالی

دربسټره استازیه سلامونه دی پەتاوی

درودونه دی په تاوی رحمتونه دی پەتاوی

ای دیره نازولی مزمله، مدثره

طه، یسین، اسری داخطابونه دی پەتاوی

عظیم عرش دی راتیت شولوتعظیم ته په ادب

دلامکان له لوری پیغامونه دی پەتاوی

لولاک دی مرتبه کړله، لەحدځنی سیوا

ښیسته داواړه زمکی آسمانونه دی پەتاوی

خاوندته چی عرضی وړی کله وینی دحسین

زمونږدشهیدانوفریادونه دی پەتاوی

دکوندو یتیمانودظالم، کافرلەلاسه

دخوارا وبی پناه امت عرضونه دی پەتاوی

راغواړی چی کوثرته رومبی تږی ماشومان

روسی ستم وژلوته جامونه دی پەتاوی

چی یادیی لاتاندکړی د"حمزه" (رض) دقربانی

دی سخت میدان ګټلوله سوالونه دی پەتاوی

درځی چی دلی، دلی قافلی پەوینو رنګ

داوردلاروشفاعتونه دی پەتاوی

رحمته دعالم، شه دتش لاسوددګار

خواله دافغانانو سوی زړونه دی پەتاوی

هیوادموچی ازادشی اسلامی محمدی

غلبیل غلبیل سینی اومات سرونه دی پەتاوی

ولاړدرته "ناګار" دی د"سلمان "لەملکەاخوا

دالی کی دهجرت مراوی ګلونه دی پەتاوی

از کلیات سعدی

در ستایش حضرت رسول الله

چو مرد رهروا ندرراه حق ثابت قدم گردد
وجود غیرحق درچشم توحیدش عدم گردد

کمر بندد قلم کردار سر درپیش ولب برهم
بهرحرفی که پیش آیدبتارک چون قلم گردد

زچوگان ملامت نادرآنکس روی برتابد
که درراه خدا چون گوی سرتا سرقدم گردد

سم یکران سلطان را درا ین میدان کسی بیند
که پیشانی کند ونمیخ وهمچون نعل خم گردد

توخواهی نیک وخواهی بدکن امروزابسرکاینجا
عمل گربدبود ونیک برعامل رقم گردد

مبین کزظلم جباری کم آزاری ستم بیند
ستمگرنیزروزی کشتهٔ تیغ ستم گردد

درین گرداب بی پایان منه ما رشکم بردل
که کشتی روزطوفان قهٔ از با رشکم گردد

بسعی ای آهنین دل مدتی باری بکش کاهن
بسعی آئینه گیتی نما وجام جم گردد

تکاپوی حرم تاکی خیال ازطبع بیرون کن
که محرم گرشوی ذاتت حقایق را حرم گردد

کبا ثرسهمگین سنگیست دره مانده مردم را
چنین سنگی مگردا بربسیلاب ندم گردد

غمی خورکان بشادیهای بی اندازه انجامد
چو بیعقلان مرودنبال آن شادی که غم گردد

خداوندان فتح ملک وکسردشمنان راگوی
برایشان چون بگشت احوال برما نیزهم گردد

دلت را دیده ها بردوزتا عین الیقین گردد
تنت را زخمها برگیرتا کنز الحکم گردد
درونت حرص ننگذارد که زربردوستان پاشی
شکم خالی چو نرگس بکش تا دستت درم گردد
خداوندا گرافزائی بدین حکمت که بخشیدی
مرا افزون شود، ی آنکه از ملک توکم گردد
فتادا ندرتن خاکی زا بربخششت قطره
مددفرما بفضل خویش تا این قطره یم گردد
امیدرحمتست آری خصوص آنرا که در خاطر
ثنای سیدمرسل نبی محترم گردد
محمد (ص) کزثنای فضل اوبرخاک هرخاطر
که باردقطرهٔ درحال دریای نعم گردد
چودولت بابدم تحمیدذات مصطفی گویم
که دردریوزه صوفی گرداصحاب کرم گردد
زبان را درکش ای سعدی زشرح علم اوگفتن
تودرعلمش چه دانی باش تافردا علم گردد
اگرتوحکمت آموزی بدیوان محمد رو
که بوجهل آنبودکه خودبدانش بوالحکم گردد
زفقرحاودانی رستت وصاحب مال دنیا شد.
هرآندرویش صاحبدل گزین درمحتشم گرد د

* * *

عن عبدالله بن جریر رضی الله عنه قال : قال رسول الله صلی الله علیه وسلم . "من لایرحم الناس لایرحمه الله "
"متفق علیه "

دعبدالله بن جریررضی الله عنهمانه روایت دی فرمایی :رسول الله صلی الله علیه وسلم وفرمایل :" څوک چی په خلکورحم ونکړی خدای (ج) سه په ده رحم ونکړی "

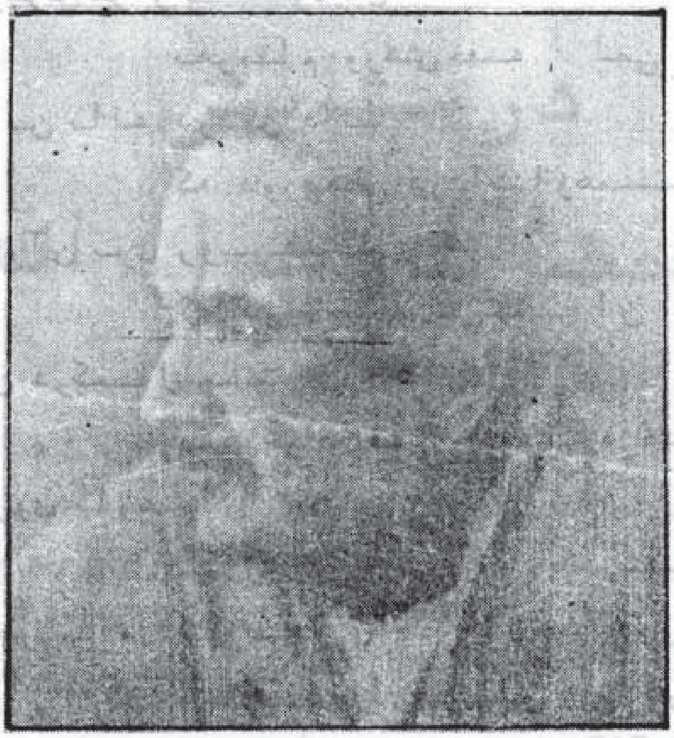

علامه اقبال فیلسوف شهیر شرق و شاعر اسلامی

بیا که بلبل شوریده نغمه‌پرواز است
عروس لاله سراپا کرشمه و ناز است

نوا ز پرده غیب است ای مقام شناس
نه از گلوی غزلخوان نه زرگ ساز است

کسی که زخمه رساند بتار ساز حیات
زمن بگیر که آن بنده محرم راز است

مرا ز هرزه گیان جهان خبر دادند
ولی زبان نگشایم که چرخ کجباز است

سخن درشت مگو در طریق یاری کوش
که صحبت من و تو در جهان خداساز است

کجاست منزل این خاکدان تیره نهاد
که هرچه هست چو ریگ روان به پرواز است

کنم گلی ز خیابان جنت کشمیر
دل از حریم حجاز و نوا ز شیراز است

به استقبال غزل شاعر شرق علامه اقبال

نوای درد که در پرده‌های این ساز است
حدیث رنج و الم در کمال ا[illegible]ساز است

نهفته دربم وزیرش هزار شکـــوه دل
بهرمقام ورهش خفته ظلمی رازاســت
نه هرکه بشنوداین ناله دردمن داند
که دورقحطی دردآشنا وهمـــرازاســت
اسیرجلوهٔ دیدارآن پری رویـــــم
که درملاحت حسنش نشـــان اعجازاست
نگارپرده نشین درکمـــال مستوری
بهرخرام قدم جلوه گاه مدنازاســت
بغیردیدهٔ دل روی یارنتوان دیـــد
شکارمبنی این اوج، کارشهبـــازاســـت
بروتوشب پره جولانگاه دیگرجـــوی
که این فضازعتابان تیز پروازاســـت
هرآنکه غافل نیرنگ عصرحاضرشـــد
حریم کشورا وچکمه کوب سرهازاســـت
شکوه وعظمت فریادتونوید دهـــد
رسیده دورهٔ پایان آن سرآغـــازاســـت
اگرچه ذره خاکی زخاک خودبرخیز !
بسوی منزل خورشید عزم پروازاست
احمدوحیـــد "مژده"

به مناسبت تجلیل سالگردتولدعلامه اقبال

شخصی که برده نفرنیزحکمران مقررشود، اورادرروزقیامت ،درحالی (نزدخداوند"ج") احضارمیکنندکه درگردن اوطوق میباشد ـ گردن او را ازاین طرق ، عدالت اورهاخواهدکرد، وظلم اوراهلاک خواهدنمودـ به این معنی که باهمان طوق بهجهنم سوق داده خواهدشـــد .

(حـــدیـــث شـــریـــف)

امان الله نصرت

ای زموږ لویه رهبره!

تا يوي کړلی روښانه د منزل په توره لاره —
اي زمونږ لويه رهبره اي زمونږ لويه سالاره

د وحشت په تورو شپو کې توپانونو زلزلو کې —
لا لهنده بشريت ته په اهونو او سلګو کـــــې —
چه اخته په مصيبت و د وختونو په تيارو کـــې —
ياغي شوي باغي شوي وه د کمرعقيدو کـــې —
تا پيغام د خلاصون را وړ د نړۍ له لوي واکداره

د حق نوم اخيستل ګران وه د بتانو بنده ګي وه —
جنګ جګړې قتل و قتال ؤ ظلم زور او دوه رنګي وه —
د فتنو لمن خپره وه زړونه يو بل ته خيرن ؤ —
د بشر په برخه غم ؤ او زليله زندګي وه —
تا د ژوندرا زونه را وړل دې ويده بشر لــــــپاره

هره خوا کې بربريت ؤ هري خوا ته پريشاني وه —
لاره ورکه د ژوندون وه د ظلمت حکمراني وه —
چا سجدي کولې لمر ته چا سجدي کولې اور تـــه —
ورور د ورور وينو ته ناست وه جهالت او ناداني وه —
ته ناجي د بشريت شوي اي د نوي ژوند مسيحاره

خيرن زړونه دې روښان کړل د ايمان په مشالونو —

پښتانه دې کړې تسکوري د توحيد په پيغامونــو
تا د حق له د ښتانه معرفت خلکو ته راوړو —
جوړ قيامت او زلزلې شوې د الحاد په مناړو نو —
ته رحمت يې ټول عالم ته د توحيد علمبردار ه —
ستا را تلو سره سحر شو ستا را تلو سره رڼا شوه —
د ژوندون بيړۍ په امن د وختونو له بلا شوه —
انسانان دې له ذلت نه د نهضت په لور روان کړل —
تور جهان دې نوراني کړ تور شپه لاره سپا شوه —
ستا نامه نه سپيلنۍ شم زه نصرت په خوخوا ره
اې زمونږ لويه رهبره اې زمونږ لويه سالاره

... د خداى په لارکې يې لاس غوځ، ښه ټېبي او احساسات يې د پېرژوندي دي

به جبهه خواهم رفت

به‌جبهه خواهم رفـــت !

شعری است که زیرعنوان عزم بقلم شاعرجوان سال کشورکه برخاسته ازانقلاب است ورگ رگ او مملوازسرودجاودانه قلب سنگروتصویرمؤقـــر زمین،زمان وفضای غبارآلودافغانستان کهن است وعـزم راسخش را در قالب کلمات آبدار،جملات مؤقر وفقره‌های ثابت واستوارکه‌همه‌شـــان درمجموع پیکرمجسم معنویت وعزم‌محسوس شاعررابازگو یکند،بازریخته وباتک تک مجاهدان ومهاجران ازکشوردردولی دارد‌که‌اینک میخوانید.

(اداره)

به‌جبهه خواهم رفت !
به‌جبهه خواهم‌رفت !
سفربه میهن درخون تپیده‌خواهم‌کـرد
سفرحجم آهن وآتش
سفربه‌کشورتکبیر
سفربه‌کلبه‌کلبه‌ی ویران
سفربه دیده دیده‌ی گریان
سفربه قبله‌ی اخلاص
درسحرگه‌ی خون ...
به‌جبهه خواهم رفت !
وبامهابت تکبیـــر
دوباره لرزه به‌کسرای جورخواهم ریخت
دوباره‌خطبه‌ی خونین به‌شهرخواهم خواند
دوباره هابلیان رازهیبت قرآن
وسوره‌ی مبارک آهن
نویدخواهم داد !
به‌جبهه خواهم رفت !

به‌حکم آیت ایثـار
شراره بردل " افراسیاب خواهم زد
شرنگ تلخ زمان رابکام "اسکندر"
دوباره خواهم ریخت !
وسینه‌ی " چنگیز" !
به‌تیرآتش خشمم کباب خواهدشـد !
غرورآرتش " فـرعون " !
به‌موج دجله "جیحون " حباب خواهدشد !
وخون "تیمورلنگ " !
به‌جام‌فتح زمانها شراب خواهدشد !
به‌جبهه خواهم رفت !
وازبلندبازه‌ی خون
اذان فتح به گوش زمانه خواهم ریخت !
به‌شهرسرخ شهادت نمازخواهم خواند،
وباپیام فجرهائی
سرودسبز درامواج نورخواهم کاشت
به‌جبهه خواهم رفت !
به‌جبهه خواهم رفت !

گزیده یی‌ازسروده‌های گلبانگ بلال تخلیق برادرخراسانی

یاردی که اغیاردی !!!

محمدنجیم "تائب"

ماویل درته چی یارندی اغیاردی ؟!
تاویل راته اغیارندی دایاردی!!!

ماویل درته وطن ته به دی مارشی ؟!
تاویل راته د دوست دی داغمخواردی!!!

ماویل چی وطن وال به دی په دارکړی ؟!
تاویل چی دغه د رندی گلزاردی!!!

ماویل چی په دوستی کی به دی گوښ کړی ؟!
تاویل چی ازمویی می واروا ردی!!!

ماویل چی منځنی آسیا ته گوره ؟!
تاویل چی په هغه هم دابهار دی!!!

ماویل چی داپاماردی ټول به وخوری ؟!
تاویل چی داسی ندی دادلدار دی!!!

اوس دی ولیدلی وینی چی بهیږی ؟!
درته پته شوه چی یاردی که اغیاردی!!!

په باروتوپه مرمیویی سوری کړیه ؟!
لایی وگوره چی ماردی که غمخواردی!!!

نورلاڅه ستا استادان یی همپه دارکړل ؟!
اوس دی واردی که داداردی که گلزاردی!!!

ځان تیارکړه واردستادی چی دی گوښ کړی ؟!
په غوسه راته ښکاریږی دیرپکار دی!!!

وطن وال به دی خدای بچ کړی هم وطن دی ؟
دتاشکندد خلکو غونډی ستا بهار دی!!!

بی برک امین، تره کی یی کړل ختم ؟
نن هغه دستا دلدار ورته ښا ماردی!!!

زه "تائب" به درته څه نصیحت نور کړم ؟!
دابه وو ایم آشنا ختم دی کار دی!!!

انسان وحشی

دوران کودکی را دریکی ازروستاهای کوهستانی دوراز شهرسپری نمودم زندگی وتامین معیشت آن سامان ، اکثراً استوار به شکارجانوران هوائی وحیونات جنگلی وکوهی مانند، شیر، پلنگ ، آهو، گرگ ،گوزن وخرگوش وغیره بودکه ازگوشت وپوست این حیوانات استفاده های مورد نظرصورت می گرفت بدین لحاظ داشتن تفنگ برای عادی ترین وفقیر ترین افراد این منطقه ضروری بوده حتی اکثراً بجای سائروسائل ضروری حیاتی ، داشتن تفنگ را ترجیح می دادند .

انسان هرطرف نگاه می کرد، شکاربودوانسانهای شکاری بنظرمی رسید، هرطرف نغیر باروت وگلوله ها به گوش می آمد .

من ازدیدن این صحنه ها به فکرفرومی رفتم ازیکطرف صحنه های شکارپرنده های قشنگ وزیبا مرا رنج می داد، درحالیکه ازشکارحیوانات درنده چون شیر، پلنگ ،گرگ وغیره لذت می بردم وباخودمی گفتم اگر انسان ،این حیوانات رانکشند، اینها انسانها راازمیان خواهندبرد، پس حیوانات وحشی ودرنده راباید کشت .

بعدازسپری شدن مدتی برای اولین باربه شهرآمدم، اتفاقاً روزی چشمم به شخصی افتادکه تفنگ بدوش دارد واینطرف وآنطرف درگردش است باخوداندیشیدم که ممکن درنزدیکی این شهر، جنگل ودشتی وجودداشته باشدواین شخص که لباسش ازدیگران تفاوت داشته وشبیه شکارچیان است می خواهدخارج شهر، به شکارشیروپلنگ وسائرحیوانات وحشی برود بعدازساعتی تاءمل دانستم که اینطورنیست ،این شخص نه منتظرکسی است ونه قصدبیرون رفتن ازآن مکان رادارد. بازبفکرم آمدکه درشهر حیوانی هم سراغ نمی شودکه وی شکارنماید،پس چرا اینقدربادقت این طرف وآنطرف می نگرد که گویی حتماً صیدی رادیده باشد .

باتعجب وحیرت زده ازشخصی پرسیدم این آقاچرا اینجا باتفنگش ایستاده است ؟ مگرمنتظرکسی است ؟ ومی خواهدبیرون شهربرود؟ آن شخص باخون سردی جواب داد: نه ،این آقاپلیس است وهمه روزه اینجا باتفنگش می آیدودرنقاط دیگرشهرهم افرادیگری مثل وی وجوددارندکه مصروف —

حفاظت شهرانند، با زبا تعجب بیشترپرسیدم: پس تفنگش را بخاطرچی به شانه گرفته است؟ آن شخص سرش را نزدیک گوشم آورده آهسته گفت: کسانیراکه ازفرمانش سرکشی کنند، می کشد.

ازشنیدن این سخن، حالم دگرگون شدوبعداز لحظه‌یی به اطاقم برگشتم روی بسترخوابم درازکشیدم وبه‌فکرفرورفتم، با خودگفتم: آیا ممکن است انسان را با تفنگ زدوکشت؟ آیا امکان داردکسی انسان - اینگانه موجودزیبا وارزشمندجهان خلقت را بکشد؟ آیا وجدانی جرئت انجام این عمل را خواهدداشت؟ آیا تا بحال عملی چنین فجیع درروی کرهٔ زمین صورت پذیرفته است؟

بازهمان صحنه‌های روستای خودما درنظرم مجسم می شدکه مردم آنجا، حیوانات درنده ووحشی را شکارمیکردند، با خودمی گفتم، آنها حق داشتند که آنجا بودکه‌حیوانات موذی ووحشی شکارمی کردند، اما درشهر، بجای حیوانات وحشی، انسانها را شکارمی کنند، آیا تفاوت میان شهروروستا همین است؟

اینها همه پندارها وافکاری بودکه روزها اعصابم را شکنجه می نمود و آزارمی داد، تا اینکه روزی درشهر، با انبوهی ازین افکار، جهت‌انجام کاری مصروف گردش بودم، که ناگمان صدای مهیبی، نظرم را جلب کرد، سرم را برگردانیدم ودیدم، شخصی درحالت فرار است، وآقای پلیس به‌عقب وی می دود وپیوسته اورا امرتوقف می دهد. اما آن شخص با هیجان تمام فرارمی نماید. مصروف تماشای این صحنه مهیج وحیرت آوربودم که یکبارصدای فیرتفنگ آقای پلیس بلندشدوشخص فرارکننده به زمین افتاد، مردم همه دوراورا حلقه زدند وآقای پلیس هم‌خود را بالای وی رسانیده ایستاد. هرکسی شتابزده ازیکدیگردرموردحادثه می پرسیدندو حقیقت آنرا جویا می شدندکه ناگهان شخصی ازدورنمایان شده، درحالیکه قطرات اشک ازچشمانش فرومی ریخت وگلویش را غصه می فشردگفت: این شخص را نگذاریدفرارکند، این شخص متجاوز، دزدوقاتل انسانهای بی گناه ومظلوم، قاتل یک خانواده با تمام اعضایش، قاتل طفلکان پاک وبی دفاع، بعداً معلوم شدکه شخص فراری، یکی ازجانیان حرفوی بوده که درظهرگاه بخاطربدست آوردن طعمه‌ئی داخل یکی ازمنازل شده، مادرواطفال آن خانواده را بقتل رسانیده ومی خواست، اموال آنانرا به سرقت ببرد اما پس ازقتل وکشتار ساکنین منزل، افشاگردیده پا به فرارمی گذارد.

سربازهای چوبی

(واسیلی الکیف)سرباز روسی بروی تخت خوابی دریکی ازشفاخانه‌های کابل افتاده وچشم به سقف اطاق دوخته است ، حدودبیست سال ازسنش می گذرد .صورت لاغرواستخوانی اش حکایت ازایام سختی داردکه بروی گذشته‌است چشم های سبزرنگش راگاهی پرده‌ئی ازاشک می پوشاندولی او سعی داردکه هم‌اطاقی هایش‌که آنان هم چون لکیف مجروح اند،متوجه اشک رختنش نگردند .

اودومین فرزندخانواده‌است یک برادربزرگترو،یک خواهرکوچکترازخود دارد پدرش راننده تراکتوردریکی ازمزارع دولتی ومادرش کارگریک کارخانهٔ تهیهٔ لباس است ،برادربزرگترش ازدراج کرده ودرشهری دوراز زادگاهش مشغول کاراست .اماخواهرش کاترینا آخرین سال تحصیل خویش درمکتب راسپری می کند .

و هشت ماه قبل به‌افغانستان فرستاده شدوهمراه باگروهی‌دیگر ازهمقطارانش به قوای روس درپایگاه‌کیله‌گی درشمال افغانستان ملحق گردید .

الکیف چشمهایش را می بندد ... چهرهٔ پدرومادردرنظرش مجسم می شود ... بیادشبهای سردزمستان می افتد ، موقعی که دانه‌های برف آرام‌آرام — شهررا درپرده‌ئی سفیدرنگ می پوشاندبا خودمی گوید .

زمستان نزدیک است ! من چقدرازنشستن درکناربخاری لذت می بردم . که درشبهای زمستان که‌همهٔ خانواده‌نزدیک‌بخاری می نشستندمعمولا" مادرش مشغول بافتن جاکت می بودوپدرش درحالیکه‌پیپ چوبی بزرگ خویش را باآهستگی می کشیدودودآنرا با نفس‌های کوتاه‌بیرون می‌فرستاد داستان های جالبی تعریف می کردومادرش درحالیکه به‌بافتن مشغول بودباحوصله به‌حرفهایش‌که‌گاهی برایش‌تکراری هم بودگوش میداد!

برای یوری خاطرات پدرش ازجنگ دوم جهانی بسیارجالب بودهرچند پدریوری درزمان جنگ خیلی جوان بودولی خاطرات‌خویش را چون سربازی کارکشته تعریف می کرد .

مادربرابرتجاوزهیتلرچون کوه‌ایستادیم ! ... امشکلات زیادی داشتیم نه غذابه‌حدکافی وجودداشت ونه سلاح ومهمات ولی آنچه که‌توانست ما

را به پیروزی برسانه‌عزم وتصمیم ما بود... ما بخاطرکشورخودمی‌جنگیدیم ولی با دشمن درخارج ازمرزهای کشورش می جنگید.. ما انگیزهٔ قوی برای دفاع داشتیم‌ولی سربازان دشمن همیشه زخودمی پرسیدکه ما درین کشوربیگانه ویخ بسته بخاطرچه می جنگیم ؟ آنان انگیزهٔ این تجاوز راکه هیلترتفهیم کرده‌بوددرعمل مواجه‌با شکست می دیدند ...

کشوربیگانه ویخ بسته !! این جملهٔ پدرهمیشه درگوش‌یوری طنین می انداخت. اوقبل ازآمدن به‌افغانستان مفهوم این حرف رابدرستی درک نمی کردولی درطول چندماه ماندن درین سرزمین این بیگانگی را به تمام‌وکمال احساس‌کرده بود.اوحتی درتابستان که برعکس‌کشور خودش‌درین سرزمین گرم وآفتابی اش سردی یخ رادررفتارمردم‌وچهره هائی که‌باآنان مقابل شده‌بوداحساس میکرد. یوری اینک بدرستی می دانست‌که حتی درپشت‌چهرهٔ درظاهربی تفاوت‌یک افغان دنیای ازانزجاروتنفرت ازروس نهفته‌است...

بیادروزی افتادکه فردایش‌به‌افغانستان اعزام میشد،آنروزدریک مجتمع بزرگ نظامی درتاشکندیک افسربالارتبه درجمع سربازانی که‌قرار بود عازم افغانستان گردندسخنرانی پرشوری ایرادکرده بودکه‌باکف زدنهای شدید بدرقه گردید...

شما بزودی به‌سرزمینی قدم می گذاریدکه موردتهاجم اعلام ناشده از- جانب امریکا،چین،وپاکستان قرارگرفته است!!!

... اینک یکبارديگربرای ارتش‌ظفرمندسرخ دوران ایفای یک رسالت انقلابی فرارسیده است...

دفاع ازدوستان ،یعنی مردم افغانستان دربرابرقوای متجاوزخارجی ... درین جنگ مقدس‌شما مردم افغانستان وهمه زحمتکشان ونیروهای صلح دوست‌جهان رادرکنارخواهیدداشت !!

یوری درتقریباً هفت ماه دردهها عملیات نظامی شرکت‌کرد.ازحمله به‌روستاها گرفته تاقرارگاههای مجاهدین، اوازقدرت این نیروهای که گاهی برایش‌غیرمرئی بودنددرشگفت بود،ولی اودرهیچ یک ازین عملیات موفق نشد درمیان کشته‌شدگان ،مجروحان یا اسیران حتی یک سر بازچینی ،امریکائی یا پاکستانی بیابد ... چهره‌ها همه برایش‌آشنا بودنددهقانان وزحمتکشان !

درنامه‌برای پدرش‌بشکل کنایه آمیزنوشته بود. مشکلات این جنگ برای ما ازجنگی که‌شما درآن درگیربودید بیشتراست .بیشترازین نمی توانست‌چیزی بنویسدزیرا استخبارات نظامی نامه‌های سربازان‌راکنترول

می کندتا اخبار نا خوش آیندبه خارج درزنکنند.

درتقسیماتی که بمجردرسیدن به پایگاه کیله گی صورت گرفت یوری عضو دسته ئی گردیدکه جوانی بنام ماکسیمویچ نیزدرآن شامل بود. ماکسیمویچ ازاهالی اوکراین بودوبیست دوسال از سنش می گذشت اوچندماه قبل از یوری به افغانستان اعزام گردیده ونتیجه با شرایط کاملا" آشنا بود آشنائی با ماکسیمویچ برای یوری فرصت خوبی بودبرای آشنائی باا وضاع ویوری دریافت که بین تبلیغات رژیم روسیه وآنچه که باآن درعمل اکنون مواجه است هیچ شباهتی وجودندارد.

بیاد اولین عملیاتی که درآن شرکت کرده بودافتاد، منطقه عملیات روستا های نزدیک کیله گی بود. صبح زودروستاها بوسیله تانک های زیاد محاصره شدوقتی یوری با دیگرسربازان داخل روستا شدند همه چیزآرام بودسپیده ٔ صبح تازه دمیده ونسیم بهاری بوی خوش سبزه وگل های خودرورا به مشام می رسانید.

با دمیدن نخستین شعاع طلائی خورشیدهجوم آغاز شدوبرعکس انتظار مقاومتی ازداخل روستا صورت نگرفت. الاغ ها وقاطرها واسپ ها نخستین قربانیان حادثه بودندکه باگلوله های کلاشینکوف کشته شدند.

یوری باناباوری به این صحنه می نگریست! وی برای ماکسیمویچ صحنه کاملا" عادی بود اودرحالیکه باصدای بلندمی خندیدبه یوری گفت خیلی پرهیجان است... مثل صحنه ٔ یک فیلم، نیرکن، حیف است اگر درین بازی شرکت نکنی!

وبعدوقتی متوجه حیرت یوری شدگفت :

توتازه آمده ئی اما کم کم عادت می کنی

مگراین حیوانات چه گناهی مرتکب شده اند

آه دوست من... مگرنمیدانی که حمل ونقل اسلحه ومهمات بوسیله این ها صورت می گیرد؟ دستورداده اندکه بایداینها راازبین ببریم.

سربازان گروهی ازمردمان ده راازخانه های شان بیرون کشیدندوبا خشونت آنانرا درکناردیواری نزدیک مسجدروستا بردند، یوری وماکسیمویچ نیزموظف به مراقبت ازاین گروه گردیدندکه کم کم به تعدادشان افزوده میشد.

ماکسیمویچ گفت :

اینها را می بینی؟ ظاهرا" مردمی بی آزارندهیچ کدام کمترازچهل وپنج سال ندارندجوانان شان یا به باسمچی ها پیوسته اندویا قبل ازآمدن ما ازده فرارکرده اندتا به سربازی برده نشوند! ما این پیرمردان! یا

خودشان دشمن اندویاحامی دشمن ! هرگزحرفهای شان رانباید باورکرد .
افغانها همه بلااستثنا مردمی غیرقابل اعتماد اند! لحظاتی سپری شد
وسپس صدای پاهای ازعقب دیوار بگوش رسیدعده‌ء ازسربازروسی با یک افسر
ویک ملیشه ازمردم محلی ازراه رسیدند .افسربسرعت به سربازان همراهش
دستوراتی دادوسپس صدا زد:
ماکسیمویچ تووورفیقت بدنبال من بیائید .
وبعدا شاره به ملیشه که لباس افغانی بتن داشت نمودکه اونیزبدنبالش
برود .ماکسیمویچ به یوری گفت :
معطل نکن بدو ،اگرسانس یارما باشدمیتوانیم غنایمی به چنگ بیاوریم
ملیشه درجلوبودویوری وماکسیمویچ وافسرتعقیبش می کردندبعدازطی
مقداری راه که ازمیان کوچه های تنگ وپیچ در پیچ می گذشت جلوی
خانه‌ئی با دیوارهای بلندکاهگلی رسیدند .ملیشه دررابشدت دق الباب
کردولحظاتی بعدصدای قدم های سبکی بگوش رسید ... تفنگ ها همه آماده
فیربود . دربا صدای خشکی بازشد وپیرزنی که قسمتی ازصورت خودرا -
پوشانیده بودمقابل آنان قرارگرفت وبا دیدن آنان زیرلب مشغول دعا
خواندن شدچهارنفربدون سوال وجواب داخل حویلی شدند ،افسربه ما -
کسیمویچ ویوری دستورداد تا اطاق‌هارا بازرسی کنندوملیشه به پیرزن چند
کلمه صحبت کردوبعدپیرزن.درحالیکه یوری وماکسیمویچ تعقیبش می‌کردند
واردخانه شد .
دریکی ازاطاقها جوانی بیماردربسترخوابیده بودماکسیمویچ به او اشاره
کردکه بلندشود پیرزن باحالت تضرع آمیزحرفهایی بزبان می راندکه
برای یوری مفهوم نبود .ماکسیمویچ به پیرزن گفت پول پول !
پیرزن بسوی طاقچه چوبی که بدیوارکوبیده شده بودوبروی آن ظرفهای
چینی راگذاشته بودندرفت ویکی ازچاینک ها را برداشت بسرعت آنرا به
سوی ماکسیمویچ درازکرد .ماکسیمویچ نگاهی بداخل آن انداخت لبخندی
حاکی ازرضایت بروی لبهایش نقش بست بزحمت پولها را درآوردودرجیب
گذاشت وبعددرحالیکه چاینک رادوباره به پیرزن میدادتکرارکردپول !
پیرزن گریه کنان دستهایش رابعلامت اینکه دیگرپولی نداردتکان داد
ماکسیمویچ به یوری گفت :
همه جا را بدقت تلاشی کن شایدبازهم پول یااشیایی گران قیمت وجود
داشته باشد .
وبعدخودش مشغول بازکردن ساعت ازدست جوان بیمارگردیدوچون تعلل
یوری را دیدبتندی گفت :

سستی نکن ! اگر در تلاشی نتوانی چیزی بدست بیاوری با مشکل اقتصادی مواجه میشوی خودت میدانی که معاش ما برای مصارف ما کافی نیست !
میخواهی نزد خانواده ات دست خالی و بدون هدیه برگردی ؟!
دیگر چیزی که قابل بردن باشد بدست نیامد و ماکسیمویچ اشاره بطرف جوان بیمار کرد و به یوری گفت :
کمکم کن که این لعنتی را ببریم
و سپس بدون توجه به فریادهای دردآلود پیرزن ، جوان را دونفری کشان کشان به حویلی آوردند . پیرزن گریه کنان خودش را به افسر ملیشه رسانید و با حالت تضرع آمیز حرفهای بزبان راند و لی افسر با لگدی او را از خود دور کرد و جوان بیمار را در حالیکه بزحمت بروی پاهای خویش ایستاده بود بردند .
دوساعت بعد تلاشی به پایان رسید در میان عده ٔ که دستگیر شده بودند فقط دو نفر وجود داشت که باید برای خدمت سربازی جلب میشدند بقیه همه مردان سالخورده بودند .
یوری و ماکسیمویچ بروی صفه مسجد نشسته و به این اجتماع از مردم هراسان چشم دوخته بودند بعضی از این افراد سربرهنه و پابرهنه بودند . یک افسر روسی به نوبت گریبان هر کدام را می درید و روی شانه های شانرا معاینه می کرد تا مشخص گردد که آیا شخص تفنگ حمل کرده است یا نه . روی شانه پنج تن چنین آثاری بدست آمد که از بقیه جدا شدند . مردی از این جمله با چهره ٔ هراسان به نحو خنده آوری سعی می کرد تفهیم کند که آثار روی شانه هایش ناشی از حمل بار بوسیله طناب است وی ضربات مشت ولگدیکی از سربازان او را به سکوت وا دار کرد .
عصر قبل از حرکت تانکها بسوی پایگاه این پنج تن اعدام شدند و ماکسیمویچ به یوری گفت اینکار فقط جنبه نمایشی دارد و هدف از آن ترسانیدن و ارعاب روستائیان است تا به مجاهدین کمک نکنند .
این نخستین تجربه ٔ بود که یوری بدست آورد اما وقتی از ماکسیمویچ شنید که همیشه کار به همین آسانی نیست و عملیاتی مانند عملیات امروز تقریباً استثناء بشمار می رود ، بفکر فرو رفت . مخصوصاً صدای فریاد و شیون زنان و اطفال پس از اعدام پنج نفر او را سخت می آزرد . در بازگشت خارج از روستا صدای انفجار شدیدی بلند شد ، یکی از تانکها به مین برخورد که دو کشته و سه مجروح برجای نهاد .
صدای گفتگوی بلند دو نفر از هم اطاقی های مجروحش که با هم به شطرنج مشغول بودند رشته افکارش را پاره کرد . برید من واسیلی با سرباند پیچی

شده اش یکبار دیگر دربرابر دیمتری سربازی که از ناحیه شکم مورد اصابت گلوله قرار گرفته وبا عمل جراحی قسمتی از روده هایش را درآورده بودند، شطرنج را باخته بود. بزحمت سگرتی روشن کرد ودوباره غرق درخاطرات گذشته شد. بیاد عملیاتی افتاد که درآن دوستش ماکسیموویچ را از دست داد. مثل معمول روستائی را محاصره کردند مجاهدین که درداخل روستا مخفی شده بودند با یوری غافلگیر کنندهٔ شدید، سربازرا کشته ومجروح کردند ودستور عقب نشینی از روستا بوسیله قوماندان عملیات صادر شد. یوری وماکسیمویچ دوراز روستا دربین یک جوی خشک سنگر گرفتند وبعد روستا با سلاح های سنگین درهم کوبیده شد. بیاد حرفهای دوستش ماکسیموویچ افتاد.

* یوری! تومیدانی که آمدن به افغانستان به خطرش می ارزد ؟
* شاید تو از ماجراجوئی خوشت می آید؟
* نه دوست من اینطورنیست، کیست که نداند صلح وآرامش از جنگ بهتر است.

درین موقع صدای فیرها وان بگوش رسید وبعداً چندشانه انفجاری دربین ده رخداد وگرد وخاک زیادی به هوا بلند شد چهار هلیکوپتر به فاصله نسبتاً نزدیک به سطح زمین راکت های خویش را برون اهداف فیر کردند. ماکسیمویچ گفت :

* داشتن تصدیق جنگیدن درافغانستان برای یافتن یک کار خوب در شوروی بسیار تاثیر دارد.
* بلی! من هم چنین چیزی شنیده بودم .
* آه! نمیدانی چقدر آرزو دارم یک آپارتمان سه اطاقه داشته باشم... شاید تصدیق جنگیدن در اینجا را بدست آوردن آپارتمان هم بی تاثیر نباشد...

صدای انفجار دیگری درداخل ده بگوش رسید وخانه ویران شد هلیکوپتر ها با ماشیندارهای ثقیل مشغول آتشباری درمیان درختهای داخل ده بودند . یوری به شوخی گفت :

* شاید در بازگشت بما مدال شجاعت بدهند !
* ماکسیمویچ درحالیکه دستش را چون سایبانی جلوی چشمش گرفته بود تا موفقیت هلیکوپترها را بهتر تشخیص دهد گفت :
* اصلاً به هرسربازی که زنده به شوروی برمی گردد باید لقب قهرمان اتحاد شوروی داد. جان سالم بدربردن از جنگ " الله اکبر" خودقهرمانی است .

یوری گفت :

* من ترجیح میدهم زنده بمانم تا اینکه بمیرم وبروی تابوتم مدال شجاعت بگذارند ولقب قهرمان اتحاد شوروی درغیابم بمن اعطا گردد !

* هلیکوپتر راکتی را فیرکرد وبدنبال آن آتش سوزی درنقطه ای از روستا آشکار گردید .

بزودی علامت حمله مجدد به روستا داده شد . یوری وماکسیمویچ نیز دواندوان خودرا به دیوار کوتاهی نزدیک ده رسانیدند وبی هدف شروع به تیراندازی کردند .

یوری نتوانست تشخیص دهد که چگونه اتفاق افتاد فقط صدای ناله کوتاهی را درکنارش شنید وتا برگشت ماکسیمویچ را درحالیکه سرش را بزمین نهاده بود دید . یوری فریاد زد .

* ماکسیمویچ ... زخمی شدی ؟

جوابی نشنید وقتی سراورا بلند کرد دید گلوله درست دروسط پیشانی اش اصابت کرده ومرگش آنی بوده است !

یوری برای آخرین بار سگرت را بلب گذاشت وبعد درحالیکه دود آنرا به هوا می فرستاد خاموش کرد وسعی کرد خودش را از چنگ خاطرات گذشته نجات دهد برید من واسیلی که متوجه ناراحتی یوری شده بود خطاب به وی گفت :

* یوری الکسیف ناراحت نباش ناراحتی وفکر هیچ دردی را شفا نمی بخشد بزودی همهٔ ما به آغوش خانواده برمی گردیم . دیگر جنگ برای ما به پایان رسیده است ! ازما چون قهرمانان استقبال خواهند کرد !

چنان خشمی سراپای وجود یوری را فرا گرفت که نتوانست خودرا کنترول کند وبا خشم وغضب بسیار درجواب گفت :

* بس کنید اینقدر خودتان را فریب ندهید ما ، ربرابر ملتی بدون اسلحه وبدون نظم سالهاست می جنگیم وموفق نشده ایم این مقاومت را درهم بشکنیم آیا مسخره نیست ادعای قهرمان بودن بکنیم ؟

واسیلی با چشمان ازحدقه برآمده ووحشت زده گفت :

* یوری آیا دیوانه شده ئی ... خودت راکنترول کن نمیدانی بزبان آوردن این حرفها چقدر خطرناک است .

یوری گفت :

* من هرگز نمیتوانم خودم را قانع کنم که چرا به این سرزمین فرستاده شدم ؟وچرا این بلا بسرم آمد؟ وچه کسی مسوول این فاجعه است .

واسیلی با دلسوزی گفت :

* یوری عزیز! این فقط یک تصادف بود وقایع را نمیتوان پیش بینی کرد

مثل یک تصادف موتر ... شاید اگر رانندهٔ تانک اشتباه نمی کرد واز خط سیر تانک جلوی منحرف نمی شد این واقعه اتفاق نمی افتاد فقط چند سانتی متر اشتباه گاهی میتواند در سرنوشت عدهٔ موثر باشد باز هم می گویم این فقط یک تصادف بود وحسرت وافسوس هرگز دردی را دوا نمی کند ما باید سعی کنیم واقعیت را آنطوری که هست بپذیریم !!!

* یوری حرف ورسیلی را قطع کرد ودر حالیکه بغض گلویش را می فشرد گفت:

* رفیق تو اشتباه می کنی اشتباه همهٔ ما درهمین جاست ما نه چند سانتی متر بلکه چند صد وشا چند هزار کیلومتر راه را اشتباه آمده ایم ...

* یوری تو یک سرباز هستی ، یک سرباز هرگز نباید روحیهٔ خودرا از دست بدهد.

یوری گفت :

* شما سرباز را با دانه شطرنج اشتباه گرفته اید شما فکر می کنید که یک سرباز باید چون یک دانه چوبی شطرنج بی احساس وبی اراده باشد. شما همه ابعاد انسانی یک سرباز را از وجودش حذف کرده اید..

یوری حرف خودش را قطع کرد ضعف شدیدی را در وجود خویش احساس می کرد سرخود را برگرداند وچشمان خود را که از اشک مرطوب بود بست .

ورسیلی با آرامی به سخن ادامه داد :

* یوری عزیز ! من وضع روحی شما را کاملا" قابل درک میدانم اما من هم بعنوان یک سرباز باید بگویم که یک سرباز خوب کسی است که احساسات وعواطف در کارش دخالتی نداشته باشد عشق ومحبت انسان دوستی وحتی خانواده نیز نباید درکارش ودر مسیر هدفش مانع ایجاد کند حتی وطنپرستی نیز میتواند گاهی برای یک سرباز واقعی مضر باشد ...

دیمتری حریف شطرنج واسیلی حرف اورا قطع کرد وگفت :

* رفیق بریدمن ! من گمان می کنم شما کمی تند می روید ، شما فکر می میکنید اگر یک سرباز وطنپرست نباشد چگونه وبا چه انگیزه گی خواهد توانست از میهنش دفاع کند ؟

* دیمتری فکر می کنم نتوانستم حرفم را درست تفهیم کنم من گفتم گاهی وطنپرستی برای یک سرباز مضر است مثلا" در بین با در همین افغانستان اگر تو یک وطنپرست باشی باهمهٔ آنانی که بر طر وطن شان مبارزه می‌کنند احساس تعلق خاطر خواهی کرد وممکن است کم کم این وسوسه در ذهنت قوت بگیرد که آنانی که کاری کردند با تو نصف رده هایت را از دست بدهی بر حق بوده اند آنانی که دوستانت را کشته اند یمی کشند حق دارند اینکار را بکنند زیرا هرکدام به اندازهٔ تو وطن شان را دوست دارند. اینست

که من معتقدم که ازعشق ومحبت ودوستی ودشمنی یک سرباز را مقام بالا تعین می کنــد ...
درین موقع دراطاق بازشد وزن جوانی که یونوفورم نرس برتن داشت وارد گردید اونگاهی به اطراف اطاق انداخت وسپس پارسلی که دردست داشت بلندکرد وگفت:
* سرباز یوری الکسیف؟
* بلی !
* شما هستید ؟ من یک پارسل ازخانواده تان برای شما دارم اجـازه بدهید شمارا بلندکنم ...
نرس بزحمت بزبان روسی صحبت می کرد وبه یوری نزدیک شدوتخت خواب وی راازقسمتی که یوری سرش راآنجا گذاشته بودبلندکردوسپس پارسل رابدست یوری داد .
یوری بزحمت مشغول بازکردن پارسل شد سرانجام توانست آنرا بازکنـد چندبسته چاکلیت یک جاکت نازک ونرم پشمی که مادرش آنرا بافته بود .
باخودش اندیشید !
* مادرم پیش بینی زمستان راکرده است !
دوباره دست بداخل پارسل برد ... یک بوتل بزرگ کولونیا که درمیان یک جوره جراب پشمی گرم زمستانی پیچیده شده بود .
یوری چون برق گرفته ؟ بدون حرکت باقی ماند . هیچکس حرفی نمی زد سکوت چنان سنگین بودکه حتی صدای بال مگس نیــز شنیده می شد .
سرانجام یوری آهی کشید وبتوی راکه پاهایش راپوشانیده بودکنارزد ناگهان بشدت شروع به خندیدن نمود خنده اش جنون آمیزوغیرعـادی بود ودرمیان خنده بریده بریده گفت .
* یک جوره جراب گرم پشمی برای پاهای چوبی وسپس پاهایش راکـه از زانوبه پائین بریده شده بودبزحمت تکان داد .
کم‌کم خنده اش محوشد وبعدجوراب ها رابصورتش گرفت وباصدای بلندشروع به گریه کرد . نرس بسرعت ازاطاق خارج شد تا دکتورموظف راخبرکند . .
پایان

عبدالله بن عمرورضی الله عنهما فرمایی
رسول الله صلی الله‌علیه‌وسلم وفرمایل : ستاسی یوفردترهغه (کامل)
مسلمان نشی جوړیدای څوخپلی غوښتنی دهغه هدایتونوتابع نکړی کوم
چی ما دخدای (ج) له لوری راوړی دی "

دروح غذا یا معنوی خودکاره وسله

دغیرت نمونه :

دابراهیم علیه السلام په زمانه کی دده په څیر دغیرت او جذبې بوبلنه پاکه څیره هم وه چه په میلمه پاللوا ودعفت او عصمت ساتلو لویه پانگه بلل کیږی اوپدی لارکی ترخپل سرمال ، اولاد هم تیروو. دا بېکلی څیره لوط علیه السلام دخدای (ج) پیغمبرا ؤدابراهیم (ع) وراره ووکله چه دخدای (ج) استازی (ملکی) ابراهیم (ع) ته داسحق (ع) زیری او ـ اطمینان ورکولوڅخه وروسته دیوبل ماموریت داجراکولولپاره. دلوط علیه السلام دقریې په لوروخوځیدل اؤد ابراهیم (ع) ستره محادله پای ته ورسیده اوهغه ته ئی دلوط (ع) اودده دمسلمانانی کورنی د نجات اودقوم دهلاکت اطمینان ورکړ ،سولوط (ع) ددوی په لیدلو سره دیر خفه شوتردی چه دنفس تنگی حالت ته ورسید ،سوداغم اوپریشانی ئی ـ داسی څرگنده کړه (هذا یوم عسیر) (دانن دیره سخته ورځ ده)

دا ما نتونوساتل اومسئولیت رفع کړل سړی پر ښتیا نفس تنگی ته رسوی اوهغه مبارک پخواهم دقوم دی ک ره غیر فدلری عمل په وجه څوځولی ددوی څخه بیزاری ښودلی وه لکه دشعراء په سوره کی :

قال انی لعملکم من القالین ط رب نجنی واهلی مما یعملون(شعراء ۱۱۹)

لوط (ع) وویل بیشکه زه ستاسودکارنه بیزاره اوپیښو دونکی یم خدایه ما اوزماکورنی ته ددوی دکړوڅخه نجات راکړه .

دعنکبوت دسورت (۳۰) آیت دهغه دمبارک احساس چیغه داسی بیانوی رب انصرنی علی القوم المفسدین . خدایه ماته برفاسدقوم بری او نصرت راکړه .

رښتیا هم چه دخدای استازی څومره دمخلوق اودخدای دبندگانو خیر خواه دی اودهغوی په حالت څومره زړه سوی لری اودهغوی دنجات اوپت ساتلولپاره ئی خپلی لونی وراندی کړی اودپوره استدلال ومقاومت نه ئی کاروا خبست اوددوی سره دمقابلی دقدرت تمنا ئی وکړه ، تردی چه قوم دهجو

په حالت کی کورته راننږدی شو. نو دخدای (ج) نصرت ځان سکاره کړ که غوهم هغه دمغه داستازیومیلمنو په صورت کی راغلی ووویل : وقالوا لاتخف ولاتحزن انا منجوک واهلک الامراتک کانت من الغابرین.انا منزلون علی اهل هذه القریه رجزاً من السماء بما کانو یفسقون –
(عنکبوت: ۳۱)

اودوی وویل : مه ویریږه اومه خفه کیږه موږتاته اوستا کورنی ته نجات ورکوومګرستا ښځه چی هغه دهلاک کیدونکو نه ده .موږ پردی کلی باندی دآسمانه عذاب نازلونکی یو په سبب دهغه عملونو چه دوی ګناه وی کولی .

داهم دانبیاوو (ع) دپاکوجذباتواوږوینی وجدان کاردی چه دمخلوق د نیک مرغی عزت اوعفت څومره تلوسه ورسره شته ده چه دداسی فاسق قوم لپاره ئی خپلی لورانی وړاندی کړی چه زموږ په شان عادی انسانان داسی دوستی ته تن نه ورکوی هغه په خپلو میسمنو غیرت وکړ دهغوی پتی وساته نوخدای (ج) دده عزت اوپت خوندی وساته ده اولورانوته ئی نجات ورکړ .

دنیل فاتح :

یودهغه کیسوڅخه چه په قرآن کریم کی ډیره زیاته اومکرره ذکر شوی دنیل دفاتح کیسه اویا کیسی دی .دهغه مبارکړ زوندما شومتوب هم پخپله حیرانونکی اوخونه لری خوموږدلته یوازی دده ددعاګانو اودالله (ج) څخه دغوښتنوسلسله تعقیبوواو تفسیراویادکیسی تهول اړخونه مومنظورندی .

دلمړی ځل لپاره چه هغه کله وینی چه یومتجاوز قبطی دیوه مظلوم بنی اسرائیلی سره په جګړه بوخت دی اوهغه مظلوم دته چیغه کوی چه ددی ظالم څخه ئی خلاص کړی اوهغه مبارک متجاوزسپین سترګی ته نصیحت کوی خوهغه ئی نه منی اوخپل کبرتجاوزاوناروا ټه ادامه ورکوی نودده دکړوپه نتیجه کی هغه په قهرکیږی اومتجاوزیوسوک وهی اوهمدا سوک دهغه دژوندخاتمه شوه نوهغه پښیمانه کیږی چه د مرګ قصدخوئی نه ووکړی اودادشیطان عمل دی نوداسی دعائی وکړه . قال هذا من عمل الشیطان انه عدومضل مبین . قال رب انی ظلمت نفسی فاغفرلی فغفرله انه هوالغفورالرحیم قال رب بما انعمت علی فلن اکون ظهیرا للمجر مین (قصص: ۷۷)

ده وویل دا قتل دشیطان دعمل څخه دی اوهغه ګمراه کونکی ښکاره دښمن دی .بیائی وویل : زما پالونکیه بیشکه ما پخپل ځان ظلم کړی ما ته

ښښه وکړه نو ده ته ئې ښښه وکړه بیشکه چه خدای (ج) ښښونکی او مهربان دی . ده وویل : زما پالونکیه دهغه نعمت په سبب چه پر ما دې کړی دی نوزه به هیڅکله دګنهګارانو ملګری او معاون نشم .

بیا سورغ بیا همغه سړی دبل قبطی سره لاس په ګریوان ولید ده ته ئې چیغې وهلې دهغه دمرستې لپاره دده دعتاب او ملامتې سره بیا حاضرشو هغه بېرته وورسیده او پرونی رازیې فاش کړ نو دې په ښارکې بدحتیاط او ویره سره ګرځیده چه ددربار یو مخلص ورته خبرورکړچه مشران تاته پخلی کوي ترڅو دې وژنې ژر دښار څخه ووزه . دی مبارک دښار څخه دویرې او ترس په حالت کې ووت او دعائی وکړه : قال رب نجنی من القوم الظالمین .

۲۱ قصص)

ده وویل : زما پالونکیه ما ته دظالم قوم څخه نجات راکړه .

بیا دمدین خواته ئې مخه کړه او ویې فرمایل : قال عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل (۲۲) قصص ـ ده وویل : ژر ده چه زما پالونکی به ما ته سمه لاره وښیی . دا دی هجرت لمړنی دعا ده .

چه کله دمدین دڅاه سرته ورسیده لته ئې ولیدل چه دوه عاجزې جونې چه خپل مالونه ئې کنترولول او خلکو خپل مالونه اوبه ورکولې نو لدوی څخه ئې پوښتنه وکړه چه ستاسو څه حال دی ؟ دوی وویل : مورتر هغه چه ټول شپانه ولاړنشي خپل و میږوته اوبه نشو ورکولی او زموږ پلار یو لوی سړی دی .. نو ددوی رمې ته ئې اوبه ورکړې او بیائې دیوې ونې سوری ته پناه یوړه نو داسې دعائی وکړه ، فقال رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر (۲۴ قصص) نو ده وویل زما پالونکیه زه هغه ذهنه چه دما لپاره دې رالیږلی چه خیر دی محتاج یم .

نو دعا قبوله شوه په همدې وخت کې دهغه دوه نجونو څخه یوه په حیا سره حنا ګه توګه راغله او وې ویل چه زما پلار تا سره وا ړې ترڅو دا وبوا پې تلو اجوره درکړي نو چه کله هلته ورسید او خپل حالات ئې هغه ته بیان کړل هغه ورته وویل چه لاتخف نجوت من القوم الظالمین . ویره مکوه ته دظالمانو دقوم څخه خلاص شوې ئې دهغې بخوا بې دعا قبوله ئې دشپېږ کبیرله خولې او ددوهمې دعائی دهغه دلور دخولې څخه وا وریده بیوازې ویره او لوږه ورکه شوه بلکه دکور او اهل خاوند او دشریفې او مذهبي دینداره کورنې خپل او دوست هم وګرځیده .

دنها کل شوې مودې سرته رسول او په هغه وعده عقد نکولو به ور وسته دی دخپلې کورنې سره روان شو . دسفر په لاره کې ورته دنبوت لوی مسوولیت وسپارل شو ده مبارک خپل عذرونه داسې وړاندې کړل .

قال رب انی قتلت منهم نفساً فاخاف ان یقتلون واخی هارون هو افصح منی لساناً فارسله معی رداً یصدقنی انی اخاف ان یکذبون .
(قصص ۳۴)

د، وویل یشکه مالدوی څخه یوسړی وژلی دی نوزه ویریږمچه دوی به می ووژنی اوورور زما هارون ترما څخه په ژبه کی فصیح دی نوهغه لما سره ولیږه کومک کونکی چه زما تصدیق وملاتړ کوی زه ویریږمچه دوی به ما دروغجن وګڼی په ځواب کی ورته وویل شول : قال سنشد عضدک باخیک ونجعل لکماسلطاناً فلایصلون الیکما بایاتنا انتما ومن اتبعکما الغلبون (قصص ۳۵)

خدای (ج) وویل ژرده چه ستامټ به ستاپه ورور (هارون ع) سره محکم کړوا وتاسوته به غلبه درکړو نودوی به تاسی ته ضررنشی رسولای .زموږ دنبیانو په سبب باندی تاسوا وستاسوپیروان به غالب وی.سبحان الله دخدای دپیغمبرویل اودخدای دطرفه منل تاسودخدای دریښتنوبندګانو داخلاص اوبندګی دوعاګانوته ځیر شی چه څنګه ژرژراوپوره اوددوی په زړه سره قبلیږی یقیناً دهغوی دمخلصوپیروانوهمدا شان دی چی دوی پوه شی .

بله دعا : قال رب اشرح لی صدری ویسرلی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیراً من اهلی هارون اخی اشدده ازری واشرکه فی امری نسبحک کثیراً ونذکرک کثیراً انک کنت بنا بصیراً (۳۵ طه)

ده وویل : زما پالونکیه زماسینه پرانیزه اوزماکار آسانه کړه اوزما دژبی غوټه خلاصه کړه ترڅومی په خبروپوه شی، اوماته .معاون مقرر کړه زماد کورنی څخه هارون زماورور اوزما ملا پری مضبوطه کړه اوهغه زما په کار (نبوت) کی شریک کړه .

ترڅوچی موږستا ډیره ستاینه اوپه پاکی سره یادونه وکړوبیشکه ته پر موږباندی بینا اولیدونکی ئی ددی دعاڅخه وروسته خدای (ج)داستجابت داسی ځواب ورکړ : قال قداوتیت سؤلک یاموسی (۳۶ طه)
خدای (ج) وویل پریښتیا سره درکړشوی ستاغوښتنی ای موسی !

ددواړودعا :

کله چه دوی دواړه سره یوځای شول دخدای (ج) ددی حکم (اذهبا الی فرعون انه طغی فقولاله قولاً لیناً لعله یتذکر اویخشی (۴۴طه)
تاسودواړه فرعون ته ورشی یقیناً هغه سرکشی کړیده .نوورته نرمه خبر وکړی شائی چه پندواخلی اویا وویریږی) په تعمیل کی یې خپل عذرونه او ستونزی ددعا په لفافی کی داسی وړاندی کړی . تالا ربنا اننا

نخاف ان یفرط علینا او ان یطغی ، دوی وویل زموږ پالونکیه! بیشکه موږ ویریږو چه هغه (فرعون) پرموږ زیاتی وکړی او یا نورهم سرکشی وکړی. ددعا ځواب داسی وو: قال لاتخافا اننی معکما اسمع واری فاتیاه فقولا انا رسولا ربک فارسل معنا بنی اسرائیل ولاتعذبهم قدجئناک بایة من ربک والسلام علی من اتبع الهدی (۴۷. طه) ځای (ج) وفرمایل: تاسو مه ویریږی بیشکه زه له تاسوسره یم وینم او اورم. ودوته ورشی نوورته ووایی بیشکه موږ ستادرب استازی یو. نوته زموږسره بنی اسرائیل ولیږه اودوی مه په عذاب کوه پریښیاسره موږتاته ستا دپالونکی له طرفه نښه راوړی او سلامتی دی وی پرهغه چاچه دخدای پیروی یی کړیده.

دمقابلی په ډگرکی:

کله چه دحق پلونکی اودفرعون غولول شوی جادوگران دمقابلی میدان ته ووتل نوبیا دحق منادی دوی ته موقع ورکړه ترڅوخپل زور کمال او استدلال څخه کار واخلی او بیادزړه تلوم ارمان ورته پاتی نشی نوهغوی پوره پړی لرگی سره راټول کړی وواودخلکوپه ستر گوئی سحروکړ ټولوته داسی ښکاریدل چه هغه ماران دی اوخوځیږی. نوپدی وخت کی موسی علیه السلام خپله همساواچوله چه دیولوی ښامار په څیرشود او ټول ئی وخوړل مسلکی ساحران دخپل کمال په وجه پوه شول چه دوی دحقیقت سره مخامخ دی او کوم سحرندی ځکه سحردکوم شی حقیقت نشی بدلولای بوازی په بڼه کی ئی ښودنه کوی .خودلته هرڅه لمنځه ولاړل. نوسمدلاسه په سجده پرېوتل اوویې ویل: قالوا امنا برب هارون وموسی (۷۰ طه) دوی وویل مونږدهارون اوموسی په پالونکی ایمان راوړی دی. دفرعون لخوا په مرگ پښولاس غوڅولو او په ازغی لرونکی دخرما په ونوکی دراځوړندولو تهدید کول ترڅوله ایمانه څخه لاس واخلی خوهغوی دایمان نشی داسی مست کړی ووچه دلاسونو، پښو غوڅولو او یاهم له دی فانی دنیا څخه دکډی اخستلو هیڅ خبروددوی تصمیم نشوای لړزولای. نوئی په زغرده داسی ځواب ورکړ. قالوالن نو ٔ ثرک علی ماجائنا من البینات والذی فطرنا فاقض ماانت قاض طانما تقضی هذه الحیوه الدنیا طانا آمنا بربنا لیغفرلنا خطایانا وما اکرهتنا علیه من السحروالله خیروابقی (۷۳) دوی وویل هیڅکله به تاپرهغه څه باندی چه موږته دڅکاره معجزاتو څخه راغلی دی غوره نکړو اوهغه ذات چه پیدا کړی ئی یوموږ نوته حکم وکړه هغه څه چه ته حکم کونکی یی. بیشکه ته یوازی ددی ژوندحکم کولی شی. موږ ــ

بخپل پالونکی ایمان راوړی دی ترڅو موږته زیښی گناهونه زموږ او
هغه څه چه تاپه زورملی پرموږباندی له سحرڅخه . اوالله غفور
اوپاییدونکی دی
(نورسیا)

جهاد و هدایت الهی . . .

معرفت وانکشاف آنها بلندشده میرودوسخنان و اموری را میدانند که دیگران از درک آن هاعاجزوناتوان هستندزیرا این مجاهدین کسانی اندکه خداوندبا آنها است وخداوندباهرکسیکه باشدآن شخص کامیاب ، سرفراز ،وسرخروئی دارین می باشدزیرا خداوندبه نیت ،قصدوعمل نیک و جهادهرکس عالم وبینا است ومطابق آن برایشان اجرمدهد .وا ینطور نمیکندکه کسی رابه پرمشقت ترین احکام که جهاداست امرکندوآن شخص هم مطابق به امروی به جهادودیگرامورشرعی ادامه دهد وبازاورادرین راه دورودرازوپرمشقت تنها وبدون کمک وحمایت بگذارد .
خداونددرآیت دیگرمی فرماید : ان الله مع الذین اتقوا والدین هم محسنون ، یعنی کمک ، مددوعون ولطف خداوندی باکسانی است که ازخدا ترسیده وتقوی راپیشه خودمی سازندوباکسانی است که ایشان نیکوکارانند .

انسان وحشی . . .

پس ازشنیدن این سخن ،مودربدنم راست دوهیجان عجیبی درخود احساس کردم وبازبه فکرفرورفته باخودزمزمه کردم : انسان هم موجود عجیبی است ، زمانیکه رسالت ووظائف خودرا درک نماید ،خودرا شناسد ودرجهت انسانیت ومعنویت حرکت کند ، مقام برترازملک رانصیب می شود . اما اگرمرتبت وعظمت خودرا فراموش کند ،معنویت خودراازیادببرد ودرجهت مادی وخواست های شیطانی وحیوانی خویشتن سیرکنند ، بحدی سقوط می نمایدکه ازحیوانات درنده ووحشی نیزپست ترمی گردد .ازغارت حیات دیگران محظوظ می شود ، ازریختن خون همنوعان لذت می برد ، به ثروت وهستی دیگران تجاوزمی نمایدوبالاخره به حیوان درنده ووحشی تبدیل می گرددوراستی که این قماش انسانها ، درنده ووحشی اند .
پس انسانهای وحشی رانیزباید شکار کرد .

ژباړن : فضل ولي "ناګار"

د اجتهاد په برخه کې

څو شکونه

د ۱۹۵۸ کال دجنوري په میاشت کې دلاهوربین المللی غونډې تەدنړې له بیلابیلوسیمونه پوهان رابلل شوي وو، چې پکې مسلمان عالمان ګډ وو.

دغونډې په دوران اولەهغې وروسته نوموړي پوهان له پاکستانې مفکرینو سره په تماس کې ووچې ځانونه دیوبل پەتګلاره اونظریاتوو- پوهوي په دې لړکې ډیربهرنې مفکرین دمصنف مودودي "دفترتەهم ورتلل چې په هغوی کې یونومیالی شخصیت ولفردکینټ ول سمت" دی، نوموړی لومړی دعلګړدپوهنځي داسلامي تاریخ پوهاند و، بیا دلاهورد "ایف، سي پوهنځي ته راغی، او اوس (۱۹۵۸) دکاناډا دمشهورپوهنتون "میګګل" د اسلامیاتود ځانګې مشردی. لاندې لیک له "مصنف" سره دپوهاندسمت دیوې لیدنې یادګار دی

دپوهاند" سمت " لیک :

دقدروړه !

تسلیم اوادب.

داخوستاسوغریب نوازی ده، چې زەموتیرەاونی پخپلی لیدنی ونازولم. لەدی بښنی مودزړه لەتلەشکریەاداکوم. ماستاسولەمخاڅ کتنی ډیره ګټه واخیسته، ترڅولوزیات بەدی خوښ یم، چې لەتاسوسرەمې پخپلەد کتلوبرخەوشوه، اوپەدې ډول مې ستاسې فکری اواستدلالی تګلارەلەډیر نږدې نه ولوستله، داګټې ستاسوداثارولەلوستلونەامکان لري، دومره لاس تە رانه وړل شي.

ستاسودمقالی انګریزی ژباړەمې پەغوررلوستله، تاسوچې څەډول د"الهی (ح) قانون معنی اومفهوم تاکلی، اولا موچې پەګرم حیثیت دهغې قانون پەوړاندې منسوب کړی، زما پەاند د زړەراښکونکی دی. اوزەتري پەځانګړی ډول متاثرشوی یم. داخبرەدومرەمهمەده، چې زما پەزړەکی دا قدرتی غوښتنه راپیداشوی، چې هغەعربی نوموني "اصطلاحات" پەغور

وګورم ،چې دا نکته یې روښانه کړې ده .دا حالت دمقالې د نورو مهمو برخو هم دی،که له تا سو سره دمقالې داردو ،اوعربي ژباړې وي ،نورا و بې لیږئ،چې زه یې ولولم .

په دې لړ کې یوه بله پوښتنه هم پیدا کیږي،په انګریزي ژباړه کې تاسو "الهي قانون" منل او دهغې په وړاندې مولـه خپلې خپلواکۍ نه لاس اخیستل "اسلام" بللی.له دې ړومبی ما له اسلامه تش دخدای (ج) په حضور کې دعجز سر ټیټول مفهوم کړی،خو ستاسې په وړاندې دا دواړه یوحیثیت لري او کوم تعارض پکې نه شته .په "کلوکیم" (غونډه) کې چې ما کومه مقاله ولوستله ،په هغې کې مې دواړه په یوه حیثیت راوړي،خو چې زه دمقالې اردو او عربي ژباړو نکې زما په نقطه نظر پوره نه دي پوه شوي،نو ددې لپاره چې څه عرض کوم هغه صرف د انګریزي مقالې پر بنسټ دی.امکان لري زما دغه ښوونې د نه هغه وخت سمه شوې وي ، چې ستاسې دملاقات په دوران کې مې درته ښکاره کړې وه ،او په دې برخه کې مې درته ویلي وو ،چې زه دا به فکر "جماعت اسلامي" انسان له خدای (ج) سره دا ړیکو د توجه ور کولو پر ځای تش دمذهب په بهرنیو مظاهرو زورا چولو ته رابولي،خو چې تاسو دهغې زموږ ځواب راکړی، او زما د کره کتنې له پاره موکوم مواد را غونډ کړي،زما پر ځیړنو یې زیات والی راوستی. خو تاسو چې پخپله نشر شوې مقاله کې کوم دریځ غوره کړی،له هغې نه بیا دا پوښتنه پیدا کیږي چې : آیا د مسلمانانو ددین اصل روح د خدای (ج) درابطې نه زیات په شریعت پورې تړلی دی ؟

له دې نه یوه بله پوښتنه هم را منځ ته کیږي ،یعنې دمسلمان امت د نورو مذهب پالونکیو قومونو سره دا ړیکو درست څرنګوالی.ما چې په غور او ځیر دا فقره ولوستله ،یو ډول تموج یې پیدا کړ ،یو مسیحي ته د ختیځ بیرغ وښه خوړل معمولي خبره او کوم اهمیت نه لري،زه ددې مفهوم د ښه ترا پوهې نه معذوریم .زه دیوه عیسایي په حیث عقیده لرم ،چې د ختیځ بیرغ وښې خوړنې په برخه کې مختاریم ،او په دې لار کې مې هیڅ شی نه خنډ کیږي.خو زه یقین لرم چې که ما داسې وکړل ،نو ته د یو مسلمان په حیث زما اعمال نه ناارامه کیږي ځکه ستا په لید شریعت او خدایي یو همه ګیر او افاقي قانون دی .آیا د خدای (ج) د قانون پابندي پر ټولو واجب نه ده ؟ اګر که هغه تش مسلمانانو منلې وي.که زه دروغ وو ایم ،ته به زما دا کار ناسم وبولې.آیا کومه داسې اخلاقي ضابطه هم شته چې پر ګرد و انسانانو نافذ شي؟ او له دې پرته څه اصول او ضوابط داسې شته ،چې د هغې پیروي تش پر مسلمانانو لازم وي ؟

زه د سګرټ او شراب څښلو عادي نه یم ،زما له دې روشه زما مسلمان دوست ډیر خوشاله کیدی شي، چې زه د هغه د مذهب د دوو اصولو پابندي کوم .اګر که زه

داکارد خپلو ذاتي اعتقاداتو په بنا کوم، ما په خپل ټول عمر کې هم کله سګرټ او شراب څښلي نه دي، زه احساس کوم چې دا غوره ده، او د خدای (ج) په وړاندې مقبوله ده. دا چې خوک شراب ونه څښي او دا کار دیو مسلمان لپاره دومره صحي دی څومره چې دیوه عیسایي، هندو او یهودي لپاره. خود مسلمان په مسئله کې بل اړخ هم شته، یو شرابي مسلمان په خپل دغه عمل نه یوازې خپله روغتیا تباه کوي، بلکې د خپل ځان د ننه د ضمیر محرم هم ګیري ځکه چې د شرابو په څښلو هغه دیوه داسې حرام مرتکب شوی چې هغه یې د خپلې عقیدې پر بنسټ حرام منلی دی.

اوس دا مسئله حل کول غواړي، چې آیا تاسو عصرات د مسلمان په حیث پدې خبره نه خوښیږي، چې زه یا زما په رنګ نور نا مسلمانه د شریعت د قانون پابندي وکړي؟ له دې سره چې زه اعتراف کوم چې د نا مسلمانۍ په وجه به د شریعت د پیروۍ د ټولو ژمنه وار یو له عهدې نه کما حقه ونشم وتلی. امکان لري پدې باره کې ستاسو ځواب داوي، چې زه باید دیو عیسایي په توګه د عیسویت د وړاندې کړي شوو اصولو پیروي وکړم. خو آخر یو هندو یا ملحد په داډول پېښو کې څرنګه لار غوره کړي؟ آیا د خدای (ج) منکر چې به وي، د خدای (ج) دیوه منونکي بنده نه بهتر (او پدې سبب د خدای (ج) په وړاندې غوره) نه دی چې بدکاره وي؟

زه متاسف یم، چې تاسو مې بې ځایه تکلیف کړی، او غواړم ستاسې له مروت نه مې د خپل حق په اندول زیاته ګټه اخیستې وي. خو دا زړور تیا مې له دې کبله وکړه، چې خپل ټول عمر مې د همدا ډول مسایلو په څېړلو کې تیر کړې دی، او په ځانګړي ډول بیا هغه مسایل چې تمایل یې د هیوادونو تر منځ د سولې او یوځلاتوب امکانات پراخه کولی شي.

ستا مخلص

" ولفـــر دکینـــــت ول سمـــــت "

دعلامه "مودودي" ځــواب:

ښاغلـــی سمـــت!

ستاسې له یادونې نه شکریه کوم، ستاسو په فرمایش مې د خپلې مقالې اردو او عربي نوټونه درولیږل. اصل مقاله په اردو کې لیکل شوې ده. عربي او انګریزي یې ترجمې دي، تاسو چې په اردو پوهیږئ، نو غوره به وي، چې په اردو مقالې اعتماد وکړئ، له دې سره سره هغه یادا شتونه هم درلیږم، چې په "کلوکیم" کې مې د خپلې مقالې د تنقید ونو په ځواب کې وړاندې کړي وو.

داسلام او شریعت ګډې اړیکې:

ستاسې په ذهن کې چې زما د مقالې له لیدلو نه د "اسلام" ممتعلق کومه

پوښتنه پیدا شوی ، دهغې ځواب دادی ،چې اسلامي لهشکه د"خدای(ج) " اطاعت دی ، خوددی منلی ضروری تقاضا داده ، چې دخدای(ج) دقانـــون اطاعت وشی .ځکه چې دخدای (ج) منل ،اودهغه قانون نه منل دوا ړه له یو بل سره متناقض دی. ماچې په کوم ډول دا مسئله سپړلی،ته په هماغه ډول وزته غیرشه ،نوپه واقعي ډول به درته ځرگنده شي ،ترتیب دادی.

۱ــ قرآن شریف "خدای (ج)" تش معبود نه دی گیڼلی،بلکې قانوني حاکمیت هم بللی دی .

۲ــ دخدای (ج) دخدایي دا دوا ړه برخې دتوحید دتصورله نقطه نظره داسې نه بیلیدونکې دی ، چې که په هغوی کې له یوه نه هم انکا روشي،هغه په خا مخــا له خدای (ج) نه انکاروی .

۳ــ ددی عقیدی لهمخې چې دخدای(ج) دکوم قانون اطاعت لازم شوی،لــه هغې نه طبیعي قوانین مرادنه دی،بلکې هغه قانون دی،چې خدای (ج) د خپلوا ستاځو(ع) په وسیله راا ستولی دی .

اودهغې مفهوم زمونږفکرونظرا وپه ځانې اوټولنیز ژوندکې زمونږدتگلاری سمول دی .

۴ــ دقرآن شریف دبللی بنسټ دادی ،چې انسان بایددهغه بللی اوقانون په وړاندې خپل سرتیټ کړی ،چې خدای (ج) دانبیا وو(ع) په وسیلـــه را لورولی دی.اوددی په وړاندې به له خپلی خپلواکی نه لاس اخلی.

دانوم دقرآن شریف په ژبه "اسلام"بلل شوی دی.یا په نورو ټکو"که یو سړی وایي چې زه دخدای(ج) په وړاندې دتسلیم سرښکته کوم ،خو دخدای(ج) د ر الیږلوا ستاځو(ع) دورکړی شوی لارښوونې اودهغوی درا وړوا حکا مو اطاعت نه کوم ،اونه دهغې په وړاندې دخپلې خودسری دعوه پریږ دم،نوقرآن شریف دی شخص ته د "مسلمان" په خطاب ورکولوتیا رنه دی "

په همدی ډول ته دخپلی معاملې په پوهیدلوکې زیا روګانه ،پخپله به درته ښکاره شي، هغه پوښتنه چې تا ته را پیدا شوی یعنې "آیا دمسلما نا نوددیــن اصل روح دخدای (ج) له اړیکونه زیات په شریعت پوری تړلی دی؟"داپوښتنه په اصل کی نه را منځته کیږی، ددی لپا ره چې مسلمان له خدای(ج) سره ،داسلام اړیکې له ده سره ،اودی پخپله دخدای (ج) دقانون (شریعت) سره د"اسلام" دا ړیکو ډول جوړ کړی دی .اودا یې داسې فطری غوښتنه ده ،چې که چیری د ــ خدای(ج) له قانون سره داسلام اړیکې پاتې نه شي ،نوبیا دخدای (ج)سره داسلام دا ړیکو پاتې کیدل کوم معنا نه لری .

داسلام دروح ساتنې لپاره دهغه دشکل دساتلوا همیت :

دعیسویانو دختزیر دغوښې خوړلوپه ارتباط دی چې څه ویلی ،هغه اصلا"دیو

سل سیاق اوسباق دی، ما درته ددی خبری دپوهولوکوشش کړی، چې د مسلمانانو لپاره داسلام دروح سره داسلام دشکل (FORM)اهمیت څه دی، او رولی لەدغه شکلەدبی پروایی او انحراف دا قدرتی نتیجەوی، چې مسلمان بیا داسلام لەروح نەهمپردی کیږی ، دا خبرەدرتەماپەډیرو مثالونوکی ښکارەکړی ده، لکەکه یومسلمان لمونځ پریږیدی، نولازمی نتیجەبەیی داوی، چې دخدای(ج) اودبندګانو پەحق کی دەدلازموتولو فرایضونەمخا ړولی دی، ځکه دمسلمانیدلوپەصورت کی پرده لومړنی لازم شوی فرض لمونځ دی .

هغەیی فرض ګڼلیا ومنلی دی، نوکەبی پریږیدی، نولەهغەنەبیا دچا دحق پیژندنی اوفرض پیژندنی هیلەنەشی کیدلی . پەهمدی ډول هغەشیان چې اسلام حرام اوسخته ګناەګڼلی دهغی دحرا موالی اوګنا دسرەسرەکەپری کوم مسلمان ککړشی، پرهغەبیا هم دا باورنەشته چې دکوسوا خلاقی حدودولەماتولوا ویا دکومی ګناه لەارتکابەبەځان وژغوری .

پەدی برخەکی بایدتاسوته ووایم، چې پەلمونځ پریښودلویا دخنزیر دغوښی پەخوړلوپخپل پورتنی قیاس کیچی مومسلمانا نترغیب کړی او استقبال کړی، اوداسی مسلمانان موځان تەلنډګڼلی، خودااندازەمونږ لګولی، چې دومرەحدودلەمنځەوړل اواحترامات ماتول تاسوتەدقرابت پەنسبت داخلاقی سطحی اومعیارپەوړاندی پەدرحوراشکتەکیدل دیستاسو پەعقیدەلمونځ بیخی فرض نەګڼل کیږی ،اودخنزیرغوښەخوړل درته معمولی خبره ښکاری، نودلمانځەدپریښودلوا ودخنزیردغوښی لەخوړلوسره ،سرەپه اخلاقی حدودوولاړیاتی کیدی شی، اودخپلوا قداروا حترام کولی شی چې کوم درته مقدس دی . خوکەکوم مسلمان داکاروکړی، نوهغەبەدومرەحدودمات کړی وی ،اودومرەقیمتی اقداربەبی پایمال کړیوی، اوداسی یومقام تەبەرسیدلی وی ،چې هغەلەبەپەنړی کی پەډیرەسخته کومشی مقدس پاتی شی ، چې هغەیی دخپلوځانی غوښتنوپا شخصی ګټوپەخاطرترپښولاندی کولوکی فکر وکړی . نودهمدی لپاره درته خبردرکوم ، چې تاسوخلک داسلام دانحراف کوم ونکو حوطه افزایی پریږیدی ،ځکەچې داپەیوەمسلمانه ټولنەکی دسخت اخلاقی زوال مظهرګرځی اودیوی انسانی ټولنی اخلاقی زوال په حقیقت کی ځانله دهماغه معاشری زیان نەدی ،بلکی دګردانسانیت تاوان دی .

اسلامی حکومت نا مسلمانه وګړی دکوموحدودوپابندکولی شی ؟
ستا داخبرەپخپل ځای سمەده ،چې زمونږپەوړاندی هرەګناەدموقعیت په لحاظ یوەبدی ده ،ځکەهرڅەچې الهی شریعت ګناه بللی ،نوهغه مودهیح

یوه انسان ژوندلپاره غوره نه دی گڼلی ،زمونږد ریځ بالکل همدادی .
مونږدخدای(ج) تړول احکام دخدای (ج) دتپولوبندگانولپاره په حقه گڼلی
اوکوم انسان چی له هغی نه غاړه غړولی،مونږپری رنځیدلی اومتاء سف یو
دهغه پخپله غوښتنه ,به داگناه یوه معمولی خبره وی ،خومونږ یی معمولی
نه شوکڼلی .البته که چیری په کوم اسلامی حکومت کی کوم نامسلمانـــه
اوسی ،نودځینو اسلامی احکامودپابندی لپاره یی دمجبورولوزیار کالـــو
اوپه ځینومعاملوکی یی آزادپریږیدو .لکه شرک زمونږ په گروهه ترټولـــو
لویه گناه ده ، خوکه دچا په عقیده کی سم بلل شوی وی، مونږ یی له هغی
نه نه اړوو .په همدی ډول دخنزیردغوښی استعمال زمونږ په وړاندی غوڅ
حرام دی،خوکه څوک یی حلال گڼی،مونږ هیی له خوړلوځخه نه منعه کـــوو.
خوددی په خلاف هغه له غلا،ددروغوله شهادت ، دغبن اوخیانت ځخه ضرور ی
راستنوو .ځکه چی دادگردانسانیت په وړاندی متفق وعلیه بدی ده .او له
هغی نه په ځمکه کی فسادپیداکیږی .
زه ستاله دی خبری سره هم متفق یم ،چی که کوم سړی ترځه حده هم دا خلاقی ښه
والی اوغوره صفتونوله وجی راسره نژدی شی ،نوپردی کارموخوښی زیاتیږی
دیوه انسان دغلطی عقیدی بدی پرخپل ځای سمه ،خودبی دینه په نسبت دښو
اخلاقوږښتنی انســـان په هرحـــال بهتردی . اوشردی لازیاته غوره داچی
دغه هیله هم ترزی کیدی شی ،چی یووخت به دخپلی عقیدی بدی محســوس
اودسمی عقیدی منلوته به تیارشی .

خاکسار

ابوالاعلی مـــــودودی

فـــــروری ۱۹۵۸ —

هلاکت انسان در سه چیز است :
۱ــ به امید توبه ، دست به گناه بردن
۲ــ به امید زنده گی توبه کردن نه توبه
۳ــ بدون توبه منتظر رحمت خدا ج بودن
(حضرت شقیق بلخی)

گذارشی از کنفرانس بین المللی

تعلیم وتربیهٔ مهاجرین

کنفرانس سه روزه بین المللی برای تعلیم وتربیه مهاجرین افغان که ازطرف رابطهٔ عالم اسلامی ازتاریخ ۳۰ اکتوبر الی ۲ نومبر ۱۹۸۷ درشهر پشاور دایر گردیده بود اختتام یافت محفل افتتاحیه این کنفرانس که به ساعت چهار ونیم عصر روز شنبه ۳۰ اکتوبر آغاز یافته بود درآن عده یی از رهبران ونمایندگان تنظیم های جهادی، علما ودانشمندان پاکستانی وعربی، نمایندگان وزارت تعلیم وتربیه کویت، قطر، نماینده الازهر مصر ونمایندهٔ رابطه عالم اسلامی اشتراک نموده بودند.

برادر محبوب الله (محمدیار) خبرنگار هفته نامه شهادت گزارش می دهد که محفل با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید وتفسیر آن آغاز وسپس دکتور عبدالله عمر "نصیف" منشی عمومی رابطهٔ عالم اسلامی بیانیهٔ افتتاحیهٔ خویش را ایراد نمود.

بعداً وزیر تعلیم وتربیهٔ صوبهٔ سرحد پیرامون اهمیت چنین کنفرانس ها درحیات اجتماعی وفرهنگی مهاجرین افغان بیانیهٔ مفصلی ایراد ودایر شدن این نوع کنفرانس ها را برای مهاجرین افغانی مفید وارزنده تلقی کرد.

درروزهای دوم وسوم این کنفرانس برادر محمدزمان "مزمل" رئیس کمیتهٔ تخطیط وتنظیم جزب اسلامی افغانستان، محترم استاد ربانی رهبر جمعیت اسلامی افغانستان، محترم مولوی محمدنبی "محمدی" رهبر حرکت انقلاب اسلامی افغانستان، دکتور حسن ترابی رهبر تحریک اسلامی سودان، محترم عبدالله سابق کمشنر مهاجرین افغان، دکتور عبدالرحمن مدیر نمایندگی تعاون اسلامی، خرم جاه مراد امیر جماعت اسلامی لاهور دکتور عبدالحی رئیس کمیته تعلیم وتربیه جمعیت اسلامی، محمدی گل "وحیدی" آمر تدریسی تعلیم وتربیهٔ حزب اسلامی افغانستان، مولوی فضل باقی ازکدر علمی حزب اسلامی افغانستان، محسن بازوم یکتن از

استادان فاکولتهٔ قطر و یکعده دیگر ازعلما ودانشمندان،هریک طبق برنامهٔ مرتبه بیانیه های مفید وجامعی پیرامون اهمیت این کنفرانس به لسان های انگلیسی،عربی ایرادکردندکه طرف توجه حضارقرار گرفت .

همچنان محترم فدا محمدخان گورنر صوبه سرحدپاکستان وفهیم الله ختک کمشنرمهاجرین افغان مهمانان خصوصی این کنفرانس درمورداهمیت دایر شدن این کنفرانس سخنرانی کرده و به نمایندگی ازدولت ومردم پاکستان آمادگی ومساعدت هرنوع کمک و همکاری مادی ومعنوی رابرای مهاجرین افغان اظهارنمودند .

این کنفرانس ساعت چهارونیم عصر دوم نوامبربا ایرادبیانیهٔ دکتور عبدالله عمر"نصیف "منشی عمومی رابطه عالم اسلامی بپایان رسید .

درختم محفل داکترعبدالرحمن قطعنامه ٔ این کنفرانس را قرائت نمودکه درآن چنین آمده است .

ایجادیک مرکزتعلیمی واحدکه به تنظیمها ارتباط نداشته باشد .

ایجاد یک نصاب واحدتعلیمی .

ایجاد مکاتب مسلکی وحرفوی(زراعت وتخنیک) .

ایجادزمینه تحصیل وبدست آوردن سکالرشپ وفیلوشپ برای محصلین افغانی درممالک اسلامی وکشورهای دیگر .

ایجاد موٴسسات عالی تحصیلی وجمع آوری امکانات برای مهاجرین افغان درپاکستان .

ایجاد مرکزتربیوی برای استادان

ایجاد اداره صحی تعلیمی و کورسهای کمک های اولیه برای زنان تاباشدکه درجامعه نقشی موثری ایفا نمایند .

دروسا نوتحفی ته په فکرکی ناست لیدل کیږی !؟

تتبع و نگارش: محمد معروف فروغگر

واکنون چه باید کرد؟

۱- نهضت اسلام وداعیهٔ آن درمصر:

تاریخ نهضت اسلامی مصر مشحون است از رجال بزرگ دعوت، مبارزه وجهاد که بعد از صدر اسلام وبالخصوص در قرن بیستم، شاید تاریخ نظیر ایشان را کم نشان داده باشد، سرگذشت جنبش اسلامی درمصر، حکایت غم انگیزی است که مقاومت طاغوت را با اسلام بیاد انسان میاورد، این سرگذشت، سرگذشت خون وشهادت است، سرگذشت مرارتهای جهاد ومبارزه است، سرگذشت درگیری موسی با فرعون است، سرگذشت کناره ها، کرانه ها و امواج آرام ولی فرعون خور رود نیل است سرگذشتی، قصه یی، حکایتی است از زبان تاریخ که هنوز از سلسله های نیرومند حکایت شبهای دراز شکنجه ها وتعذیب ها پیدا است که مردان بزرگ دعوت ومبارزه وجهاد در پشت پنجره های آهنین زندانهای طاغوت بسر میبرند، شکنجه میشوند، تعذیب میبینند، بپای دار میروند، شهید میشوند وهنوز چشمان

اقربا ودوستان شان در اندوه جدایی شان تر است که حکم ضبط

اموال شان صادر میشود، اما باز ماندگان با عزت پولادین واستوار میراث اسلامی شان را حفظ میکنند ودر آزمونگاه قربانی در پیشاپیش کامرهٔ تلویزیونی حساس تاریخ حاضر میشوند میرزمند ومیرزمند وشهید میشوند ومطمئن هستند که آیندهٔ شان آیندهٔ درخشان پیروزی بر طاغوت یکبار دیگر در برابر حق به زانو درآمده پوزه اش برزمین مالیده شود.

بنای این نهضت به ادامهٔ نهضت های فراموش شدهٔ روزگاران، هنگامی پی ریزی شد، که جامعهٔ درحالت رمق مصر خصوصاً، وجهان اسلام عموماً، در مرداب مادیت وعیاشی وبی بندوباری وغلامی وذلت. (اجانب کافرکیش) دست وپا میزد ودرهمان روزگاران طاغوت انگلیس که از یکسو به اسلحهٔ بران استعمار مسلح بود واز سوی به لطائف الحیل ادیان منسوخ، مجهز، با اشغال ممالک مسلمان نشین وخطه های اسلامی وگسیل مبشرین سری این ادیان به زمینها وقاره ها سرگرم بود وطوری ملل مسلمان را درگیر ذلت وبدبختی نموده بود که از یکسو به ترویج فحشاء، عیاشی، بی بندوباری وبی تفاوتی در اراده ها وایمان شان خلل ضعف میانداخت واز طرفی هیئت های مادی ومعنوی ایشان را هضم و

تا بود مینمود درازای این طاغوت مسلط وحاکم برجوامع اسلامی و در فضای مختنق وگندیده‌ء ارمغان انگلیس ،جرثومه های مارکسیزم لیننیزم و دریک سخن کمونیزم وسوسیالیزم نمو مینمود ومراحل رشدش را به حداعظمی پیمودن میگرفت این هم به چندعلت:

۱ـ وضع نابسامان اقتصادی ودرمضیقه قراردادن ملتها ، که البته درایجرم دولت وافرادمتنفذ متمول شریک میباشند.

۲ ـ عدم بصیرت وشناخت دین،که در این صورت مبلغین کمونستی برا ذهان عامه غالب میایندونزدعامه‌ء مردم نظریه بعضی عوا ملی جواب کافی و شافی دینیدرردادله کمونستهانمیداشته نمیباشند،جرم این فاجعه مستقیماً متوجه علماء ودانشمندان واهل خبره‌ء دینی میباشد.

۳ـ بساادارههای حکومتی حکومتی که به دادمظلوم نمیرسد،حق رابه حقدار نمیسپارد، جلورشوت واختلاس رانمیگیرد، جلوکنزمال رانمیگیرد،حامی ناموس مردم نمیشود، ازحمایه‌ء اسروی جامعه شانه خالی میکند،مردم برای دادرسی شان به داعیه کمونیزم لبیک میگویند!!!

۴ ـ فسادقوانین وضعی وعدم‌اجرای قوانین سماوی ...

۵ ـ عداوت توده ها باغرب استعمار گر ...

۶ـ عدم جلوگیری ازاشاعه پراگنی های کمونستها ...

۷ـ عدم شناخت نسبت به نظام وفلسفه کمونستی ... و ...

شخصیت ها ورجال دلسوزدینی این وضع اسف انگیزرا ،نمیتوانستندنا دیده بگیرند، ودست زیرزنخ نشعته و"بینیم چه میشود"گفته ، تماشاکنند رویهمرفته به‌تلاشهای فردی خود گاه به گاه مردم راازعواقب وخیم استعمارانگلیس ودرپهلوی آن رشد فساد به قواره وفورم‌جدیدکمونیزم آگاه میگردند،مدارس دینی تشکل ـ فرماپیشی تمام عیار،زیرسانسور انگلیس هادم‌آرام نمیزد، جامع الازهر نیزدرهمینطورشرایطی درگیر بود، با نهم حرکت نهانی ولیبشکل فردی وبعضی اوقات علنی جریان داشت ، مگرهرجریان حرکت وجنبشی که درقالب نیایدواز کوره‌ء وحدت نبرآید، چندان نتیجه‌یی نمیدهد، روی همرفته ضرورتی به وحدت نهضت احساس میشد،همان بودکه جوان نورسی که‌هنوز (۲۱) بهارراز عمرش راپشت سرگذاشته بود،نظربه پشتکارش درراه احیاء ، وتشکیل نهضت وپس منظر درخشان مبارزه‌اش که تقریباً دوازده ویاسیزده سال‌داشت که درمبارزات ضداستعماری وضد کفروفساد اشتراک میورزیدوبه‌لهجه رسا،وآبیاری شده ازایمانش مردم‌را به‌حقایق میخواند، وتماسهای‌ممتد وپی همی که باعلماء ودانشمندان دینی داشت وباآنهادرباره‌ء اوضاع مسلط وجوحاکم برجامعه‌بحثهای‌طولانی

مینمود، سرانجام درذیقعده ۱۳۴۷ که درخانه این جوان بادرد، پرشور مدبر، وانقلابی آزموده، بنای تحریک اسلامی مصرگذاشته شد ... بانی این تحریک که شخصیت برجسته وسرشناس جهان اسلام است "حسن البناء" است که پدردانشمندش احمدبن عبدالرحمن البناء میباشدکه، درقصبه محمودیه مربوط ولایت بوحیره‌کەدرفاصله ۴۴ کیلومتری شمال مغرب قاهره قرار دارد سکونت داشت ...

داستان تشکیل تحریک اسلامی، مصررا خودحسن البناء بیان میدارد که: "درذیقعده‌ٔ ۱۳۴۷ تا آنجاکه به خاطر دارم، شش تن از، برادران — ارجمندی که درسها وکنفرانسهای من درایشان سخت موثرگشته بودبخانه بدیدنم آمدند:

حافظ عبدالمجید، احمدحصری، فواد ابراهیم، عبدالرحمن، حسب الله، اسماعیل عزوذکی مغربی، نشستند و باچشمان درخشنده چهرهٔ نمودار — قدرت اراده وایمان، بالحنی محکم گفتند:.

درسها راشنیدیم وفراگرفتیم ودرک کردیم ودرما موثرشد.، برای نیرومندی اسلام وبهروزی مسلمانان نه میدانیم چه بایدکرد؟ ازاین زندگی مذلتبار واسیروار به تنگ آمده ایم خودت شاهدی که مسلمانان این دیار نه منزلتی دارندونه احترام وعزتی، آنان مزدوران دنباله رواجنبیگانگان بیش نیستند، ماهم چیزی نداریم جزاین خون که ازگرمی و الاگرایی وافتخارجویی دررگهای بدن من روان است، واین روحی که هردم برمیاریم پرتوی ازایمان وبزرگ منشی میتابد، ویک مشت پولیکه از غذای بچه‌های مان کاسته واندوخته ایم، ولی آنظوریکه توراه مبارزه را بلدنیستیم ونمیدانیم برای خدمت به میهن ودین وملت مان چه باید بکنیم؟ مقصودما الان این است که هرچه داریم بادودست پیشت آوریم وآمادەگی خویش رابرای انجام خدمت اعلام داریم، تابارمسئولیتی که درپیشگاه خدا (ج) بردوش فرونهاده باشیم ومسئوولیت وظائف ماوآنچه بگردن مااست بدوش توافتدهرجمیعتی که بانیت پاک باخدا (ج) عهدبندد که برای دینش زنده‌گانی کندودرراه اوجان سپاردوجزرضایش هیچ نخواهد بیگمان درخورآن است که پیروزی رسد، هرچندشمارشان کم باشدوابزارشان اندک!

این سخن گرم پیرایه، سخت درمن اثر کرد. ازپزیرش مسئوولیت رهبری مبارزه‌یی که خودبان میخواندم وبدان پرداخته بودم ومردم رابخاطرش فراهم میاوردم، سرباززدم، باتاثیرعمیق گفتم "خدا (ج) ازشما خوشنود شود وبرنیت پاک تان فزونی بخشدوهمهٔ مان رادرخدمت بمردم وآنچه مایهٔ رضای اواست موفق گرداند، از مافعالیت ازخدا (ج) موفقیت باد باخدا (ج) بیعت کنیدکه سربازنهضت

اسلامی باشیم ... وبیعتی صورت گرفت .. وسوگندیادکردیم تا زنده ایم برادر یکدیگر باشیم ودرحال فعالیت برای اسلام ومبارزه درراه آن .

یکی گفت : اسم مان را چه بگذاریم؟ "جمعیت"، "انجمن"، "فرقه" یا "اتحادیه" تا رسمیت پیدا کنیم ؟

گفتم "نه این ونه آن !". ظاهرسازی وتشریفات ورسمیت پیدا کردن را کنار بگذاریم ،نخستین سنگ بنای اجتماع مان وشالوده اش فکر است و معنویات است وفعالیت است .ما یک عده برادریم درخدمت اسلام ،بنابر این ما "برادران مسلمان" هستیم .

فی البداهه به ذهنم رسید ...وعنوان گشت ...

ونخستین هستهٔ تشکیلاتی تحریک اسلامی اخوان المسلمین بوجود آمد ازهمین شش نفر، درباره همین فکر، بهمین صورت وبهمین نام .

این بودتصویری ازیک رخ قضیه ، مسأله متوجه میشودبه خوانندگان ارجمند، آن این که :ایشان فکر نکنندکه تحریک اسلامی وداعیهٔ آن که همانا وحدت مسلمین ،تزکیه ، تطهیر، ومستندشدن آنان را احتوا نموده ودربرمیگیرداین قدربسیط بودکه فقط طی گردهم آیی کوچکی آن هم فقط یکبارودریک ملاقات ودربین یک اطاق سروصورت گرفت و درجامعه عرض اندام کردوآغازبه حیات سیاسی نمود... این طورنیست طوریکه قبلاً هم اشاره شدکه این شورای کوچک که درواقع خیلی بزرگ وپرارزش بودوهست وخواهدبود، از یک پشتوانه نیرومندوقوی یی که یک عمرمجاهدتها ومبارزات پیهم علمای دین ودررأس آنها امام شهید حسن البناء قرارداشت برخوردار بود.

مولینا سیدابوالحسن علی ندوی درباب وضعیکه درجامعه مصر حکمفرما بودودرآن روزگاران امام حسن البناء باآن وضع خودرا دوچار میدیدوبا ان مبارزه میکرد، چنین ابراز نظرمیکند: "درکشورپهناور مصرتوطیه وسازش منظمی برضداسلام جریان داشت ،ژورنالیستها ،نویسندهگان ومبلغین همه وهمه درسنگر وجبههٔ متحدی علیه دین میرزمیدند و همانندپرچمداران انقلاب فرانسه جامعه سرتاسری مصررا موردهجوم انفجارات "ادب مترقی" (!)خیالات شک اندازودلهره انگیزوبیانات طنزآمیز وسخریه آفرین خویش قرار داده بودند ."

دوری ازدین وخاتمه روح جهاد، این دوامرطوری پلان شده پیش میرفت که فرهنگ وادبیات ،جامعه وزندهگی خلاصه اینکه گوشه وشعبه یی اززندهگی نبودکه درآن رجحانات غیراسلامی غالب نبودواثرات منفی اوحتی بجامع الازهروبعضی - دانشمندان اونیزنرسیده بود ... "

این انگیزه ها بودکه تلاش علمای دلسوز ودردمندرا تشدیدبخشیده تا جامعهٔ بی سروسامان شان را ازحلقوم

اژدهای بی دینی بیرون کنندو یا دست کم مسیرکشتی توفانزده جامعه مصررا دربحرمتلاطم عصیان وسرکشی منحرف سازند، امام حسن البناء همین طور تلاشهای دوامدار وملاقات های پی درپی با علماء ودانشمندان مسلما مصر با پشت سرگذاشتن یک عمر کار وپیکارروحها دومبارزه پیروزشد، که تحریک اسلامی مصررا بنیان گذارد..
اوخودمیگوید : بسیاراتفاق افتاده است که بابزرگان مصرواهل خبرهٔ آن درباره ضرورت اقدام عملی وتعمیری مفاهمه نموده ام ، ولی بعضی اوقات مطلق ناامیدم کرده اند، گاهی اندکی کمرهمت بسته اندوگاهی هم مشوره توقف داده اند !!!
ولی چیزی راکه میخواستم درعمل پیاده شود ودرجهت مبارزهٔ عملی بر ضدآن قدم برداشته شود، "ازمردم هیچ چیزی نیافتم !!!

نشانهٔ وفاداری نخواهدبودکه در این جا ازمرحوم احمدتیمورشاه یاد آوری نکنم، من هنگامیکه اورا میدیدم پیکرمجسم عزت، همت، غیرت، شجاعت را میدیدم وهنگامیکه دربارهٔ وضع عمومی مردم بااوگفتگومیکردم، فهم کامل واستعدادمکمل، صلاحیت وموشکافی اورااحساس مینمودم وآنها را همیشه آمادهٔ عمل مییافتم، خدا(ج) برا وبارش رحمت کندوا جرجزیل عطا فرماید ...
خدا (ج) بهترمیداندکه من شبها پیهم درباره زنده‌گی عمومی مردم مصراندیشیده ام وبرقسمت دناشت زنده‌گی آنها غورنموده ام (که راه علاج چیست ؟) امراض وعلل راتشخیص نموده، درتدبیرعلاج اواندیشیده ام وازشدت اندوه گریسته ام." (۱)
اودرآن دوران پرآشوب که کسی راه راازچاه تمیزکرده نمیتوانست وهمه درمرداب عصیان درانتظاررمق آخرین ویانسخهٔ نجات به سرمیبردند، خاموش نمی نشست ، خواص وعوام راازنزاکتهای دوران تنبیه مینمود، شدت فعالیت امام شهیدرا میتوان از آن سنجیدکه اوقبل ازتشکیل حلقهٔ سیاسی"تحریک اسلامی" درپیشاپیش ۳۰ هزارگردهم آییهاکه هریک آن سرمهٔ حساس تاریخ رانشان میداد — سخنرانی نموده است وتعداددیدو ایدهای خصوصی اوبیشترازآن است ..
این بودشمه یی ازپس منظرتحریک اسلامی تابنیان گذاری او، امید وارم موضوع تاحائی روشن شده باشد!

ادامه دارد

نور جاوید!

یاد خدا هرگز فراموشی ندارد
«مهتاب» با «ظلمت»، هماغوشی ندارد
ای تیره دل نوری که تابد جاودانه .
خورشید اسلام است و خاموشی ندارد

پیوسته به گذشته — ترجمه : عبدالله

رمیه

انانسر : حضار انقلابی ! حالا نوبت می رسد به حرف صلح ودوستدار همه خلقهای راستین ودشمن امپریالیزم جنایتکار وکیست که بهتر از رفیق میخائیل منشی سازمان صلح جهانی وعضو رهبری کار و تنظیم نیروهای دوستدار صلح وسردبیر مجله دوستی درمیان خلقها درمورد این قضیه مهم سخنرانی کند؟

میخائیل : انقلابیون ومبارزان شرافتمند ، شما همه میدانید که مسألهٔ مهم اول وآخر ما مسأله صلح درگیتی است زیرا هرگز جنگ به نفع انسان نبوده است ، بلکه جنگ وسیله یی در دست امپریالیزم برای درهم کوبیدن خلق ها وآلهٔ دشمنی شوونیزم بخاطر تطبیق اهداف نامیمونش ومرکوب امپریالیزم برای ربودن لقمه نانی از دهن محرومین است ، وسوال این جاست که ما چگونه پاسدار صلح باشیم ؟

یکتن از حضار : با درهم شکستن وسایل جنگ .

دومی : با نابودی شوونیزم

سومی : کارگران باید زمام امور را در جهان بدست گیرند .

چهارمی : با متوقف ساختن جنگ .

میخائیل : رفقا بگذارید تا جوابهایم را ادامه دهم و به این پرسش پاسخ دهم .

چگونه پاسدار صلح باشیم .؟ بدون شک چندین سلسله دست بدست هم داده و ما را بسوی هدف رهنمائی میکنند . باید درجهت درهم شکستن وسایل جنگ تلاش بخرج دهیم ، شوونیزم را نابود کنیم وزمام امور را در جهان بدست کارگران دهیم ، وبخاطر متوقف ساختن جنگ کار کنیم . ما در گردهم آئی اخیر خود در (ویانا) درباره ی این موضوع وبا درنظرداشت همه جوانب آن گفت وشنودها داشتیم وفیصله های تاریخی ومهمی صادر گردیده است که متن کامل آنها به همه رهبران کشورهای صلح دوست در گیتی مخابره شده است ما آرزومندیم که مبارزهٔ عادلانه وبی امان شما بخاطر صلح این فیصله ها کارگر واقع شود . هم چنان به کمیتهٔ اجرائیهٔ صلح جهانی ، دعوتنامه هائی از بسیاری کشورها سرازیر شد که ایجاب میکرد تا ما به این دعوتنامه ها لبیک گوئیم ، همان بود که ما از بسیاری مراکز کشورهای جهان بازدید رسمی بعمل آوردیم واین سیاحت انقلابی ما بخاطر صلح ودوستی درمیان خلقها

مدت هشت ماه تول کشیدوگمان می برم که اخبار فعالیت ها ودیدوادید
های ما به شما رسیده است ،زیرا خبرگذاری های جهان ،روزنامه‌ها،همه
نشرات ،سینماها وتلویزیون ها آنرا پخش کرده است ومن افتخار دارم که
به نمایندگی کمیته اجرائیه همهٔ شما را با وراین شعبهٔ عامل درقضیهٔ صلح
بدانم ، شما باید همه شاخچه‌های سبز زیتون درجهان ماکه آتش جنگ آنرا
شعله ورساخته است ،باشید .

"یکتن ازحضار بدون اجازه برمی خیزد ،حرکات واشاره‌های دستش دال بر
عصبانیت اوست"

همان شخص :" باصدای لرزان امابلند وقهرآمیز "

رفیق میخائیل ! آیا قضیهٔ ما به صهیونیزم بیان دیدوادیدهای پرتجمل
وتن آسا ازمراکز مهم جهان نیازمند است ؟ ویا به مبارزهٔ خونین بیباکانه
درمحن ؟ آیا قضیه ما به شاخچهٔ زیتون نیازمند است یا به ماشیندار —
(مسلسل)؟ قضیهٔ ما به باورصلح نیازمند است یا به رزمجو ؟ !

میخائیل :"که ناگهان موردسوال قرارگرفته"چه ؟ ماشیندار؟! خونین؟!
رزمجو؟! رفیق‌اما ازصلح ودوستی میان خلقها حرف می زنیم ،ماشیندار ،
خون ورزمجو باصلح ودوستی چه رابطه یی دارد ؟

مرد :رابطهٔ یهودبا سرزمین ماکه آنراغصب کردوناموس ما راپایمال و
آبروی ما را ریزاندوبه مقدسات ماتوهین نمود، چیست ؟

میخائیل :"باعصبانیت وناشکیبائی"این مسائل همه‌بورژوازی بوده با
موضوع تحت بحث ما علاقه ورابطه یی ندارد.ناموس !؟ آبرو!؟ مقدسات ؟!

"مرد، که زمام اموررادردست گرفته وغضب وخشونتش روبه ازدیاد است
میگوید "

رفیق ! یهودسرزمین نیاکان ما را غصب کرده ،هتک حرمت نموده ،آبروی
ما را پایمال نموده ،مگرنمی سزدکه حرفها یی بزنیم ،و طی آن خواهان
حقوق ازدست رفتهٔ خودباشیم ،وآیا تومعتقدهستی که رزمندهٔ صهیونیست ،
زمانیکه شاخچهٔ زیتون رابرایش پیشکش کنیم به خواسته‌های ماتسلیم می
شود ،یا اینکه عوض شاخچهٔ زیتون با پدیده مرمی درسینهٔ پرکینه اش نشانه
برویم ؟

میخائیل ! هرگاه زمامداران اسرائیل دستبی ازمزدوران امپریالیزم
اشند ملت صلح دوست اسرائیل چه گناهی دارد ؟ ما برای ماهیچ‌شوونیستی
اجازه نمیدهیم که داخل اجتماع ماگردد .

مرد : من هیچگاهی شوونیست نبوده ام وباید بدانیم که آنکه باما می جنگد

وحقوق ما را غصب میکنند تنها زمامداران اسرائیل نیستند بلکه هر یهودی ایست که به آختیار خود به فلسطین آمده تا سرزمین ما را غصب کند. بومی از شما رفیق میخائیل می پرسم که مگر آنانیکه دیگران مهها را برضد ما اتخاذ می کنند اعضای کنیسه نیستند؟ و اعضای کنیسه را که تعیین میکند، مگر به اساس رای گیری اغلبیت یهودان اسرائیل روی صحنه نمی آیند؟

میخائیل: "باغضب وعربده" بورژوازی کثیف، توطئه گرودسیسه کار....

مرد: من چه قسم بورژوا باشم درحالیکه هیچگاه جیبم پنج دینار را یکبار ندیده است.

من چگونه توطئه گرودسیسه کار هستم درحالیکه تو بیش از هم وپیش از همه میدانی که ده سال عنفوان جوانی خودرا در خندق گاهها سپری کردم، چگونه من بورژوا باشم درحالیکه پدرم مدت بیست سال است درسرک سازی کار میکند وهمه شب که بخانه برمی گردد به تو چینی میدهم که تونمی توانی میان سیاهی چشم وسیاهی قیریکه دررویش نشسته تمیز کنی.

میخائیل: با وجود آن تو بورژوای کثیف، توطئه گرودسیسه کار هستی، بورژوای کثیف...

مرد:" یکباره ازغضب برمی گیرد" ما را دراین اجتماع بنام مسأله فلسطین خواستید درحالیکه حرفی از فلسطین نشنیدیم، راجع به فلسطین قهر، فلسطین تبعید، فلسطین خون وباروت وآتش، فلسطین ستم وشکنجه تنها همینقدر شنیدیم که نقطهء کوچکی درجهان پهناور است وبایست این نقطه کوچک وقت ما را فرا نگیرد.

این چه گونه نقطهٔ کوچکیست که خواب وبیداری ماست وغم وخوشحالی ما، خنده وگریان ما، زندگی ومرگ ما، این چگونه نقطهٔ کوچکیست که اندیشه، اعصاب، عواطف ووجدان ما را تسخیر کرده است وبا رگ رگ بدن ما عجین وخلط شده است؟!

این چگونه نقطهء کوچکیست که همهٔ ساحهٔ وجود ما را اشغال کرده است و هنوز هم پیشروی دارد تا اوضاع کنونی را به سرنوشت دورودراز نسلهای بعدی ارتباط دهد؟!

بمن بگو این چگونه نقطهٔ کوچکیست که آبرو، شرف، کرامت وآدمیت ماست، وشما حالامی خواهید طی دسیسهٔ زیرپوشش صلح با همه خلقها که در حملهٔ خلق اسرائیل هم شامل میشود، مردم ما را اهدافشان که بخاطر آن بپاخاسته اند بازدارید واین نخستین بار نیست به شما دست به این توطئه خست وناپاک می زنید، من درروی تان فریاد می زنم به شما چیلنج میدهم وبرروی تان تف می اندازم.

"سرگوشی های حاضرین از آغاز این مناقشه کم‌کم بلندشده می رفت ویکبار چون انفجاری برمرد اخطار داده وخواهان تعذیب او می گردند، و ازخلال صداهای قهرآمیز واشاره کردن های حضار به سوی مرد، صدای میخائیل درمیکروفون شنیده میشودکه می گوید:

میخائیل: بورژواکثیف، توطئه‌گر، دسیسه‌چی، رفقا اورا ازتالار بیرون کنید.

مرد: ضرورت نیست که مرا بیرون کنید، من خودبیرون خواهم شدوبعد از ده سال برای نخستین بار به اختیار خودکاری را انجام میدهم، بعد ازین هرگزنمی خواهم گوسفندی درمیان "رمه" باشم، غبی وکودن باشم که حتی به افتخار جلادانی که سربرادران وهم‌تباران تان درفلسطین توطئه می‌کنند رقص وپایکوبی کنم، بار دیگرو مجددا برچهرهٔ ناپاک تان "تف" می‌اندازم هرچه می خواهید دربرابرم انجام دهید...

"آن مردتالاررا ترک میگوید، میخائیل بدچوکی اش بر می گردد، رنگ پریده، مضطرب وپریشان خاطربه نظرمی رسد، اتانسربرای خبر آنچه گذشت، عقب میکروفون قرارمیگیرد"

اتانسر: مبارزان شرافتمند! انقلابیون راستین ارزشمندانی که به سوی جهان بهتر ورمی اندیشید، شما درطول مبارزه‌تان یکسلسله انحرافاتی را مثلیکه حالادیدید، مشاهده خواهیدکرد، انحراف بورژوازی بی ارزش که بوی شوونیزم کثیف ازآن به مشام می رسد، ما... ما درکمین نشسته ایم و هرگزنخواهیم گذاشت امپریالیزم، توطئه ها ودسیسه های ننگین خویش را سر ما تمرین کند...

آیا ضروراست که ما به امثال دشمن کودن... حمق مبارزه، خودرا به خاطرصلح که مبارزه درراه آن... بودی دشمنان... ها... نیز تاکید کنیم. هریک ازشما مبارزان شرافتمند... صلح است، درعین وقت رزمنده طراز اول بوده، ... "باشید" است، وهرلحظه آماده است که پیام "چگوارا" کبیر... توسط امپریالیزم جهانی به شهادت رسیده‌اند پاسخ گوید.

درهمین لحظاتیکه خاموشی کامل حکمفرما بود وانانسر، تعبیرات انقلابی را به گوش حاضران می رساند، ناگاه فیرها شنیدا رشروع میشود وتالاررا اضطراب ودرهم وبرهمی شدیدی فرا می گیرد، ودویدن به هرطرف آغاز شده... دروازه‌های خروجی به فراریان تنگی میکند، یک دوتن زیرپای لگدمال میگردند، وپنج سخنرانی که درآنجا قرارداشتند درهمان لحظات نخست پنهان شدندوانانسردرحالیکه ازترس می لرزید، نظری به

راست وچپ افکندواوهم به‌آنها پیوست ...

استیج اکنون خالی است ، تالارهم تقریبا خالی شده ،تنها دونالیکه زیرپای فراریان مانده‌بودند. ناله‌ٔ دردآوری ازآنها بگوش می رسد، و یکتن ازتنظیم کنندگان این اجتماع هم به‌نظرمی خورد، اوباصدای بلند قوماندوهکشن ، راطعی هایسفه [illegible]

تنظیم کننده‌مجلس : رفقا ! رفقا این اشتباه ازمن بود ،رفقا تشویش وبیم نداشته باشید، خطا ازجانب من بود، اگرمی خواهید ،می توانید مراجزا دهید اما من قصدچنین کاری را نداشتم ،بلکه حرفهای انقلابی و حماسه آفرین آنانسرمرا به غضب بلندیدرسرآنسرهربه‌رژوای کثیف واداشت وناخودآگاه بالای "ماشه"فشارآوردم ،رفقا !مراجزادهید !!

" بعدازچند لحظه ،سخنرانان ، اعضای کمیته‌هامی رسندوناجی‌خودراادا ره کرده‌اند، وباردیگربالای چوکی های خودمی نشینند ،انانسرهم‌درعقب شان می رسدودست زنان خودرا به میکروفون می رساند ،ودرپایان،مردم باردیگربعدازشنیدن حرفهای انانسرکه‌حقیقت را برایشان میگوید ،گروه گروه داخل تالارمی شوندودرجاهای خوداخذموقع می کنند.

انانسر: مبارزان سرمتمند! هرکدام شمادرحالیکه مردصلح هستید در عین وقت رزمنده‌ٔ طرازاول بوده ودستش همیشه بدر"ماشه" است وهرلحظه آماده است که به‌پیام "چگوارا "کمیراسک گوید .

"حاضرین همه‌به‌شکل حلقه‌ها برمی خیزندوبردونهای شان مردانی راحمل کرده‌اند، وبراد پاشین میشودوازتالارصداها وشعارهای غیرواضح بگوش می رسد، وحملاتی نظیر !

زنده‌باد.... سرنگون باد... مارا به انگولا ...

نفرین بر... ماهم درعقب توروانیم رفیق ...

شنیده میشود."

پایان

حضرت عبدالله بن عمررضی الله تعالی‌عنه‌فرماید که روزی‌حضرت پیامبر صلی الله علیه وسلم برشانه ام دست مبارکش را گذاشت و فرمود : « طوری در دنیا زنده گی کن چون مسافر رهگذر ، و خویشتن را عمارت قبرت بدان ! » (حدیث شریف)

نقد و بررسی یی پیرامون قطعه شعر غلام مجدد (سلیمان لایق)

شاعر ناعاقبت اندیشی که خود پای خود را تیشه میزند

اگر بین هنرمند و فرزانگی رابطه‌یی باشد درک چنین رابطه فقط در جستجو و فحص آثار بجا مانده از هنرمند ناقص و نارساست.

اگر بگوئیم که چون هنر و ادبیات تجلی برداشت هنرمند و ادیب از تماس و تصادم با واقعیت‌های زندگی است در چنین برداشتی که ذهن و اندیشه در آن نقش بزرگ دارد هنرمند حضور خویش را در اثرش تثبیت می کند ادعایی کرده ایم که عکسش احتوای بیشتری بر درستی سخن دارد؟ مثلا: اگر بدون داشتن یک سابقهٔ ذهنی درباره شخصیت حافظ با استناد به اشعارش قضاوت کنیم شاید او را جز رند شرابخواره‌یی که پیامی جز لذت بردن از لذایذ مناهی و دنیوی ندارد نیابیم و این درست درجهت عکس حالتی است که در ابتدا حافظ را با آن شخصیت عظیمش بشناسیم و سپس دیوانش را بگشاییم. درین حالت است که می بینیم حافظ با چهره اصلی اش نه تنها در هر ورقی از دیوانش که در مصرعی حضور دارد و با زبان رسول ها چون واعظ و مبلغی توانا، داعی صراط المستقیم است.

پس شناخت و درک هنرمند و محیط و ما حولش می تواند محقق را به شناخت کاملتری از اثر هنرمند رهنمون گردد. با شناختی که بدین صورت بدست می آید از شناخت اثر بسوی شناخت باز هم کاملتر هنرمند راه باز می‌شود.

* * *

درین جا روی سخن ما با سلیمان لایق است به نگاهی مختصر به زندگی اش و نقدی بر قطعه شعرش با طرح این سوال که پیمان سخنش درین شعر که مروز بر پهنهٔ این خاک کجاست؟ از خودش آغاز کنیم! [illegible]

او در یک خانواده روحانی بدنیا آمد و پدرش که از مخلصین خانواده مجددی بود اسمش را غلام مجدد گذاشت.

غلام مجدد بزرگ شد و راهی درس و مکتب گردید و سرانجام سند فراغت از پوهنحی شرعیات پوهنتون کابل را بدست آورد ولی وی که اینک حتی

اسم خویش را نیز به سلیمان تبدیل کرده تا بر وابستگی های گذشته اش خط بطلان کشد ، یک کمونیست دوآتشه بمیدان آمد ، وابسته به گروه پرچم شد وحتی مدیرمسئول ارگان نشراتی آن . تلاشهایش درجهت رسیدن به پارلمان ظاهرشاهی وتکیه زدن درکنار رفقا به نتیجه نرسید . نه درمقام ومسئولیت درجریده پرچم ونه درموقع سبکدوشی ازوظیفه وزندگی درشهرزادگاهش ازآزارملت درامان نبودکاربه آنجا هم رسیدکه (درود) بارق کفت ومشت ولگد ملت رالایق خورد !

رفقایش کودتا کردند ولایق بوزارت رسید . هنوزمستی باده پیروزی از کله اش نپریده بودکه ماه عسل کوتاه خلق وپرچم به پایان آمد . رفقا اول بنام سفارت تبعید وسپس به دزدی واختلاس ازداراثی دولت متهم شدند ، بیچاره لایق را دربدموقعیتی درجنگ خلقی ها درکابل گیر افتاده بود . دیدکه بادمخالف توی تراست است واوکه باوجودسالها مبارزه را ازبخت خوش واقبال بلند (که در افغانستان همیشه یار این جماعت بود) سروکارش بزندان نیافتاده بوداز اینکه به پلچرخی اش بفرستند سخت هراسان شد . چه بایدمیکرد ؟ ازهمین هم که سخت می ترسید . همان کاری راکه کردکه بایدمی کردچشمها رابست ودهان تا بناگوش برگشودوهرچه فحش ودشنام بلدبودنثار رفقای قدیم اش کرد . به علت مداومت درناسزاگوئی به رفقا ، عادتش چنان شدکه درمحفل وسرمناسبت تا میکروفون بدستش میدادندجزازاین بابت سخن نمی گفت . باهمین وضع حقیروانفعالی به زندگی چسپیده بودتا اینکه ورق برگشت ورفقای شان سوار برتانک های رفیق بزرگترشان برگشتند وبازهم رفقا، لایق رادرموقعیت بدی قراردادند !

عذروالتماس وی همراه با وساطت رفیق بزرگترسبب شد که رفقا ازسر تقصیرش بگذرند وعلی الحساب علی العدا قبولش کنند تا شدکه با انتقاد ازخود به اصلاح خویش بپردازد . شاید به این کارتوفیق یافت ویااینکه قحط الرجال به یاری اش آمدکه اینک وزیراقوام و قبایل رژیم کابل است .

شاعرهم هست ، ومادراینجا به نقد شعری ازوی می پردازیم که حدودبیست سال قبل دروصف شهرهرات سروده است تحت عنوان شام غم انگیز :

دررنگهای مغرب زیبای این دیار
خوانم حدیث خون
خونی که رفته است
درباستان زمان زرگ مردمان پار

تا سرکشد براوج فلک کاخ اقتدار
ازبهرآرزوی یکی مردنابکار

شاعر، چنان نگاه تندونافذی به گذشته دارد که چون شاهدی برخون های که قرنها قبل ریخته شد حضورمی یابد. ودررثای خون های رفته ازرگهای مردمی که درطول قرنها نابکاران روزگار بخاطررسیدن به جاه ومقام واقتدار بخاکش ریخته اند.

کلمات رابا استحکام زیبائی بکارمی گیرد که دربن موردبحثی نیست ما نه برقالب معترضیم ونه برمحتوی منتقدمنقول اهل کلام اختلاف ما با ایشان برسرمصداق است نه برسرمفهوم.

اگرشاعرواقعاً چنان قدرت تشخیص داشت که انعکاس رنگ خونها یی راکه درطول تاریخ دربن خاک ریخته شددرسرخی رنگ افق تشخیص دهد ودرسوگش سیاهی شام غم رادرقلب خویش احساس کند امروزکه رفقای روسی اش با کمال بیرحمی خون حداقل سی هزارانسان بی گناه رادرشهرهرات همان شهری که شاعراین شعررادرتوصیف آن سروده است دریکروزبخاک ریختند چه میگوید؟ هرچنداین خونها هنوزنه گرمی خویش را ازدست داده اندونه جوشش خویش را ولی لایق هرگز درسوگ این خونها مرثیه یی نخواهدنوشت چون این خونها بخاطرآن ریخته شدتاکاخ اقتدار روی ورفقایش را مستحکم کندا ینجاست که شاعرکه خوددرشعرش برنابکاران تاریخ می تازددرعمل خودش فردی ازجمع همان نابکاران ظاهرمیشود.

ازروزگار رتدرت اسکند کبیر.
ازدوژه عرب
ازعهد تیموری
این شهرباستانی واین مرززورگیر
این وادی بهشتی واین خطه شهیر
زیرغریوسم ستوران شدمست پیر
هرسرکشی که دست براین مرزبافته
آنگه بکام خویش
درپرتوهوش
سوزیده عالمی ویکی شهرساخته
اوکام ناگرفته براوخصم تاخته
سرها بادرفته وکاشانه باخته

شاعرسفری چندهزارساله به اعماق تاریخ داردووه آوردا ین سفرنامه سفرنامه که ادعانامه علیه تاریخ است. تاریخی که درطولش

برمردم خطه هرات نابکاران ستمهای بسیار رواداشته اند.

اگرامروزلایق را مجال آن بودکه فرسخی چنداز مرکزشهرهرات دورتررود ، می دیدکه ازآن وادی بهشتی ازنحو ست قدم اوورفقایش چیزی زیادی برجای نمانده است. آبادی ها رابمباران های بی هدف با خاک یکسان ساخته باغ ها ،کشتزارها ومرغزارها رازنجیرتانک ها چنان درهم کوبیده که گوئی ازدوره عرب وازعهدتیموری درآنجاد ست انسانی تخمی برخاک نیافشانده است.

امروزاوورفقایش باسم ستوران ارتش سرخ ، هزاران باروبرانگرتر ازهجوم چنگیزوتیموراست براین مرزتاخته وعالمی راغرق درخون وآتش ساخته اند.

اگردیروزسرکشی می آمد عالمی می سوخت، وشهری می ساخت امروزلایق وشرکایش فقط اهتمام به سوختن کردند وازساختن عاجزماندند. هوس چنان لهیب سوزنده داشت که شرارش دامن خودرفقایش رانیزگرفت ،سر یکی بوسیله دیگری بربادرفت ویایکی رادیگری ازمسندقدرت بزور بزیرکشید!

هرفاتحی کهآمده گوئی که طفل خام
درلحظه فراغ
درراه کاروان
بگذاشته زریگ بیابان بنای بام
بادزمانه آمده برکنده اش تمام
نی سقف خانه مانده بهجای ونهنقش بام

(حاناسخن اززبان می گوئی)! سخنت برداشت مستقیم وبی واسطه از واقعیت های تاریخ است! هیچ تجاوزگری نتوانسته است برای ابدکشوری رااشغال وملتی رااستثمارکندوتاریخ افغانستان گواهی روشن براین واقعیت است.

تشبیه اهداف تجاوزگردربن شعربه خانه ئی ازریگ کهطفلی درراهکاروان بنامی کندو باوزش بادی بربادمی رود تشبیه رسائی است و چرخش قلم شاعربرکاغذ بخوبی ازعهده تصویرسرنوشت محتوم تجاوزگران برآمدهاست ولی گویاشاعرخود آنچه راکه گفتهبهنسیان سپرده است چه اکنون خودبرسرراه کاروان نشسته ودل بهآن درویام ریگی بسته است! آیااین شعرپیشگوئی سرنوشت خودشاعرنیست ؟

شمشیرجابران نتوان کشت روح خلق
بروادی هری

د توجه وړ !!!

دمتحده عربي اماراتو (U-A-E) حکومت دنړۍ دمسلمانانو دخبریدا او پاملرنې لپاره دبیروت دیوه پروفیسر امجد صقر یوه مقاله نشر کړې‌ده زیاتې پلټنې او تحقیق نه وروسته یې دیولړشیونونیولیک (فهرست) تیار کړی چې په اروپا او امریکا کې جوړیږي او دا یې نشرته سپارلی ده . دنوموړي امجد صقر په لیکلي شوي نیولیک کې هغه څه راټول شوي چې په هغو کې دخنزیر یونه یوجز ګډ شوي وي او عام موږ ازرو نوته د پلورنې لپاره عرضه کیږي په هغو شیونو کې په ټابن او کریم برسیره د خوراک او څښاک شیونه لکه بسکټ ، چاکلیټ ، پنیر ، ډبله ډوډۍ ، پیپسي شامل دي ، ښاغلی امجد صقر لیکلي:

دایمان او دیني فریضه ده څو هغه توری چې موږ یې لاندې لیکو له ځانه سره نوټ کړې تر څو په هر څه باندې دا توري کښلي ووینئ پوه شئ چې دی کې دخنزیر وازګه (چربي) غوښه ویا ... ګډ شوي دي او بیا ځان ورنه وژغورئ او هغه شیونه استعمال نکړئ ، او دا شیونه چې څوک له پلورنکي سره ووینئ دخپل ایماني مسئولیت پر اساس دی ورته ووایي چې : دا شي زموږ په دین کې حرام او پلورل یې هم حرام دي هغه توری لاندې ډول دي :

۱ـ " «Swine Hog pig» " خنزیر ته وایي.

۲ـ " (Porkerbacon - Ham-Sporkle - Pork) " (مالګینه غوښه) د خنزیر دغوښې ګڼ او مختلف نومونه دي .

۳ـ " Jard " دخنزیر وازګی (چربي) ته وایي.

۴ـ " Gello-Gelatjn " یو مایع دی چې زیاتره ترکیبي جزیې دخنزیر دپلو، هډوکو او .... څخه وي .

۵ ـ " - Pepsin " یوه دوایي ده چې دخنزیر وینه پکې ګډیږي .

۶ ـ " - Shortening " او Amimal- Shdrtening" یو ډول تیل دي چې په عامه توګه دخوړلو شیونو پکې پخولی شي او زیاتره برخه یې دخنزیر وازګه (چربي) ده .

دهغه شیونونیولیک چې دخنزیر پورته اجزاء پکې ګډوي .

۱- Prince Choclate -
۲- Kraft Cheese -
۳- remark Cheese -
۴- په اروپا او امریکا کې جوړشوی بسکټ، دبلد ووډی او ... دخنزیر په وازګی (چربی) کی پخولای شی .
۵ - - pipsi Cola مشهورمشروب سره pepsin (دخنزیروبنه)
ګډولی شی ، په لاندی شیونوکی هم دخنزیربنه ګډه وی .
۱- Camy Soap
۲- Soap Lux
۳- Ayery Soap
۴- Sict Soap
۵- Saif Guard
۶- Lgta
۷- Liscop
۸- Bryl Cream دویښتانوکریم .
داټول شیونه په Kolgate او plamleaf دووکمپنیوکی جوړیږی اوپدی دواړوکمپنیوکی جوړپنیرهم دخنزیر دغغه بچی دمعدی ځخه جوړیږی چی تراوسه لاشیدی روی همدا راز Kolgate او (Borden Food)
ځخه جوړشوی توتهه پیست (انګریزی شیرینی) کی هم دخنزیرغوړی موجود وی .
دساینسی تحقیق نه ځرګندیږی چی دخنزیردغوړونه سوا دټولوځناورو – غوړی په انسانی جسم باندی نرمیږی اوسیلان پیدا کوی اوپه عمومی ډول دخنزیر غوړی Lipstick کی ګډولای شی خدای دی دداسی شیونونه دبچ کیداتوان راکړی .

(آمین)

حضرت محمد صلی الله علیه وسلم فرموده اند :
خداوند ج در روز قیامت به سه نفر توجه نمی کند (از فرط غضب بسوی شان نمی بینند .) :
۱ـ کسی که از مادر و پدر نا فرمانی میکند .
۲ـ زنی که حلیهٔ مردان میپوشد وچون آنان خود را می آراید .
۳ـ مرد بی حمیت و بی غیرت (دیوس و دله)

نامه های وارده

دیرو محترمو دشفق دمجلی کارکونکو!

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته .

خدای دی وکړی چه دروغ صحتخاوندان اوسی وپخپلو نشراتی خپرونو کی مودلوی خدای څخه بریالیتوب غواړم .

محترمو: زه ستاسی ورځپانی اودشفق پیاوړی جله گورم دیرخوشحاله یم چی پدغه مجله کی دټول اسلامی امت دژوند ارزوگانی نغښتی دی د مجاهدینو دزړه اواز دیتیم دخولی فریاد اودکمونیزم دخولی ښکاره دی حقیقتونه اوواقعیتونه پکښی به په ډاگه شویدی داسلامی والی لپاره په زړه پوری خپرونی وړاندی کوی ځکه دغه علت دی چه دغه پاکه مجله په هرمهاجرا ومجاهدپه ډیره گرانه ده اولوستلو ته یی اړوالهښکاری.

محترمو: څه موده وړاندی زمونږ دمحبوب مشرحکمتیار صاحب دوژنی لپاره پوره اقدام شوی وو؛ خولیکن داوی خدای په فضل دغه اسلامی ستره هسته بچ پاتی شوکه څه هم کاردشمن ترسره شوی خو ده بریالیتوب تمه ورسیدو خوانشاءالله امیدلروچه په آینده کی به ددغسی عناصرو ملامانه شی دورسک روډدبم دحادثی په وخت چه زمونږ محبوب مشرژوبل شوی وو؛ د هغه دصحت په حقله معلومات ددغی مجلی دلیکوالو څخه یی دولیکنو دخپل غوارم چه راکړی ترڅو مونږ په پوره اطمینان له دغه سترغم څخه چه ورسره مخ شوی یو مطمین شوا وهم ما ددغی واقعی دا وریدو سره سم یو نظم ددعا په شکل کښی ولیکلو هیله لرم چه دغه نظم که چیری لازم وگنی نشریی کړی .

" دعـــا "

لوبه خدایه حکمتیار ته صحت ورکړی

چه چغیږی دبلبل غوندی گلشن کی

هرگلشن چه بی بلبله وی بدښکاری

بی له ده بلبل مونږ څه غواړو وطن کی

سل دی زمره خودسلوسردی منه مره

بی له مشره وی تړوله په کفن کی

زخمی شوی دافغان دزړگی سر دی
خدایه تهیی دښمنان واړه دفن کی
افغانان درته همیش دغه دوعا کړی
دسپین غرشاهین پرې زته صحت ډن کی
چه ښکاروکړی یوځل بیا دتهپو سانو
پخپل ژوندیی په دښمن وربریمن کی
دخپل قوم په غم دردمنه حکمتیاره
دحق لاره کښی مدام اوسی نامداره
هغوی هم دامیدسترگی دی نولی
کوم قومونه چه د روس دی ناقراره
ای قاتل دکمونیزم ای قاتل داستعماره
تل ژوندی اوسی ترعمره گرانه مشره حکمتیاره
دغه وې زمامات گونځلم چه درته وړاندی شو
والسلام

لیکونکی رحیم الله خوگیانی وال
بډه بیروسیم جوک قاضی بټ

گرانه وروره رحیم الله خانه !
لیک مو دشفق مجلی اداری ته ورسید، دادی ، وړهم کښی مو نشرکړ، له مقدس احساسه مومننه ، شعری استعداد مود ستایلو وړدی، زیاروباسی چی دلویو پوهانوا وشاعرانو آثار مطالعه کړی ــ انشاء الله چی لوی ــ لیکوال اومسلط شاعربه درنه جوړشی . هوسا اوسی.
(اداره)

دشفق ددرنی مجلی محترم مسئول اودنشراتو نوروکارکونکو ورونو !
السلام علیکم ورحمت الله وبرکاته
درنو ورونو ! هروخت لاس په دعایو الله تعالی دی مونږ او تاسی ټول دخپل مبارزاتی تاریخ په تحلیل او تمثیل کی منصورا وبریالی لری .
محترمو ورونو ! دافغانستان له اسلامی حزب سره زیاته مینه لرم .ځکه هروخت دحزب اسلامی دنشراتو دراتلو په هڅه کی یم ، دډیرو علمی مصروفیتونو سره می دخپل ژوند لویه برخه ستاسی دنشراتو مطالعی ته وقف کړی ده په ډیرتینگار درته هیله لرم چی زیات شمیر فرهنگی

موادپه خانګړکي ډول دحکمتیار صاحب دوینو وبیغام نومي رساله اودشفق دمجلې دسرکال ټولې ګڼې به دا ولیږي .

ستاسي کشرورورعبدالحنان (عارف "دبلوچستان دژوب دشمس العلوم مدرسي دلو روا سلامي زده — کړوزده کونکـــي .

محترم وروروعبدالحنان "عارف" دا سلامي لوړوزده کړوزده کونکي !

لیک مو را ورسید ، سلامته موعلیکم اودعاوې مو دټولو مسلمانانو په هکله خدای قبول کړه ، دا سلامي حزب له نشراتوسره مینه لرل مو دقدرو ړ دی دنشراتو لپاره په کوټه کي دحزب اسلامي دفترته مراجعه وکړی که خدای ګول په اختیار کي به بې درکړي .

برپالی اوسرلوړی اوسي

(اداره)

دشفق ددرني مجلې محترم مدیرصاحب ! ستاسي لوړحضورته خپل دخلوص نه ډک سلام وړاندی کوم چي دالمیړنی لیک ی چي ستاسي دعلمیا وفرهنګي اداري په عنوان یي لیکم له نشراتي موادو ه دزباتي علاقي په وجه که خپل نشرات را ولیږ ی مهرباني به مووی

والسـلام

بادشاه کمال مجاهد مرتانشاه دمچس کمپ

نــــــه .

وروربادشاه کمال "مجاهد" لیک مو را ورسید ، خوښ یي کړو ،دنوروليکونو لاری موګوری ګوندی را لیږی به یي دحزب دنشراتو دلاسته راوړلو لپـــاره که دکمپ نمایندګی ته مراجعه وکړی ترلاسه به یي کـــړی .

(اداره)

به اداره محترم مجله شفق !

السـلام علیکم ورحمت الله وبرکاتـــه .

بـرادرقوماندان جیلانی که یکی از قوماندانان ورزیده ولسوالی خان آباد است درشماره اول ودوم این سال درسوانح شهیدبرادرزلمی سهوا" شهیـــد معرفی گردیده درحالیکه صرف یکپایش را ازدست داده وفعلا" درکمیسیون سیاسی حزب اسلامی افغانستان ایفای وظیفه مینمایـــد .

(وحــــید)

برادرهدفمندمحترم استادوحید !

السلام علیکم ورحمت الله وبرکاته.

محترما!

بدینوسیله از سهومان معذرت خواسته چون راپور بما غلط داده شده بود امید که موضوع فروگذار شود.

نقد و بررسی یی پیرامون ...

تاریخ شاهد است
آمد هزار موج و نجنبید کوه خلق
هرگز نمرد زیر ستمها گروه خلق
پاینده باد زندگی پرشکوه خلق

تجاوزگران می آیند ویران می کنند می سوزانند، می کشند و سرانجام راه سرنوشت محتوم خویش را درپیش می گیرند. ولی ملت ها، ملت هائی که ارادهٔ ماندن دارند با حصاری از سرهای نترس و سپر سینه های خویش با طوفانهای بنیان کن به مقابله برمی خیزند و عزم خلل ناپذیر خویش برماندن و استوار ماندن را بر دشمن تحمیل می کنند.

شاعر وادی هری را بر صحت قول خویش به شهادت می طلبد، وهری نه تنها دیروز که شاعر این کلمات را درقالب نظم می آورد بلکه امروزهم با بانگ رسای تکبیر، شاهد درستی این قول است.

درین جا یکبار دیگر ایمان شاعر به آنچه که خود مدعی آن بوده است بزیر سوال می رود و قراین مبینهٔ بسیار در اختیار خواننده قرار می گیرد تا ادعا کند که لایق شاعر است ولی فرزانه نیست!

په پره نښته کې شوبلۍ در نه پاتې او دوی په تېښته ګټلي !!!

قوماندان دجهاد دسنگر اتل وی

مسئول مدیر ـ فروغگر
مرستیال ـ مولوی محمد نعیم « تائب »
لیکوال غړی :
۱ـ محمد رحیم « خنجر »
۲ـ ذبیع الله « قریشی »

وجه اشتراک در خارج از کشور :
سالانه ۱۸ دالر
شش ماهه ۹ دالر
قیمت یک شماره ۲ دالر
آدرس مکاتباتی ما ـ کمیسیون ارشاد و فرهنگ
مدیریت مجلهٔ شفق
پوست بکس نمبر ۳۱۱ G-P-O پشاور صدر

بقیه ۲
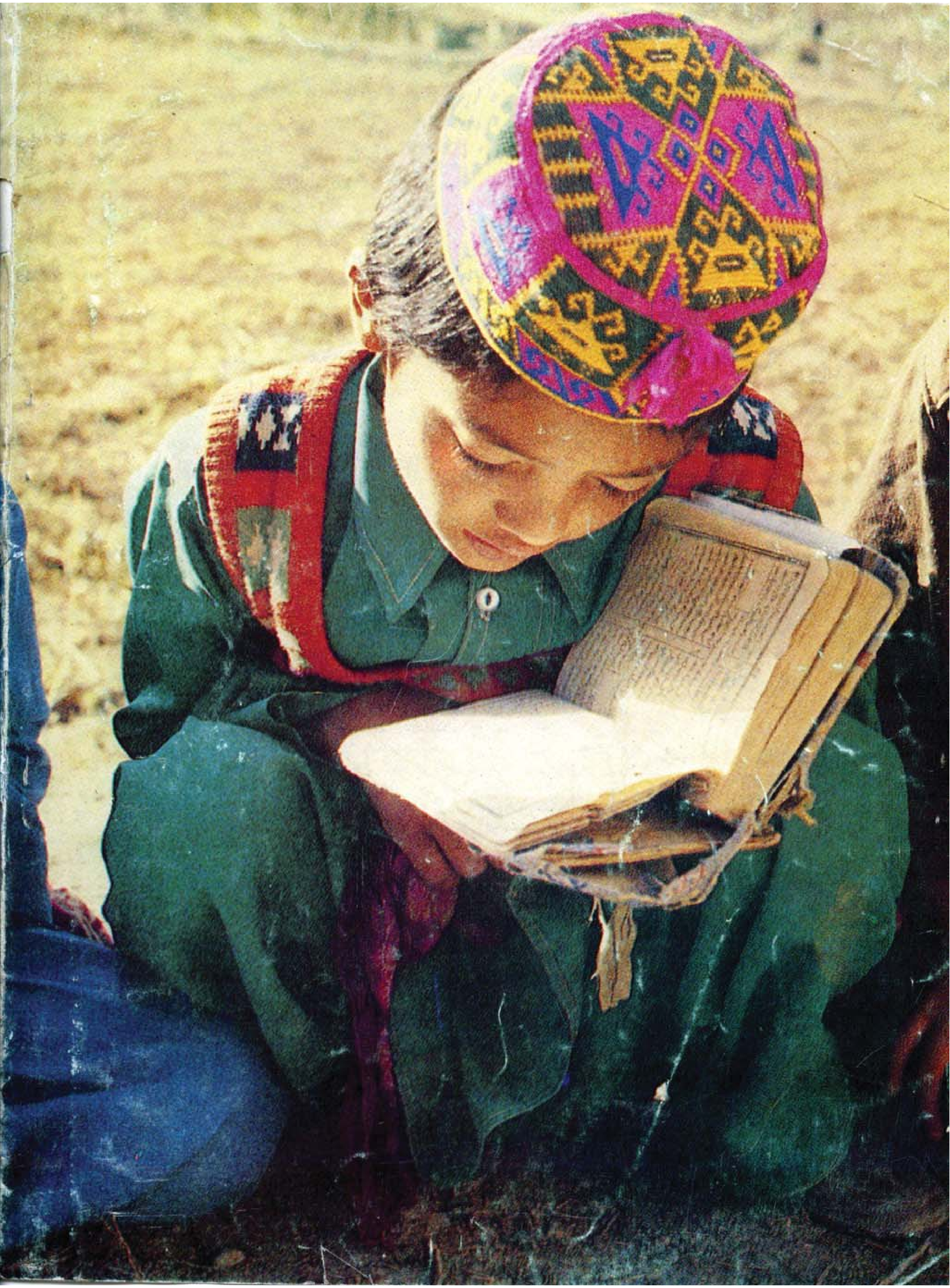
به‌مسجد خویش آرند محرك اصلی این فتنه ابو عامر راهب خزرجی‌بود وی پیش از هجرت نصرانی شده بود وبه آئین راهبان زندگانی میکرد مردم مدینه‌واطراف آن‌خاصه قبیلهٔ خـزرج بپـارسائی ودرویشــی وی اعتقاد داشتند وبتعظیمش می پـرداختند هنـگامیکه به تشریف ورود فرخندهٔ حضرت پیغمبر (ص) آفتاب ایمان ومعرفت از افق مدینه‌فروزان گشت وراز این درویشان فاش گردید ودر قبال فروغ خورشید تابان چراغ مرده از اعتبار افتاد ـ پیغمبر اســلام درویش نصرانی را بدین خویش دعوت کرد وگفت من ملت خالص ابراهیم را باخود آورده ام ـ اوگفت من از نخست به کیش ابراهیم استوارم اما تو از خود چیزها درآوردهٔ که به‌آئین او مخالف است پیغمبر (ص) گفته های اورا بـکلی تردید کرد ـ درااثنای مذاکره از زبان‌درویش نصرانی برآمد هر که ازما دروغگو باشد خدا از وطن جلایش کناد وبمرگ غربت وبیکسی بمیراناد پیغمبر (ص) گـفت آمین خدایا چنین باد ـ پس از جنـگ بدر چون اساس اسلام مستحکم شد وفروغ آن چشم حسود را خیره کردن گرفت ابوعامر تاب نیـاورده به‌مکه گریخـت تاکافران مـکه را مقابل پیغمبر اســلام برانگیزاند ـ درمعرکهٔ احدبا قریش آمـدوپیش ازآنکه مبارزه آغاز شود ـ انصار مدینه‌را که در عهد جاهلیت به‌وی عظیم معتقدبودند مخاطب قرار داد وخواست بخود مایل گرداند چه بیخرد کسیکه هنـوز نمیدانست درقبال تصرفات درخشان نبوت جادوان کهـن فروغی ندارد مردان انصار یعنی همان کسانیکه پیشتر اورا راهب وپارسا می‌خواندند یکباره‌گی درپاسخ وی فریاد برآوردند وگفتند ای‌دشمن‌خدا ای‌فاسق ـ خدا چشمان تراهیچگاه خنك (روشن) نکند چگونه‌درمقابل پیغمبر خـدا باتوهمراهی‌کنیم چون جواب یأس انگیز انصار راشنید بخود ملتفت شد وبا منتهای خشم گفت ای محمد! بعد ازین هرکه باتو مقابله کندمن‌باوی همراه خواهم بود ـ چنـانکـه تاغـزوهٔ‌حنین درتمام معرکه ها درسپاه کافران شامل بود وبا مسلمانان می جنگید ـ دراحد از شرارت اوبوجود اقدس گزند رسید میان صفوف مغاکهای پوشیده حفر کرد که‌رخسارهٔ اقدس درآن زخم برداشت دندان مبارك شهید شد ـ پس از جنگ‌حنین چون دانست نیروی عرب‌از استیصال اسلام عاجز است جانب شـام گریخت واز آنجا به‌منافقان مدینه نگاشت قیصر روم با من اتفاق نـمود واینك سپاه گرانی در مقابل محمد(ص) می آرم ـ تابیك طرفةالعین‌ساز وبرگ اورا به‌خاك افـگند ومسلمانان را محـو ومضمحـل گـرداند ـ (العیاذبالله) اکنون بر شماست که بنائی بنام مسجد عمارت کنید ـ تادر آنجا به بهانهٔ نماز گرد آمده برخلاف اسلام شور وتدبیر کرده توانید وقاصدان می‌توانند پیام ونامهٔ مرا آنجا بشما رسانند اگر من آیم نیـز موقعی مناسب اقامت وملاقات های من موجود بـاشد منافقان بغـرض اجرای این مقاصد سوء مسجد ضـرار را تعمیر کـردند ودر محضـر **پیغمبر صلی‌الله‌علیه وسلم** بهانه نموده گفتند **یارسول‌الله بـه خدا** (ج) سوگند نیت ما بد نیست هنگام باران وهوای سرد مخصوصاً به‌بیماران وبینوایان ـ آمدن تا مسجد قبا دشوار است از این رو این مسجد را بنا کردیم تا نماز گذاران را سهولت باشد واز تنگی جادر مسجد قبـا شکایتی نماند اگر پیغمبر یك‌بار در مسجد ما نماز گذارد موجب برکت ومایهٔ سعادت ما میشود ـ این‌همه بـرای آن بود که‌بعض مسلمانـان ساده لوح چون طرزعمل حضرت پیغمبر (ص) را مشـاهده کـنند از حسن‌ظن بدام فریب آنها گرفتار آیند چون درآن اثنا حضرت پیغمبـر آمادهٔ سفر تبوك بود گفت اگر خدا (ج) خواهد پس از مراجعت چنین شود هنگامیکه حضرت پیغمبر از تبوك باز گشت وبمدینه نزدیك شد جبرئیل این آیات را فرود آورد واغراض منافقان را از تعمیر مسجـد ضرار به حضرت رسول کردگار آشکار کرد ـ جناب رسالت مآب‌مالك بن وخشم ومعن بن عـدی‌را مأمور گـردانید تاآن خانه را .(کـه منافقان بخداع مسجد نامیده بودند) بخاك یکسان کنند ـ فرمان نبوی تعمیل شد آن را سوختند وبه خاك سیاهی تبدیل نمودند بدین وسیله آرزو های ابوعامر فاسق وسایر منافقان عقیم ماند وابوعامر چنانکه خود دعا کرده وحضرت آمین گفته بود در قنسرین شام به مرگ بی کسـی و تنهائی جان سپرد **«فقطع دابرالقوم الذین ظلموا والحمد لله‌رب‌العلمین»** در آیت **«من‌حارب‌الله ورسوله»** مراد ابوعامر فاسق است .